



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

یادگار خیمه های سوخته

ترجمه کتاب

مع بطله کربلا

محمد جوان مغنیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادگار خیمه‌های سوخته

نویسنده:

محمد جواد مغنیه

ناشر چاپی:

دارالصادقین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	یادگار خیمه‌های سوخته: ترجمه کتاب «مع بطله کربلا»
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	تقدیم
۱۰	مقدمه مترجم
۱۱	برگزیده‌ای از زندگانی زینب
۱۲	بستگان و نیاکان زینب
۱۲	علی (پدر)
۱۲	اشاره
۱۲	ابوطالب (جد پدری)
۱۲	اشاره
۱۳	اسلام ابوطالب
۱۳	چهره‌ی واقعی ابوسفیان
۱۴	چهره‌ی واقعی ابوطالب
۱۴	ابوطالب و سرپرستی پیامبر
۱۵	انصاف بدهیم
۱۶	اسلام پنهانی، چرا؟
۱۶	دو روایت درباره‌ی ابوطالب
۱۷	فاطمه بنت اسد (جده پدری)
۱۸	انتساب به پیامبر
۱۸	منظور از اقربا و خویشاوندان رسول خدا
۱۹	ولادت زینب
۲۰	زینب در خانه‌ی فاطمه (مادر)

- ۲۰ فضه، دست پرورده‌ی زهرا
- ۲۱ زینب، همراه مادر
- ۲۲ گوشه‌ای از فضایل و مکارم زینب
- ۲۲ اشاره
- ۲۲ جعفر طیار (عمو و پدر شوهر)
- ۲۲ اشاره
- ۲۳ اسلام جعفر
- ۲۳ اخلاق جعفر
- ۲۳ مقام و منزلت جعفر نزد خدا و رسولش
- ۲۴ هجرت به حبشه
- ۲۴ شهادت جعفر
- ۲۵ ازدواج و خانواده‌ی زینب
- ۲۵ اشاره
- ۲۶ عبدالله بن جعفر (همسر)
- ۲۶ ازدواج زینب با عبدالله
- ۲۶ شرافت دامادی
- ۲۷ زندگی زناشویی
- ۲۷ باز هم از فضایل زینب بخوانیم
- ۲۷ فرزندان زینب
- ۲۸ محمد و عون دو شهید کربلا
- ۲۸ چرا عبدالله بن جعفر با حسین از مدینه خارج نشد؟
- ۲۹ جعل و تحریف
- ۳۰ مادر مصیبت‌ها
- ۳۰ مصائب و احزان زینب

- ۳۰ اشاره
- ۳۰ مصیبت رسول خدا
- ۳۱ مصیبت مادر
- ۳۱ مصیبت پدر
- ۳۱ مصیبت حسن
- ۳۲ مصیبت حسین
- ۳۲ مقابله زینب با مصائب
- ۳۳ نماز شب زینب در شام غریبان
- ۳۳ پیروزی ایمان زینب بر مصائب
- ۳۴ قصیده شیوای «کعبی» درباره‌ی زینب
- ۳۵ اهداف شوم یزید
- ۳۵ درباره‌ی معاویه
- ۳۵ حسین و معاویه
- ۳۷ فوران بغض و کینه‌ی یزید
- ۳۸ دستور ترور امام حسین توسط یزید
- ۳۸ چرا امام با خانواده و زنان از مکه خارج شد؟
- ۳۹ روش تبلیغی و مبارزاتی اهل بیت
- ۳۹ احتجاج اهل بیت
- ۳۹ روش مبارزاتی امام علی و حسنین
- ۴۰ روش مبارزاتی امام سجاد
- ۴۲ صحنه‌هایی از کربلا
- ۴۲ استغاثه‌ی حسین
- ۴۲ گریه‌ی عمر سعد
- ۴۳ زینب از غارت خیمه‌ها می‌گوید

- ۴۳ تبسم حسین
- ۴۴ شمر چگونه انسانی بود؟
- ۴۴ جیره خواران
- ۴۵ آغاز اسارت یا شروع مرحله دوم نهضت عاشورا
- ۴۵ قربانی زینب
- ۴۵ مقام اهل بیت
- ۴۵ اشاره
- ۴۶ برخی از شهرهای کوفه تا دمشق
- ۴۶ اشاره
- ۴۷ تکریت
- ۴۷ لینا
- ۴۷ جهینه
- ۴۷ معرة النعمان
- ۴۷ کفر طاب
- ۴۷ حمص
- ۴۸ بعلبک
- ۴۸ خطبه‌های زینب در کوفه و شام
- ۴۸ ظلم به اهل بیت
- ۴۸ عذر بدتر از گناه
- ۴۹ فاطمه، مدافع حریم ولایت
- ۴۹ فدک، وسیله ای برای احقاق حق
- ۵۰ خطبه زینب در کوفه
- ۵۱ خطبه زینب در مجلس ابن زیاد
- ۵۱ خطبه زینب در شام و مجلس یزید

- ۵۳ بررسی خطبه
- ۵۴ چرا یزید در مقابل خطبه زینب سکوت کرد؟
- ۵۴ هدف از خطبه زینب و اهل بیت
- ۵۴ عروج زینب
- ۵۴ وفات زینب
- ۵۵ آرامگاه زینب
- ۵۶ پاورقی
- ۵۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

یادگار خیمه‌های سوخته: ترجمه کتاب «مع بطله کربلا»

مشخصات کتاب

سرشناسه: مغنیه، محمدجواد، ۱۹۰۴ - ۱۹۷۹ م.

Maghniyah, Muhammad Jawad

عنوان قراردادی: مع بطله کربلاء زینب بنت امیرالمومنین . فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: یادگار خیمه‌های سوخته: ترجمه کتاب «مع بطله کربلا» / تالیف محمدجواد مغنیه؛ ترجمه و نگارش علیرضا رجالی تهرانی.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: تهران: دارالصادقین، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۹۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۲۶-۱۳-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: مترجم قسمتهایی به متن کتاب افزوده است.

یادداشت: چاپ سوم.

موضوع: زینب(س) بنت علی(ع)، ۶ - ۶۲ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: زینب(س) بنت علی(ع)، ۶ - ۶۲ق. -- خطبه‌ها

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده: رجالی تهرانی، علیرضا، ۱۳۴۶ - مترجم

رده بندی کنگره: BP۵۲/۲ / ۵۶۰۴۱ م۲ / ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۳۸۹۳۷

تقدیم

تقدیم به بانوی قهرمان کربلا و پیام‌آور عاشورا، حضرت زینب کبریهر صدف لایق نباشد تا که گوهر پرورد هر عرض قابل نباشد تا که جوهر پروردشیر مردی چون علی باید، زنی چون فاطمه تا به دامن، زینب پاکیزه گوهر پرورد [صفحه ۱۳]

مقدمه مترجم

بدون شک هر جامعه‌ای که بخواهد در جهت احیای ارزش‌های انسانی گام بردارد، نیازمند به وجود نمونه‌ها و الگوهای است که بتوانند راهنمای فکری و عملی مردم در زندگی فردی و اجتماعی آنان باشند. از این رو قرآن کریم همان گونه که برای مردان اسوه‌هایی را معرفی نموده، برای زنان نیز به معرفی بانوان نمونه‌ای پرداخته است. و در این رابطه در سوره‌ی «تحریم» حضرت مریم را به عنوان یکی از زنان نمونه معرفی نموده و بر روی پاکدامنی، ایمان و اطاعت و عبادت او تکیه کرده است. حضرت زینب کبری

علیه‌السلام مصداق بارز یک اسوه و نمونه است. مادر او حضرت فاطمه علیها‌السلام زنی است که در خصلت‌ها و خصوصیت‌های انسانی به عنوان یک مادر و مربی، تاریخ، نظیری برای او نشان ندارد، و در عفت و پاکدامنی از مقام والای عصمت برخوردار است. پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان خانه‌ای تربیت یافته که فاطمه در آن خانه تربیت شده است و از آن جایی که در آینده عهده‌دار امامت می‌شد تحت تربیت مستقیم رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار داشت. زینب علیها‌السلام [صفحه ۱۴] با چنان نبوغ و استعدادی شگرف، تحت تربیت چنین پدر و مادری نمونه پرورش یافت و به جایی رسید که درجات بالایی از عصمت را دارا شد. لذا پرداختن به زندگانی آن بانوی قهرمان به عنوان یک نمونه، امری ضروری و لازم می‌باشد. کتاب حاضر در عین اختصار، پر محتوا و با قلمی شیوا و زیبا است که گاهی خواننده را دچار انقلاب روحی می‌گرداند. نویسنده‌ی محترم کتاب، استاد علامه، مرحوم محمد جواد مغنیه است که در خصوص انگیزه‌ی نگارش این اثر می‌نویسد: «یکی از مراکز نشر و توزیع کتاب از من درخواست کرد تا کتابی را برایشان درباره‌ی حضرت زینب علیها‌السلام دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف نمایم. به مسؤول آن مرکز گفتم: کسانی که در این زمینه کتاب تألیف نموده‌اند، کوتاهی نکرده‌اند؛ بلکه بعضی از این نویسندگان، توانسته‌اند خوانندگان بسیاری را به سوی خود جذب کرده، و کتابشان با استقبال خوبی مواجه شود. گفت: تو درباره‌ی فضایل پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام کتاب نوشتی، و با این که دیگران هم نوشته بودند، ولی خوانندگان به نگارش و تألیف تو مشتاق و جذب شدند؛ لذا خوب است در این زمینه نیز کتابی بنویسی. من نیز با اصرار او، این صفحات را درباره‌ی زندگی و شخصیت با عظمت حضرت زینب علیها‌السلام نوشتم، و سعی کردم مطالبی را که از اهمیت بیشتری برخوردار است به طور ایجاز نوشته و در اختیار خوانندگان قرار دهم، تا شاید نیاز آنها را تا حدودی در مراجعه به کتابهای قطور و طولانی برطرف نمایم». [صفحه ۱۵] مؤلف فاضل و دانشمند کتاب، از نویسندگان پرتلاش شیعه و از شاگردان موفق حوزه‌ی مکتب امامان علیهم‌السلام است که با استناد به کتاب‌های اهل تشیع و تسنن، زندگی عبادی، اجتماعی و سیاسی پیام‌آور عاشورا را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و به آن «مع بطله کربلاء، زینب بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام» نام داده است. و این حقیر نیز بعد از ترجمه، با توجه به این که آن بانوی شجاع و بزرگوار، یادگار حماسه‌ی عاشورا و مظلومیت‌های کربلا- است، نام آن را «یادگار خیمه‌های سوخته» گذاشتم. لازم به ذکر است، کتاب حاضر در ترتیب موضوعات و عناوین، مقداری دچار پراکندگی بود که این حقیر، در ترجمه‌ی کتاب، بناچار تغییرات جزئی در ترتیب برخی مطالب صورت دادم، و برای جذابتر شدن و اطلاع رسانی و آگاهی بیشتر خوانندگان محترم، مطالب لازم و مفیدی را همراه با عناوین متنوع به بخش‌های کتاب افزودم، لذا این کتاب در حقیقت تلخیص، ترجمه و نگارش است، که افزوده‌ها بعضاً با علامت (ستاره) مشخص شده است، امیدوارم که این قدم ناچیز چراغ رضایت «عقیله‌ی بنی هاشم» حضرت زینب علیها‌السلام را برافروزد، و این حقیر و نیز جناب حجة الاسلام و المسلمین سید محمد جواد هاشمی یزدی، را که در چاپ و نشر کتاب سعی بلیغ و توجه خاصی نموده‌اند، از برکات روحی محفوظ فرماید. علیرضا رجالی تهرانی‌تابستان ۷۶ [صفحه ۱۷]

برگزیده‌ای از زندگانی زینب

نام و لقب و کنیه: زینب. عقیله‌ی بنی هاشم، عالمه‌ی غیر معلمه. ام کلثوم و ام عبدالله. پدر: علی بن ابیطالب علیه‌السلام مجد پدری: ابوطالب مجده پدری: فاطمه بنت اسد مادر: فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام مجده مادر: خدیجه بنت خویلد تاریخ و محل ولادت: در پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجری، در شهر مدینه متولد شد. تاریخ و محل وفات: اول شب نیمه‌ی رجب سال ۶۲ هجرت یعنی در سن ۵۷ سالگی در شام و به روایتی در مصر اتفاق افتاد. برادران: امام حسن و امام حسین علیه‌السلام، محمد بن حنفیه، قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس و... همسرش: عبدالله، پسر جعفر بن ابیطالب. فرزندان: عون، محمد، عباس و کلثوم. [صفحه ۱۹]

بستگان و نیاکان زینب

علی (پدر)

اشاره

حضرت علی علیه‌السلام شخصیتی است که خداوند سبحان در کتابش قرآن مجید، و رسول اکرم صلی الله علیه و اله در سنت و سخنان او را مورد مدح و ستایش قرار داده‌اند، و میلیون‌ها انسان به ولایت و محبت او گرویده‌اند. و نیز بسیاری از دانشمندان جدید و قدیم و محدثین شیعه و سنی، و حتی دانشمندان غیر مسلمان شرق و غرب، هزاران جلد کتاب پیرامون فضایل و مناقب آن حضرت تألیف کرده‌اند. با این همه هنوز بسیاری از فضایل وجودی آن امام ناگفتنی مانده و تا روز قیامت نیز ناگفتنی خواهد ماند. «کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری» لذا در این جا به ذکر حدیثی از بیانات گهربار آن حضرت و توضیح آن اکتفا می‌کنم که فرمود: [صفحه ۲۰] «نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد» [۱]. ما اهل بیت (رسول خدا) هستیم، احدی با ما مقایسه نمی‌شود. جاحظ در شرح این جمله چنین می‌گوید: علی راست گفت که: «نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد» و چگونه می‌توان دیگران را با خاندانی قیاس کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله، و دو گوهر پاک: علی و فاطمه علیهما السلام، دو ریحانه و فرزند پیامبر: حسن و حسین علیهما السلام، و حمزه و جعفر طیار، و سید و آقای مکه عبدالمطلب، و ساقی حاجیان عباس حلیم بطحا و نجد از آنها است؟ چگونه با ایشان قیاس کنیم در حالی که همه‌ی خیر و سعادت در این خاندان جمع است، انصار حقیقی کسی است که آنها را یاری کند، و مهاجر واقعی کسی است که به سوی ایشان مهاجرت کرده و با ایشان باشد، و راستگو کسی است که آنها را تصدیق کند، و فاروق کسی است که درباره‌ی آنها بین حق و باطل را فرق گذارد، و حواری و یاور واقعی، یاور آنهاست، و ذوالشهادتین [۲] که در راه آنها جانبازی و جانفشانی کرد از آنهاست. و بالاخره خیر و سعادت وجود ندارد مگر در خانه‌ی آنها و برای آنها و از جانب آنها. و رسول خدا صلی الله علیه و اله خاندانش را بسیار ستوده و فرمود: «من در بین شما بعد از خود دو جانشین به جا می‌گذارم: یکی کتاب خدا، ریسمانی [صفحه ۲۱] است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده، و عترت و اهل بیت؛ خداوند لطیف و خبیر مرا مطلع کرده که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که مرا در کنار حوض ملاقات کنند». و اگر اهل بیت مانند دیگران بودند، عمر هنگامی که از فاطمه علیها السلام خواستگاری کرده بود نمی‌گفت: «من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: هر حسب و نسبی روز قیامت قطع می‌شود، مگر حسب و نسب من». از این رو اگر بخواهیم زندگی شرافتمندانه‌ی علی علیه‌السلام و مقام کریمانه و مناقب و فضایل درخشنده‌ی او را جمع آوری و تدوین کنیم، طومارهای بسیاری صرف می‌شود، چه این که او دارای شخصیتی صحیح، اصلی ارجمند و کریم، رتبه‌ای عظیم، کرداری ارزشمند، علمی فراوان، بیانی عجیب، زبانی بلیغ و خطیب، سینه‌ای وسیع، و اخلاقی ارزنده و درخشان است. و فضایلش بر سابقه‌ی پرافتخار گذشته‌اش شهادت می‌دهد.

ابوطالب (جد پدری)

اشاره

هر چند بحث ما پیرامون شخصیت حضرت زینب کبری علیها السلام می‌باشد، ولی از آن جایی که آن حضرت، نوه‌ی ابوطالب بوده است، ناگزیر بحثی را هر چند مختصر در رابطه با ابوطالب و چگونگی اسلامش بیان می‌داریم.

اسلام ابوطالب

در بین اهل سنت مشهور است که ابوطالب غیر مسلمان از دنیا [صفحه ۲۲] رفته، ولی علمای شیعه اجماع دارند بر این که وی مسلمان مرده است؛ و برای این که معلوم شود حق با کدام فرقه بوده و کدام قول صحیح است، ذکر تمهیداتی شایسته می‌نماید: ۱- اگر مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) پیرامون مسأله‌ای اتفاق نظر پیدا کنند، این اتفاق نظر دلیلی است برای اثبات و یا نفی آن مسأله، و دیگر نیازی به بحث و نظر نمی‌باشد، و لازم است هر مسلمان بدون هیچ شرط و یا سستی به آنچه ایشان متفق شده‌اند معتقد شود. مثلاً اگر کسی بگوید ابوجهل غیر مسلمان مرده است، احدی حق اعتراض به او را نداشته و نمی‌تواند او را قبل از حکم کردن به کفر ابوجهل وادار به تحقیق و تفحص نماید، زیرا جمیع مسلمین بر کفر او اتفاق نظر داشته، و دو قول مخالف وجود ندارد تا برای انتخاب قول صحیح‌تر و قوی‌تر احتیاجی به بحث و دقت نظر باشد. اما وقتی مسلمانی در رابطه با مسأله‌ای اختلاف نظر داشته و هر طایفه‌ای نظر خاصی مطرح کند، در این صورت بحث و فحص لازم شده و کسی که بدون تحقیق، و فقط به جهت اعتماد و اتکا به شهرت بین علمای یکی از دو فرقه (شیعه و سنی) مسأله را قبول کند، این انسان «مقلد جاهل» است؛ زیرا هر چیزی که وجود داشته باشد لازم نیست حتماً مشهور بوده، و هر مشهوری هم واجب نیست وجود واقعی داشته باشد، لذا گفته‌اند: «رب مشهور لا اصل له» چه بسا امر مشهوری که اصل و ریشه‌ای ندارد. در ضمن، گیریم که شهرت، حق باشد (هر چند ما به چنین شهرتی اعتقاد نداریم) لکن این موقعی است که بر ضد و کذب آن دلیل [صفحه ۲۳] محسوس و ملموسی اقامه نشود، چرا که در حدیث آمده است: لیس المخبر کالمعاین، (و به قول معروف: شنیدن کی بود مانند دیدن). علاوه بر این که عمل نمودن به آنچه در نزد اهل سنت مشهور است، و رها کردن آنچه بین علمای شیعه شهرت دارد تحکم و زورگویی بوده و ترجیح بلا مرجح است. پس بر انسان واجب است که در ابتدا هر دو قول مشهور را کنار گذاشته و برای بحثی به دور از هر گونه آرایش و تعصب آماده شود، که تجربه از دیر زمان نشان داده آن کسانی که به احساس و عاطفه پناه برده و از روی عقل قضاوت نمی‌کنند، هرگز به خیر واقعی هدایت نمی‌شوند؛ و مادامی که امیال و عواطف بر عقل چیره بوده و تقلیدهای کورکورانه بر انسان حاکم باشند، محال است که چنین انسانی به صلاح و سداد راه یابد. ۲- حقیقت عقیده‌ی هر انسانی شناخته نمی‌شود مگر در پرتو شناخت واقعی و زندگی شخصی او، و نیز دقت در اوضاع و احوالی که واقعیت انسانی را احاطه کرده است. پس عقیده‌ی واقعی انسان آن است که در سلوک و رفتار و معتقداتش مورد توجه و در سرلوحه او قرار گرفته است. و ممکن نیست که بتوان بدون در نظر گرفتن شخصیت واقعی و زندگی شخصی انسان، به امیال و علایق و خواسته‌هایش معرفت پیدا کرد. ۳- همان گونه که بین اهل سنت مشهور است که ابوطالب غیر مسلمان از دنیا رفته، شیعه نیز اجماع دارد که ابوسفیان در حال نفاق مرده است، و این در حالی است که علمای سنت در رابطه با حسن اسلام او (نفاق و عدم نفاق) اختلاف نموده‌اند؛ چنانچه «عبدالبر [صفحه ۲۴] قرطبی مالکی» گوید: «درباره‌ی ابوسفیان که آیا وی از روی میل اسلام اختیار کرد، اقوال مختلف است: گروهی عقیده دارند که وی مسلمان شد و این اسلام او از روی عقیده بوده است. و جماعتی معتقدند که ابوسفیان هرگز از روی میل مسلمان نشد و او همواره منافق بود و از منافقین هم پشتیبانی می‌کرد، و در جاهلیت هم زندیق بود و به مبدأ عقیده نداشت». [۳]. منطق در این گونه موارد حکم می‌کند تا زمانی که درباره‌ی اسلام ابوطالب و حسن اسلام ابوسفیان تحقیق و بحث و گفت و گو نشده است راجع به هیچ یک از آنها قضاوت نکرده و به قول هیچ گروهی اعتماد نکنیم؛ بلکه آنچه باید قبل از هر چیزی مورد بررسی قرار گیرد مسیر زندگی شخصی ابوطالب و ابوسفیان است، تا معلوم شود که آیا آن دو مسلمان بوده و به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان داشته‌اند، یا مشرک و منافق بوده و دشمن و محارب با حضرت بوده‌اند؟

در رابطه با شخصیت واقعی ابوسفیان باید گفت که تاریخ او و حقیقت وی در تمام زندگی، وابسته به بتها و دفاع از آنها بوده و به خاطر بتها با همه‌ی توان و حرص زیاد و قدرت فراوان قربانی‌ها کرده است. [صفحه ۲۵] او در واقع هیچ گاه به اسلام و دستورات آن و پیامبر صلی الله علیه و اله و رسالت آن حضرت معتقد و پایبند نبوده است؛ زیرا این بتها بودند که به ابوسفیان امتیاز و سیادت و ریاست بر ضعفا و مساکین می‌دادند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و اله او را از جمیع امتیازات و سیادت‌های ظاهری و دروغین جدا کرده و به اخوت و برادری و مساوات دعوت می‌نمود. و نیز بتها، هر گونه تاراج و غارت و فسق و فجور را برای او مباح و جایز می‌کردند؛ ولی محمد صلی الله علیه و اله او را به کسب فضایل و مکارم اخلاق امر می‌نمود. از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای همه‌ی دنیاپرستان و زراندوزان کافر، و برای شخص ابوسفیان خطری بزرگ و جدی به حساب می‌آمد. با توجه به چنین مسأله‌ای و دشمنی ریشه‌دار و موروثی بین دو قبیله «بنی هاشم» و «بنی امیه»، ابوسفیان چگونه می‌توانست اسلام آورده باشد، در حالی که در جنگ‌ها و توطئه‌هایی که علیه رسول الله صلی الله علیه و اله صورت می‌گرفت، او نسبت به کینه‌توزترین دشمنان اسلام اظهار انقیاد و فروتنی می‌نمود، و برای پیامبر نقشه‌های خطرناکی طراحی می‌کرد. پس با توجه به حقیقت ابوسفیان، هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که او به خاطر ترس از مسلمین و پیامبر صلی الله علیه و اله تظاهر به اسلام می‌کرده، نه به خاطر این که ایمان آورده باشد. او تظاهر به اسلام نمود تا خونش حفظ شده و کشته نشود، نه بدین خاطر که پیروی از وجدان و فطرت خود کرده باشد. لذا با روشن شدن واقع و برطرف شدن هر گونه تردیدی، آیا [صفحه ۲۶] درست است که از شهرت و مانند آن پیروی کرده و بگوییم: ابوسفیان مسلمان از دنیا رفته است؟! به طور قطع و یقین او هیچ گاه در سلوک و راه زندگی خویش به عقل و دین و فطرت خویش مراجعه نکرد؛ بلکه معیار و مثل اعلای او، منفعت شخصی بود و بس؛ همان گونه که قدرتمندان دیگر در این عالم غیر از مصالح و منافع شخصی خود به چیز دیگری کار ندارند. [۴].

چهره‌ی واقعی ابوطالب

اما حقیقت ابوطالب کاملاً مقابل حقیقت ابوسفیان است، به طوری که هیچ گاه وجه تشابهی نداشته‌اند؛ زیرا کینه و عداوت با رسول خدا صلی الله علیه و اله قلب و وجود ابوسفیان را احاطه کرده بود، ولی ابوطالب نسبت به آن حضرت چنان مهربانی می‌کرد که مادر شیرده بر طفل شیر خوارش. در طبقات ابن سعد آمده است: آن قدر که ابوطالب، محمد صلی الله علیه و اله را دوست داشته و به او عشق می‌ورزید، فرزندان او را دوست نداشت، نمی‌خواستید مگر این که محمد صلی الله علیه و اله در کنارش باشد، و هر گاه از خانه [صفحه ۲۷] بیرون می‌آمد حضرت را با خودش همراه داشت (یعنی همیشه ملازم و مراقب رسول خدا بود). ابوسفیان برای از بین رفتن مجد و عظمت بنی امیه و پیروزی پیامبر صلی الله علیه و اله ترسان بود، اما ابوطالب معتقد بود که در پیروزی برادرزاده‌اش مجد و شرف دائمی وجود دارد؛ و چه شرفی برای ابوطالب بالاتر از این که خداوند متعال برادرزاده‌اش را که امانت الهی است به او سپرده و او را برای پرورش و تربیت رسول خدا صلی الله علیه و اله از بین تمامی مردم اختیار فرموده است.

ابوطالب و سرپرستی پیامبر

اگر درباره‌ی ابوطالب، خود را از هوس‌ها و مشتتهیات نفسانی پاک کنیم، و در او مانند یک طالب حق و حقیقت بنگریم، نتیجه می‌گیریم که او به خدا و رسولش ایمان داشته است. هنگامی که پدر پیامبر (عبدالله) قبل از دیدن فرزند بزرگوارش از دنیا رفت، جدش عبدالمطلب سرپرستی حضرت را به عهده گرفت، و در حالی که هشت سال از عمر شریفش سپری شده بود جدش نیز وفات کرد، اما قبل از وفاتش پیامبر صلی الله علیه و اله را به ابوطالب سپرده و خطاب به او گفت: «به او پیوند، و با زبان و دست و مالت او را کمک و یاری کن که او دارای مقام بلندی است، گویا می‌بینم که این کودک به چنان عز و شرفی می‌رسد که هیچ عربی قبل از

او و بعد از او بدن مقام نرسیده و نخواهد رسید». ابوطالب بعد از قبول کردن سرپرستی حضرت، درباره‌ی وی و خصوصیاتش چنین گفته است: «در بسیاری از شبها کلماتی از او می‌شنیدم که مرا به تعجب وا [صفحه ۲۸] می‌داشت، هر وقت او را برای صرف غذا صدا می‌زدم، به خوردن و آشامیدن آغاز نمی‌کرد مگر این که می‌شنیدم می‌گفت: «بسم الله الاحد» و چون دست از خوردن می‌کشید می‌گفت: «الحمد لله كثيرا». روزی ناگهانی به منزل آمدم و با تعجب دیدم که از پیشانی‌اش نور بسیاری به طرف آسمان ساطع می‌شود. هیچ گاه از زبان وی دروغی نشنیدم، و هیچ گونه جهل و نادانی از او مشاهده نکردم، بی‌جهت نمی‌خندید، با کودکان به بازی نمی‌پرداخت، توجه‌ای به آنها نداشته و خلوت و تنهایی را بیشتر دوست می‌داشت». ابن عساکر نقل می‌کند: زمانی بر قریش قحطی و خشکسالی آمد، (قریشیان گفتند: ای ابوطالب، دره خشکیده و اهل شهر دچار قحطی شده‌اند، برخیز و طلب باران کن. ابوطالب بیرون آمد در حالی که پسری (حضرت محمد صلی الله علیه و اله) چون خورشید که از پشت ابرهای سیاه نورافشانی می‌کند با او بود و در اطراف آن حضرت، کودکانی بودند، ابوطالب او را برگرفت و پشتش را به کعبه چسباند) و در حالی که او را بر سر انگشتانش بلند کرده بود، باران طلبد، بلافاصله از این سو و آن سو ابرها گرد آمدند و باریدند، به طوری که وادی از آب باران سیراب شد، اهل بادیه و ده نشینان از نظر آب به وسعت و فراخی رسیدند و دره شکفته شد. در این خصوص ابوطالب سروده است: *و ابيض يستسقى الغمام بوجه شمال اليتامى عصمة للأرامل یعنی: رو سپیدی که ابر از روی او سیراب می‌گردد، پناهگاه یتیمان و نگاهبان بیوه زنان است. فاطمه‌ی بنت اسد، همسر ابوطالب درباره‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و اله چنین [صفحه ۲۹] می‌گوید: «در حیات خانه‌ی ما درختی بود که مدت‌ها خشکیده بود، روزی محمد صلی الله علیه و اله پیش پای این درخت رفت و دست خود را به تنه‌ی آن درخت کشید، ناگهان دیدم در همان لحظه درخت سرسبز شد و خرما داد». و در طبقات ابن سعد آمده است: فرزندان ابوطالب هر وقت که با هم یا به تنهایی غذا می‌خوردند سیر نمی‌شدند، اما چون پیامبر صلی الله علیه و اله با ایشان غذا می‌خورد، (از برکت آن حضرت) همگی سیر می‌شدند. [۵].*

انصاف بدهیم

آیا ابوطالب بعد از این که این آیات و اعمال را کراراً مشاهده کرده و نیز شنیده که پدرش و دیگران چه خبرهایی درباره‌ی آن حضرت داده بودند، صحیح است که گفته شود ابوطالب غیر مسلمان مرده است، و حال آن که او مردی متفکر و دوراندیش بوده است؟! آیا عرب بادیه نشین و سایر مهاجرین و انصار، بر ابوطالب رجحان و برتری عقلی داشتند؟ (که به آن حضرت ایمان آوردند؟) و یا آیات و معجزات و کرامات بیشتری از ابوطالب دیده بودند؟! و یا از ابوطالب به پیغمبر صلی الله علیه و اله نزدیکتر بوده‌اند؟! بدین خاطر است که می‌گوییم: مسلمان نبودن ابوطالب محال و یا شبه محال است. کسی که در اسلام ابوطالب شک کند مانند این است که در نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و اله شک کرده است، از این جهت که نمی‌داند و [صفحه ۳۰] نمی‌تواند این مطلب را بفهمد؛ زیرا جمع کردن این قول که پیامبر صلی الله علیه و اله برهان قاطع و دلیل محکمی برای اثبات نبوتش آورد، و این قول که ابوطالب با وجود داشتن علم و سلامت ادراک و رجحان عقلی و آگاهی تمام و کاملی که به حقانیت برادرزاده‌اش داشت و نیز عشق و علاقه و اخلاص نسبت به او، کافر و غیر مسلمان از دنیا رفته است، ممکن نیست. پس هر کسی بگوید پیامبر صلی الله علیه و اله برای اثبات رسالتش دلیل کافی و وافیه ارائه داده است لازم می‌آید که قائل به اسلام ابوطالب نیز باشد؛ و هر کس که قائل به عدم اسلام ابوطالب باشد لازم می‌آید که بگوید: نبی اکرم صلی الله علیه و اله نتوانسته بود دلیل قانع کننده و کافی برای رسالتش اقامه کند، و تفکیک این دو از هم جهل و تحکم است. و در یک کلام: اگر فرض شود ابوطالب اسلام نیاورد، معلوم می‌شود که در واقع یک سر و اشکالی وجود داشته که سبب اسلام نیاوردنش شده است. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است: ابوطالب که دارای چنین منزلت و مقامی است، چرا در اسلامش تشکیک وارد شده است؟ در جواب باید گفت:

این که از ابوطالب نفی اسلام کرده‌اند، جوابی است برای قول به نفاق ابوسفیان. آیا غیر از این است که ابوطالب پدر علی امیر المؤمنین علیه‌السلام بوده و ابوسفیان پدر معاویه؟! لذا محل گریزی ندیدند مگر این که موازنه کنند و ابوسفیان را بر ابوطالب ترجیح داده و یا حداقل آن دو را با هم مساوی جلوه دهند. [صفحه ۳۱]

اسلام پنهانی، چرا؟

سؤال دیگر این است که: چرا ابوطالب اسلامش را در روز اول دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله مانند فرزندش علی علیه‌السلام آشکار نمی‌کرد؟ جواب: اولاً- او اسلامش را در قالب اشعاری که از او در کتب تاریخی ثبت شده، آشکار نموده است، چنانکه سروده: ولقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریه دنیایعی: به تحقیق می‌دانم که دین محمد صلی الله علیه و آله بهترین دینی است که به مردم عرضه شده است. ثانیاً: اسلام در اول و آغاز بعثت ضعیف بود و قوای شرک علیه اسلام بسیج شده بودند، لذا از خردمندی و مصلحت اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله با قدرت وارد عمل شود. این عمل در بین بسیاری از یاران پیامبران و شخصیت‌های بزرگ اتفاق افتاده است. مثلاً: مؤمنی از آل فرعون ایمان خود را پنهان کرد تا قدرت حمایت از موسی علیه‌السلام را داشته باشد. [۶] در قرآن کریم آمده است: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه اتقتلون رجلاً یقول [صفحه ۳۲] ربی الله». [۷]. مرد مؤمنی از کسان فرعون که ایمان خود را مخفی می‌گردانید، گفت: آیا شما مردی را که می‌گوید پروردگار من خداست، می‌کشید؟ و نیز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به «نعیم بن مسعود اجشعی» دستور داد که ایمانش را در جنگ احزاب پنهان کرده تا بین یهود و قریش اختلاف و جدایی وارد کند. بلکه اجازه داشت تا هر چه آنها میل دارند بگوید. علامه سید محسن امین می‌گوید: «اگر ابوطالب اسلامش را آشکار می‌کرد، هرگز آن قدرتی که برای یاری و نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، بدست نمی‌آورد». [۸]. و در کتاب سیره‌ی حلبی باب وفات ابوطالب و همسرش آمده است: «از جمله حکمت‌های خداوند متعال نگه داشتن ابوطالب بر دین قومش (جاهلیت) بود؛ چرا که در این کفر ابوطالب مصالحی وجود داشت که هر کس تأمل کند می‌یابد» [۹]. خداوند سبحان برای انسان شواهد و دلایلی به وجود می‌آورد، اگر چه بنا باشد بر زبان منکرین و مخالفین جاری کند. نویسنده‌ی مذکور، ایمان ابوطالب را با زیرکی انکار کرده و از طرفی می‌گوید: «مصلحت اسلام چنین اقتضا می‌کرده است». گویا وی فراموش کرده که از امور بدیهی و ضروری این است که کفر به خداوند عز و جل ذاتاً [صفحه ۳۳] قبیح و ناپسند است، و کفر برای هیچ علت و هدفی، حکمت و مصلحت ندارد. و نیز فراموش کرده که آن غرض و قصد مطلوب، در سایه‌ی پنهان کردن ایمان متحقق می‌شود، چنان که «نعیم بن مسعود» و «مؤمن آل فرعون» چنین کردند. و اگر خداوند عدم اسلام و کفر ابوطالب را به خاطر مصلحت پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته باشد، هر آینه باید کفر او از ایمانش افضل و برتر باشد، بلکه واجب شود تا او برای اسلام و ایمان به خدا و رسولش مؤاخذه و عقوبت گردد. لذا ثابت می‌شود که ایمانش را کتمان کرد تا بدین وسیله بین مصلحت اسلام و قباحت کفر را جمع کند.

دو روایت درباره‌ی ابوطالب

ابن هشام می‌نویسد: «ابوطالب به فرزندش علی علیه‌السلام گفت: محمد صلی الله علیه و آله تو را جز به خیر و نیکی دعوت نکرده است، پس به او پیوند و ملازم او باش». [۱۰] و معنی اسلام هم در واقع همین اعتراف کردن است به این که دعوت محمد صلی الله علیه و آله به خیر و صلاح بوده و اطاعت و پیوند با او واجب و ضروری می‌باشد. و نیز ابن سعد می‌نویسد: «چون علی علیه‌السلام خبر مرگ پدرش ابوطالب رحمه الله را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، آن حضرت گریست و فرمود: برو غسلش بده، کفنش کن و

دانش نما، خداوند او را مورد غفران و [صفحه ۳۴] رحمت قرار دهد». [۱۱]. و معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و اله هیچ گاه امر به تجهیز یک مشرک و ملحد نمی‌کند، و نیز طلب رحمت و رضوان برای او نخواهد کرد. خیلی عجیب و غریب است که اسلام ابوطالب نیاز به دلیل داشته و ایمانش مورد سؤال قرار گیرد، در حالی که در دوران طفولیت پیامبر صلی الله علیه و اله سرپرستی او را به عهده داشت، و وقتی حضرت بزرگ شد ابوطالب یاریش کرد، و برای نصرت و یاری آن حضرت بلا و مصیبت بسیاری را تحمل نمود تا احدی طمع آزار و اذیت به رسول خدا صلی الله علیه و اله را پیدا نکند. و نیز خیلی عجیب است که اسلام وی مورد سؤال قرار گیرد در حالی که بزرگان ما اتفاق دارند که اگر دفاع و حمایت ابوطالب از اسلام و دعوت محمد صلی الله علیه و اله نبود، اثری از اسلام باقی نمی‌ماند.

فاطمه بنت اسد (جده پدری)

پدر فاطمه (مادر امیرالمؤمنین علیه‌السلام) اسد نام داشت که او نیز برادر عبدالمطلب یعنی جد پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است. فاطمه اولین زن هاشمی بود که با مردی هاشمی ازدواج کرد، شوهرش ابوطالب، همسری غیر از او اختیار نکرد و ثمره‌ی این ازدواج چهار پسر و یک دختر بود، به نامهای: طالب، [۱۲] عقیل، جعفر، و علی علیه‌السلام؛ و هر یک از این فرزندان به ترتیب ده سال با دیگری فاصله [صفحه ۳۵] داشت، و تنها دخترشان «فاخته» نام داشت ملقب به «ام هانی». هنگامی که ابوطالب (بعد از مرگ پدر و جد رسول خدا) سرپرستی او را به عهده گرفت، فاطمه او را به منزله‌ی عضوی از اعضای بدن خود دانسته و همیشه ملازم و مراقبش بود. لحظه‌ای او را از یاد و نظر خود دور نمی‌کرد؛ چون حضرت بیرون می‌رفت مدام به فکر او بود، و همین که بر می‌گشت کارهای خود را کنار گذاشته و به او رسیدگی می‌کرد، به آن حضرت غذا داده و وی را می‌شست و تمیزش می‌کرد، لباس بر تنش کرده، بدن و موهای او را روغن مالی و شانه می‌نمود، او را معطر کرده و نیازهای او را برطرف می‌نمود. هنگامی که شب فرامی‌رسید رختخواب حضرت را آماده می‌کرد. خلاصه لحظه‌ای از او غافل نبود، و شب و روز در خدمتش بود، و بدین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و اله او را «مادر» نامید. وقتی فاطمه بنت اسد وفات کرد (علی علیه‌السلام آن حضرت را مطلع کرد، و ایشان با شنیدن خبر مرگ فاطمه بسیار گریست) و با لباس خود او را کفن کرد، سپس دستور داد تا قبرش را آماده کنند، پس در قبر او خوابید و برخاست، سپس فاطمه را در قبر گذاشت و حضرت با دست خود سنگ لحد روی قبرش گذاشت و فرمود: «خدایا! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و امام و حجتش را بر او تلقین نما، و قبرش را وسیع گردان». اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! شما برای فاطمه کاری کردید که قبل از او با هیچ کس دیگر نکردید؟ حضرت فرمود: «لباسم را به او پوشاندم تا از لباس‌های بهشتی پوشیده شود، و در قبرش خوابیدم تا خداوند قبرش را وسعت داده و از فشار قبر او را در امان [صفحه ۳۶] دارد؛ زیرا او بعد از ابوطالب بهترین خلق خداوند نزد من بود». [۱۳]. رسول خدا صلی الله علیه و اله این اعمال را برای فاطمه انجام داد تا بدین وسیله از نیکی‌ها و خوبی‌های آن بانوی مکرمه تشکر نموده و به حسن اخلاق و زیبایی‌های او اعتراف کند. اما با این همه احسان فاطمه را از احسان عمویش ابوطالب کمتر می‌شمارد؛ زیرا فاطمه بیشتر به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله احسان و خدمت می‌کرد، ولی عمویش ابوطالب نه تنها به پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه به اسلام و مسلمین احسان فراوانی کرد، و اگر حمایت ابوطالب و شمشیر پسرش علی علیه‌السلام نبود، هرگز اسلام قائم و پابرجا نمی‌شد و سایه اسلام بر سر هیچ انسانی نمی‌افتاد. و از همه عجیب‌تر این که پیامبر صلی الله علیه و آله حقوقی را برای عمویش مطرح کرد، که حقوق مادران بر فرزندان‌شان را پایین‌تر از آن قرار داده است. پس آن که ادعای مسلمانی کرده و می‌گوید، ابوطالب در شعله‌هایی از آتش قرار دارد، در واقع قصد افترا و بهتان به علی علیه‌السلام داشته و می‌خواهد بدین وسیله در خلافت آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلل وارد کند. خلاصه، بر هر انسان منصفی واجب است این حقیقت را درباره‌ی ابوطالب پذیرفته و برای منکران اسلام ابوطالب بخواند یا به گوش آنها برساند. بر هر انسان

منصف و مسلمانی است که خود را جای یک انسان تیزبین که دورترین اسباب و موانع را می بیند قرار دهد، نه در جایگاه یک جاهل مقلدی که فقط ظاهر را می فهمد و به هر چه چاپ [صفحه ۳۷] می شود اطمینان می کند.

انتساب به پیامبر

بدون شک قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و اله این گونه نیست که به سبب هر امر ساده و کوچکی، نسبتی صورت گیرد. اما می خواهیم بدانیم این قرابت به چه معنی است؟ و چگونه انسانی به این شرف نائل می شود؟ آیا فقط از راه ولادت می توان به آن حضرت منسوب شد، یا امر دیگری باید تا از نزدیکان آن حضرت شاید؟ توجه به این نکته لازم است که، هر کس از راه ولادت به حضرت منتسب است، شبیه به کسی است که به جهت گفتن شهادتین منسوب به اسلام شده؛ از این رو کسی که بگوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»، شرعا به او مسلمان گفته می شود هر چند پایبند به امر و نهی اسلام نباشد و هر چه خواهد انجام دهد. همچنین کسی که از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام باشد می توان او را واقعا، لغتا و عرفا به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت داد، هر چند بین آن شخص و حضرت محمد صلی الله علیه و اله هزاران واسطه وجود داشته باشد. [۱۴]. و این که شهادتین اساس و رکنی از ارکان اسلام است، به این معنی نیست که حقیقت اسلام فقط گفتن شهادتین است و بس؛ چه این [صفحه ۳۸] که اگر قرار باشد شهادت قولی، اسلام واقعی و حقیقت آن باشد، لازم می آید که ائمه معصومین علیهم السلام با مقلدین، و مجاهدین با متخلفین مادامی که به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و اله شهادت می دهند، مساوی و یکسان باشند. بدیهی است که از مسلمانان، بعضی عالم اند و بعضی جاهل، بعضی عادل اند و بعضی غیر عادل، و بعضی مجاهدند و بعضی قاعد، و برای هر یک از آنها درجه و مرتبه‌ای مخصوص و احکامی خاص در پیشگاه خداوند سبحان وجود دارد؛ لذا برای شناخت دین، و پایان دادن به خصومت‌ها و اختلافها، به عالم مراجعه می کنند؛ پشت سر عادل نماز خوانده و به او اقتدا می کنند، و نیز قول و شهادتش را حجت می دانند، و به مجاهد در بسیاری از حقوق مادی و معنوی برتری و افضلیت داده می شود. بله، برای هر یک از مسلمانان آثار و احکامی است که به طور مساوی شامل همه‌ی آنها شده و استثنا بردار نیست، مثلا کسی که شهادتین بگوید، مال و خونش حفظ شده، احکام ازدواج وارث بر او جاری می شود، و آنچه از شؤون عامه برای مسلمین است برای او نیز محسوب می گردد. و چنین است کسی که به سبب ولادت از جانب پدر به هاشم منسوب می باشد؛ در آنها نیز صالح وجود دارد و طالح، و برای هر یک از ایشان درجه و احکامی خاص است، و نیز جملگی در بعضی مسائل با هم مشترکند؛ به عنوان نمونه می توان از دریافت خمس، و نذورات و اوقافی که خاص ساداتی که منتسب به رسول خدا صلی الله علیه و اله می باشد، و حرمت گرفتن زکات، مگر از ساداتی مثل خود، [صفحه ۳۹] نام برد. [۱۵]. اینها مواردی است که منسوبین آن حضرت را بر دیگران ممتاز می گرداند، و باعث می شود که از اموال اغنیا و ثروتمندان به قدر نیاز دریافت نمایند، نه این که ایشان به مجرد انتساب به آن حضرت دارای چنین مقام شامخ و بلندی باشند.

منظور از اقربا و خویشاوندان رسول خدا

در این جا سؤالی مطرح می شود که وقتی امر چنین است، پس به چه علت خداوند متعال و رسول گرامیش، مسلمین را به دوستی اقربا و اطاعت از ایشان و تمسک به ریسمان الهی ایشان امر فرموده‌اند؟ و ما جواب این سؤال را در خطبه‌ای که امام حسین علیه السلام در راه مکه و عراق فرموده، جستجو می کنیم. در قسمتی از آن خطبه آمده: «رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه، و یوفینا اجر الصابرين، لن تشذ عن رسول الله لحمته». [۱۶]. [صفحه ۴۰] بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم، در مقابل بلا و امتحان او استقامت می‌ورزیم و اجر صبر کنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود، و هرگز در میان پیامبر و پاره‌های تن او

(فرزندانش) هیچ گاه جدایی نخواهد افتاد. پس آن نزدیکانی که خداوند به دوستی و اطاعت ایشان امر فرموده، اهل بیت خاصی رسول خدا صلی الله علیه و اله می‌باشند، نه هر کسی که به جهت ولادت به پیامبر صلی الله علیه و اله یا جدش هاشم منتسب است. و اهل بیت خاصی پیامبر صلی الله علیه و اله کسانی‌اند که هیچ گاه در قول و عمل از او جدا نبوده‌اند، ایشان کاملترین نمونه‌ی شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و مصداق بارز علوم و اخلاق و جمیع خصائص آن حضرت هستند؛ چون سخن گویند به زبان او سخن گویند و چون عملی را انجام دهند برگرفته از رسالت و سیرت آن حضرت است. و هیچ سخنی بهتر از «حدیث ثقلین» دلالت ندارد که در آن تمسک و توسل به ایشان واجب شده چنان که تمسک به کتاب الله واجب گردیده است. آیا کسی که به یک نحوی به رسول اکرم صلی الله علیه و اله منسوب است (غیر از ائمه اطهار) می‌تواند ادعا کرده و بگوید که مودت و دوستی من و اطاعت از من بر آحاد مردم واجب است؟ و به این حدیث و آیه‌ی تطهیر و آن چه در شأن اهل بیت وارد شده است، احتجاج نماید؟ (قطعا این طور نیست) بلکه آن کسانی که مودت و اطاعتشان بر ما واجب شده، اهل بیتی هستند که حضرت سید الشهدا علیه‌السلام آنها را معرفی نموده و فرموده است: «رضایت ما اهل بیت رضایت خداوند است» سپس به سبب این رضایت اشاره نموده می‌فرماید: «در میان پیامبر و [صفحه ۴۱] پاره‌های تن او هیچ گاه جدایی نخواهد افتاد». پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله از ایشان است و آنها نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و اله. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای خدا خشنود شده و برای خدا غضب می‌کند، اهل بیت نیز این چنین‌اند؛ زیرا بین ایشان هیچ گونه جدایی و انفصالی نیست. پس انتساب اسمی و لفظی به وجود مقدس نبی اسلام صلی الله علیه و اله به مجرد ولادت (هر چند فاصله زیاد باشد) صحیح است. اما در انتساب روحی و معنوی، قبل از هر چیزی از دلایل این نوع انتساب بحث می‌شود، و در آن سلسله نیات و اعمال و رفتاری که خداوند را خشنود می‌کند فحوص می‌شود، نه در سلسله‌ی آباء و اجداد. (و اهل بیت علیهم السلام لفظاً و روحاً، منتسبین واقعی به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله هستند).

ولادت زینب

حضرت زینب علیهاالسلام دختر بزرگ حضرت فاطمه علیهاالسلام است. نقل است که وقتی متولد شد، مادرش زهرا علیهاالسلام او را به نزد پدر برد و عرض کرد: این فرزند من است، نامی برای او بگذار. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من بر پیغمبر صلی الله علیه و اله سبقت و پیشی نمی‌گیرم. پیغمبر صلی الله علیه و اله در سفر بود، و چون از سفر بازگشت حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر خود را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله برد و عرض کرد: نامی برای او بگذارید. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: نام او را «زینب» بگذار، و این نامی است که خدای تعالی برای او اختیار فرمود. پس بی‌درنگ، رسول [صفحه ۴۲] خدا صلی الله علیه و اله نام او را «زینب» گذاشت، و اشکش جاری شد. سپس فرمود: «هر کس که بر زینب کبری گریه کند، اجر و ثوابش مانند کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریه نموده باشد». [۱۷]. «زینب» در لغت به معنای درخت نیکو منظر آمده است، و ممکن است مخفف از «زین، اب» باشد، یعنی زینت پدر. و از القاب حضرت زینب علیهاالسلام که در روایات آمده «عقیله» یا عقیله بنی هاشم است، که به معنای زن ارجمند و یکتا در فامیل خود می‌باشد. زینب علیهاالسلام در دوران کودکی در حد بالایی از کمال و رشد و استعداد بود. شیخ جعفر نقدی در کتاب «زینب کبری» نقل می‌کند: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام زینب را که در سن طفولیت به سر می‌برد روی زانوی خود نشانید و به او فرمود: بگو «احد» یعنی یکی، زینب گفت: «احد». به او فرمود: بگو «اثنین» - یعنی دو تا - زینب ساکت شد، حضرت بدو گفت: سخن بگو! زینب گفت: زبانی که به گفتن یکی گردش کرده چگونه «دو تا» بگوید؟! علی علیه‌السلام دختر را به سینه چسبانید و او را بوسید.

زینب در خانه‌ی فاطمه (مادر)

حضرت زینب کبری علیهاالسلام در خانه‌ای متولد شد که چیزی از دنیا و زخارفش وجود نداشت. خانه‌ای که اساس آن بر تقوا و صلاح استوار بود. او می‌دید در خانه‌ای که متشکل شده از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، [صفحه ۴۳] و مادرش سیده نساء العالمین و برادرانش، دو ریحانه‌ی رسول رب العالمین را نور فرا گرفته است. در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام طی سه سال متوالی سه فرزند عزیز و گرامی متولد شدند، امام حسن علیه‌السلام در سال سوم هجری، امام حسین علیه‌السلام در سال چهارم هجری، و زینب کبری علیهاالسلام در سال پنجم هجری قمری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله طاقت دوری از خانه‌ی فاطمه را نداشت، و هیچ امری او را از سرکشی به خانه دخترش به خود مشغول نمی‌کرد، مخصوصاً بعد از آن که دو ریحانه‌اش، حسن و حسین علیهم‌السلام متولد شدند. لذا وقتی داخل آن منزل می‌شد آنها را می‌بوسید و می‌بوید و به آنها لبخند شادمانی می‌زد. روزی به منزل فاطمه علیهاالسلام وارد شد و حسن را گرفت و بر دوش خود نهاد، به تبعیت او حضرت علی علیه‌السلام حسین را بر دوش گرفت، و سپس فاطمه علیهاالسلام زینب را بالای دوش خود برد. آری، صحن و ستونهای این خانه که آکنده از صفا و صمیمیت و پاکی بود، از فرط خوشحالی و مسرت به لرزه می‌آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به خاندان خود مفتخر و مسرور، و ایشان نیز به وجود حضرت مفتخر و شادمان. آنچه که گفته شد و بسیاری از سخنانی که ناگفته ماند، دلالت بر این دارد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نسبت به پیامبران گذشته از خاندانش بیشترین خرسندی و خوشبختی را داشت، همچنان که نسبت به پیامبران دیگر بیشترین بلا و آزار را به سبب بستگان و قومش از امثال ابوجهل و ابوسفیان تحمل نمود. آری، زینب علیهاالسلام در چنین خانه‌ای متولد شد، آن خانه‌ای که [صفحه ۴۴] پیامبر صلی الله علیه و اله را شادمان کرد، و در آن سکینه و اطمینان پیدا می‌کرد. آن خانه‌ای که از سینه‌ی پاک مادرش که پاره‌ی تن رسول گرامی بود شیر خورد، و با برادرانش آن دو سرور جوانان اهل بهشت، نشست و برخاست کرده، و از منبع فیض پدرش که باب شهر علم نبی بود کسب علم نمود. سپس از این خانه خارج شد، (و به خانه شوهر رفت)، تا با سینه‌ای وسیعتر از آسمان، و قلبی استوارتر از کوههای محکم و استوار، از بلایا و مصیبت‌هایی که روزگار برای او در نظر داشت، استقبال کند، و این سعه‌ی صدر و استقامت از سیده‌ی حورا علیهاالسلام عجیب و بعید نیست، چه این که او در خانه‌ای متولد شد که راه روشن خاتم پیامبران و سید انبیا بر آن حاکم بوده است.

فضه، دست پرورده‌ی زهرا

راویان اخبار روایت کنند که: زنی از اهل هند بود به نام «فضه» که برای انجام بعضی از کارهای خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام به آن جا رفت و آمد داشته و کنیزی ایشان را می‌نمود. این بانوی بزرگوار، بعد از تردهای بسیار، و در پرتو تعلیمات و تربیت فاطمه زهرا علیهاالسلام از جمله زنان پرهیزگار و صالحه گردید، به قسمی که او یکی از اعضای آن خانواده محسوب شد. از آنچه که درباره‌ی فضه حکایت شده این گونه استفاده می‌شود که وی بعد از بانویش فاطمه علیهاالسلام بیست سال باقی ماند که در طول این مدت به جز آیات قرآن چیز دیگری نمی‌گفت. چنان چه علامه مجلسی روایت کرده است: «یک سال فضه همراه چهار پسر خود راهی حج [صفحه ۴۵] شد، در میان راه از قافله عقب افتاد، و راه را گم کرد (از این ماجرا چند روز گذشت) پس مردی از اعراب بادیه (به نام ابوالقاسم قشیری که خود گوینده این داستان واقعی بوده است) او را دید، و قبل از این که به او سلام دهد گفت: تو کیستی؟ فضه گفت: «و قل سلام فسوف تعلمون». و بگو سلام، به زودی خواهند دانست. (زخرفت: ۸۹) پس آن مرد سلام کرد و پرسید: در این جا چه می‌کنی؟ گفت: «و من یضلل الله فما له من هاد». و هر که را خدا گمراه کند (و پس از اتمام حجت به گمراهی خود واگزارد) دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود. (زمر: ۳۶) (فهمید که راه را گم کرده است)، پرسید: آیا از جن هستی یا از انس؟ گفت: «یا

بنی آدم خذوا زینتکم». ای فرزندان آدم زینتهایتان را بگیرید. (اعراف: ۳۱) (بدین طریق فهماند که انسان است)، پرسید: به کجا می‌روی؟ گفت: «ولله علی الناس حج البيت». خداوند حج را بر مردم مستطیع واجب کرده است. (آل عمران: ۹۷) (پی برد که عازم به مکه است)، پرسید: چند روز است که از کاروان جدا شدی؟ گفت: «و خلقنا السموات و الأرض فی ستة ايام». [صفحه ۴۶] «ما زمین و آسمان را در شش روز خلق کردیم» (اعراف: ۷) (یعنی شش روز است که از کاروان جدا افتاده‌ام)، پرسید آیا به غذا احتیاج داری؟ گفت: «و ما جعلناهم جسدا لا- یا کلون الطعام». و ما پیغمبران را بدون دنیوی قرار ندادیم تا به غذا محتاج نباشند. (انبیاء: ۸) (معلوم شد میل به غذا دارد)، پس به او غذا داد و گفت، شتاب کن تا به قافله برسیم. گفت: «لا یکلف الله نفسا الا وسعها». خداوند کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به قدر توانایی او. (بقره: ۲۸۶) گفت: بسیار خوب، پشت سر من بر اسب سوار شو. گفت: «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا». اگر به جز خدای یکتا خدایانی وجود داشت، همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت. (انبیاء: ۲۲) کنایه از این که وجود یک مرد و یک زن تنها ممکن است فساد انگیز باشد. لذا از اسب پیاده شد و او را به تنهایی سوار کرد، (وقتی سوار اسب شد) گفت: «سبحان الذی سخر لنا هذا». پاک و منزه است خدایی که این را مسخر ما گردانید. (زخرف: ۱۲) وقتی به کاروان رسیدند از او پرسیدند: آیا از بستگان تو کسی در قافله هست؟ (چهار آیه را پشت هم خواند) گفت: ۱- «و ما محمد الا رسول». [صفحه ۴۷] و محمد صلی الله علیه و اله جز فرستاده‌ای نیست. (آل عمران: ۱۴۴) ۲- «یا یحیی خذ الکتاب بقوة». ای یحیی کتاب را با قوت بگیر. (مریم: ۱۳) ۳- «یا موسی انی انا الله». ای موسی، منم خداوند. (قصص: ۳۰) ۴- «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض». ای داوود، ما تو را نماینده‌ی خود در زمین قرار دادیم. (ص: ۲۶) پس قشیری آن چهار نفر را به اسم صدا زد و از آن زن پرسید: این افراد با تو چه نسبتی دارند؟ گفت: «المال و البنون زینة الحیوة الدنیا». مال و فرزندان زینت زندگانی دنیا هستند. (کهف: ۴۶) وقتی آنها آمده و نزد آن زن رفتند، رو به آنها کرده و گفت: «یا ابت استأجره ان من استأجرت القوی الامین». پدرم، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که استخدام می‌توانی کنی، آن کس است که نیرومند و امین است. (قصص: ۲۶) (یعنی به او مزد و پاداش بدهید)، آنها مقداری پول به آن مرد دادند، آن زن گفت: «والله یضاعف لمن یشاء». و خداوند آن پاداش را برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند. (بقره: ۲۶۱) (یعنی زیادتیر بدهید)، آنها نیز به پاداش افزودند. قشیری از پسران آن زن پرسید: مادرتان کیست و چه مدتی است که این گونه سخن [صفحه ۴۸] می‌گویید؟ گفتند: این زن «فضه» است کنیز حضرت زهرا علیها السلام. و بیست سال است که به غیر از قرآن از زبان او چیزی شنیده نشده است. [۱۸]. (مفتقرا، متاب رو، از در او به هیچ سو زانکه مس وجود را فضه‌ی او طلا کند)

زینب، همراه مادر

حضرت زینب علیها السلام شش سال با مادرش زندگی کرد، دانشمندان تربیت و روان شناسان گویند که چون کودک سه سالش تمام شد، مرحله‌ای را آغاز می‌کند که در آن مرحله بین او و خانواده و محیط اطرافش نوعی موافقت رفتاری و کلامی پیدا شده و الفاظ و معانی را از هم تشخیص می‌دهد. رشد عقلی او در این سن برای کشف آنچه می‌بیند و می‌شنود، به مسائل و مطالب اطراف خود متوجه می‌شود، و این کشفیات و مشاهدات، آثاری را در رفتار او بجا می‌گزارد که تا آخر عمر با آنها قرین است و هرگز فراموش نمی‌کند. [۱۹]. زینب علیها السلام در این سن دیده است که مادرش فاطمه علیها السلام آن قدر به نماز می‌ایستاد تا پاهای مبارکش ورم می‌کرد. او دیده است که مادر و فرزندان شب را با گرسنگی خوابیدند، ولی به مسکین و یتیم و اسیر غذا دادند. او دیده است که مادر گرامیش لباس مندرس و کهنه [صفحه ۴۹] می‌پوشد و لباس نو و جدید خود را به فقیر می‌بخشد. روزی سلمان فارسی رحمه الله حضرت فاطمه علیها السلام را دید و با دیدن آن حضرت به گریه افتاد و گفت: قیصر و کسری لباسهایی از سندس و حریر می‌پوشند اما دختر محمد صلی الله علیه و اله یک لباس مندرس به تن دارد! و اما در رابطه با صدق و راستگویی فاطمه

علیهاالسلام روایت شده که عایشه گفت: «من کسی را راست‌گوتر از فاطمه ندیدم، مگر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و اله». [۲۰] خلاصه کلام این که، زینب علیهاالسلام جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله را با همه‌ی صفات و خصوصیاتش، در مادر خود مجسم دیده است، و این حقیقت در آن زمانی که زینب علیهاالسلام برای مادرش مرثیه خوانی می‌کرد و می‌گریست، متجلی شد که فرمود: «ای پدر! ای رسول خدا! در حقیقت الآن ما به فقدان تو دچار شدیم، آن چنان فقدانی که دیگر لقا و دیداری بعدش نیست». (یعنی با دیدن مادر ترا به یاد می‌آوردیم).

گوشه‌ای از فضایل و مکارم زینب

اشاره

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که زینب علیهاالسلام دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آینه تمام‌نمای مادر، در «زهد» و «عبادت» و «صبر» و «شجاعت» و مانند آن بود. روایان حدیث گویند که [صفحه ۵۰] زینب علیهاالسلام هیچ کاری را از امروز به فردا محول نمی‌کرد، وی تمام شبهایش را به تهجد و تلاوت قرآن سپری می‌کرد، حتی در شب عاشورا، آن شبی که فردایش حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسید، و حتی در شب یازدهم آن شبی که برادرش حسین علیه‌السلام و فرزندان و یارانش مانند قربانیان، سر بریده و ذبح شدند، زینب علیهاالسلام نماز شب و عبادت و شب زنده‌داری خود را ترک نکرد. [۲۱] اما در رابطه با صبر و شجاعتش ان شاء الله در صفحات بعد مفصلاً بحث خواهیم کرد.

جعفر طیار (عمو و پدر شوهر)

اشاره

از جمله نعمات و برکات الهی بر انسان این است که حضرت محمد صلی الله علیه و اله و رسالتش را توسط خانهای نفوذ ناپذیر ابوطالب، عزیز گردانید و یاری کرد، و اگر خداوند حضرت را بر مهتران و بزرگان و ستمگران قریش مبعوث می‌کرد در حالی که هیچ پشت و پناهی از قومش مانند ابوطالب و همسر و اولادش برای او قرار نمی‌داد، هر آینه وضعیت پیامبر صلی الله علیه و اله مانند وضعیت سپاهی بود که بدون سلاح و تجهیزات جنگی مقابله کند. در قرآن کریم پیرامون قصص و تاریخ پیامبران گذشته آمده است که کافران و منکران به پیامبرشان «حضرت شعیب» گفتند: «و لولا رهطک لرجمناک، و ما [صفحه ۵۱] انت علینا بعزیز». [۲۲] تو در میان ما شخصی بی‌ارزش و ناتوانی، و اگر ملاحظه‌ی طایفه‌ی تو نبود سنگسارت می‌کردیم که تو در نزد ما عزت و احترامی نداری. و همچنین اگر خانهای ابوطالب و خاندان وی نبود، سرگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله مانند سرگذشت حضرت زکریا و یحیی و دیگر پیامبران می‌گردید که قبل از نشر و بلوغ و به ثمر رساندن رسالتشان، به دست اسرائیلیان کشته می‌شدند. این ابوطالب بود که در کنار حضرت محمد صلی الله علیه و اله ایستاده و به طرفداری از او به همگان اعلان کرد که هر گونه اسائه ادب و توطئه علیه او را مانع خواهد شد؛ و همسرش فاطمه بنت اسد نیز از آن روزی که عبدالمطلب وفات کرد خود را وقف خدمتگزاری به حضرت نمود؛ و علی علیه‌السلام و جعفر طیار نیز به تصدیق و یاری رسول خدا صلی الله علیه و اله از همه پیشی گرفتند؛ و هر چه دروغ پردازان و حرافان در تضعیف این خانه و خاندان تلاش کردند، ره به جایی نبردند مگر اعتراف به این مطلب که خانهای ابوطالب اولین خانهای بود که در آن بذر اسلام پاشیده شد، و ایشان نخستین بازوان و قدرت‌هایی بودند که اسلام و پیامبرش را یاری کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنان مبارزاتی با سران مشرک قریش نمود که آنها عاقبتی جز مرگ برای حضرت در نظر نداشتند، او با مبارزات خود، خدایان دروغین مشرکین را رسوا کرد، عقلای ایشان را به سفاقت و نادانی محکوم نمود، و

سرکشان و ثروتمندان قریش را که [صفحه ۵۲] در فکر مال اندوزی بوده، و به فقرا کمک نمی‌کردند، مورد لعن و نفرین خود قرار داد؛ لذا مشرکین راهی جز کشتن پیامبر صلی الله علیه و اله نمی‌دیدند. اما چه کسانی بودند که حضرت را در برابر ایشان جسور کرده و پشتوانه او بودند؟ و چه کسانی باعث شدند تا خانه ابوطالب به سنگر مبدل شود؟ (البته امدادهای الهی و اتکال رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به پروردگار متعال جای خود دارد). قبلاً اشاره شد که ابوطالب و همسرش برای به انجام رسیدن رسالت پیغمبر صلی الله علیه و اله پشتوانه محکمی بودند، حال درباره‌ی جعفر یکی از پشتوانه‌ها و یاران قدرتمند رسول الله صلی الله علیه و اله سخن می‌گوییم؛ زیرا او پدر «عبدالله» شوهر حضرت زینب علیها السلام بود.

اسلام جعفر

کسی برای مسلمان شدن از جعفر بن ابیطالب پیشی نگرفت، مگر خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و اله و برادر رسول الله صلی الله علیه و اله علی علیه السلام، پس سومین کسی که مسلمان شد و به رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان آورد و نماز گذاشت «جعفر» بود. در دوران اول بعثت، کسی جز محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و خدیجه و جعفر، خداوند را عبادت نمی‌کردند، و برای اقامه‌ی نماز، پیامبر صلی الله علیه و اله جلو می‌ایستاد، علی علیه السلام طرف راست پیامبر، جعفر طرف چپ، و خدیجه پشت آن حضرت به نماز می‌ایستادند. روایت شده که ابوطالب دید پیامبر صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام به نماز ایستاده‌اند، پس به پسرش «جعفر» امر کرد تا با آنها نماز خوانده و به آنها ملحق شود. در وصف جعفر [صفحه ۵۳] گفته‌اند که او به دو قبله نماز خوانده، و دو هجرت داشته، و دارای دو بال بهشتی است. [۲۳].

اخلاق جعفر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به جعفر فرمود: «تو خلقا و خلقا شبیه به من هستی». کنیه‌ی او «ابوالمساکین» بود؛ زیرا بهترین و مهربانترین مردم نسبت به مستمندان بود. ابوهریره گوید: «من از یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره‌ی آیه‌ای از قرآن سؤال کردم، در صورتی که خودم از آن شخص آگاهتر بودم، و از او سؤال کردم تا به این بهانه مرا به چیزی اطعام کند، و چون از جعفر بن ابیطالب سؤال می‌کردم، مرا با خود به منزلش برده و اطعام می‌نمود، سپس جوابم را می‌داد. و روایت شده که جعفر طیار رحمه الله می‌گفت: «من هرگز شرابی نوشیدم؛ زیرا می‌دانستم که شراب عقل را زایل می‌کند. و هرگز دروغی نگفتم؛ زیرا دروغ مردانگی انسان را می‌کاهد. و هرگز زنا نکردم؛ زیرا دانستم که اگر من با حرم دیگری زنا کنم دیگری با حرم من زنا می‌کند و هرگز بتی را نپرستیدم؛ زیرا می‌دانستم که نه ضرری به من می‌رساند و نه نفعی». [صفحه ۵۴]

مقام و منزلت جعفر نزد خدا و رسولش

در نامه‌ای که حضرت علی علیه السلام به معاویه نوشت، خطاب به او فرمود: «نه به خاطر آگاه ساختن تو، بلکه به خاطر نعمت خدای بزرگ برای ما می‌گویم: آیا نمی‌بینی گروهی از مهاجرین و انصار در راه خدا کشته شدند و همه‌ی آنان بس شریف و بزرگوارند، تا این که شهید ما حمزه به شهادت رسید، در مورد او گفتند: او سرور شهیدان است و رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی بر او نماز گزارد او را به گفتن هفتاد تکبیر تخصیص داد؟ آیا نمی‌بینی گروهی را که دستهای آنان در راه خدا از بدنشان جدا گشت و همه‌ی آنان را فضیلت و بزرگواری است، تا این که آنچه به یکی از آنان رسیده بود به یکی از ما رسید و در مورد او گفتند که او در بهشت با دو بال پرواز می‌کند، و اگر خداوند از خودستایی منع نکرده بود، گوینده برای خود فضایل بسیاری می‌شمرد که دل‌های مؤمنین به آنها آشنا است و گوش‌های شنوندگان آن را رد نمی‌کند». [۲۴]. آری، این مگس است که از بوی مشک متنفر و فراری

است، و این خفاش است که از نور خورشید چشم‌هایش کور و نابینا می‌شود، و نیز بیمار، طعم عسل و شیرینی در مذاقش گوارا نمی‌آید. در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «خداوند مرا از بین سه نفر از خاندانم اختیار کرده، و من سید آنها [صفحه ۵۵] یعنی: علی و جعفر و حمزه هستم». و نیز فرموده است: «دیشب به بهشت رفتم، ناگاه در آن جا جعفر را دیدم که با ملائکه پرواز می‌کرد، و نیز حمزه را دیدم که با اهل بهشت بود». [۲۵]. و هنگامی که جعفر از حبشه بازگشت، حضرت رسول صلی الله علیه و اله به استقبال او رفته و فرمود: نمی‌دانم به کدام یک از دو امر بیشتر سرور و رزم؟ آیا به قدم شما از حبشه، یا به فتح خیبر آن هم به دست برادرت علی؟ سپس پیشانی او را بوسید. [۲۶].

هجرت به حبشه

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله دید که خود با عنایت پروردگار و حمایت عمومی «ابوطالب» از آزار زیاد و شکنجه‌ی قریش در امان است و به عافیت می‌گذرانند، اما اصحاب بی‌پناهش سخت گرفتار و در فشارند و نمی‌تواند از ایشان حمایت کند، به آنان فرمود: «کاش به کشور حبشه» می‌رفتید، چرا که در آن جا پادشاهی است که نزد وی به کسی ستم نمی‌شود، و آن جا سرزمین راستی است، باشد که خداوند از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد، پس جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند رهسپار حبشه گشتند، و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. [۲۷]. [صفحه ۵۶] اصحاب حضرت به سوی حبشه حرکت کردند و در بین ایشان جعفر طیار و همسرش اسماء بنت عمیس نیز هجرت کردند، و در آن جا برای جعفر سه فرزند به نامهای «عبدالله»، «عون» و «محمد» به دنیا آورد. وقتی مسلمانان به حبشه رسیدند، از پادشاه حبشه پذیرایی و استقبال گرمی دیدند. چون سران مشرک قریش دیدند که عده‌ای از مسلمانان به سرزمین حبشه پناه برده‌اند و ایمن و مطمئن شده‌اند، برای نجاشی و اقوامش هدایایی را جمع کرده و همراه «عمرو بن عاص» و «عمار بن ولید» برادر خالد بن ولید، به حبشه فرستادند، که در قبال آن، نجاشی نیز مسلمین را به مشرکین تحویل دهد. مورخین نوشته‌اند: عمرو بن عاص هنگام عزیمت به حبشه، همسر تازه عروس خود را نیز به همراه برد. او زنی زیبا و فتنه‌انگیز بود که با عشوه‌گری و طنازی، هوش از عاقلان می‌برد؛ «عمرو» طاقت دوری و جدایی از او را نداشت. در راه حبشه چشم همسر «عمرو» به «عمار بن ولید» (که جوانی خوش سیما بود) افتاد و توجه‌اش به او جلب شد، پس آتش عشقش شعله‌ور گردید... تا این که یک شب همسر «عمرو» او را ترک گفته و به نزد (عمار) رفت و... بعد از این ماجرا به پیش «عمرو» بازنگشت مگر به این شرط که بین «عمرو» و «ولید» رفت و آمد وجود داشته باشد. این فضیحت و رسوایی به سرعت به گوش نجاشی و مهاجرین [صفحه ۵۷] رسید و برای عمرو، هیچ حيله‌ای دیگر کارگر نبود؛ لذا نجاشی رسولان و فرستادگان قریش را سرافکنده و ناامید برگرداند، و مهاجرین را در سایه لطف و کرم خویش نگهداری نمود. از آن طرف مسلمانان در قریش با ملاقات کردن عمرو بن عاص، او را به استهزا گرفته و به او فهماندند که فقط در اسلام است که زنان تمکن و قدرت دوری و پرهیز از گناه را داشته و از این قبیل هواپرستی‌ها به دوراند. [۲۸]. زمانی که جعفر طیار و مسلمین در سال هفتم به مدینه بازگشتند، مصادف با بازگشت پیامبر صلی الله علیه و اله از جنگ خیبر بود؛ لذا حضرت به استقبال جعفر رفته و فرمود: «نمی‌دانم به کدام یک از دو امر بیشتر خوشنود باشم؟ آیا به قدم جعفر از حبشه، یا به فتح خیبر؟» (آنهم به دست برادرش علی). سپس پیشانی جعفر را بوسید و به او فرمود: «تو خلقا و خلقا شبیه به من هستی، و تو از همان طینتی خلق شده‌ای که من خلق شده‌ام». [۲۹].

شهادت جعفر

در سال هشتم بعثت، حضرت رسول صلی الله علیه و اله یکی از اصحابش به نام حارث بی عمیر ازدی (از طایفه بنی لهب) را با نامه‌ای نزد پادشاه [صفحه ۵۸] «بصری» در سرزمین شام فرستاد و چون «حارث» به سرزمین «موت» رسید، «شر حیل بن عمرو

غسانی» یکی از درباریان قیصر روم، سر راه بر او گرفت و او را به قتل رسانید، و جز او از سفیران رسول خدا صلی الله علیه و اله کسی کشته نشده است. کشته شدن حارث سخت بر رسول خدا صلی الله علیه و اله دشوار آمد (و مردم را به جهاد فراخواند و در «جرف» اردو زدند) و سه هزار مرد فراهم گشت، و جعفر طیار را به فرماندهی ایشان انتخاب کرد و فرمود: اگر جعفر به شهادت رسید، «زید بن حارثه» فرماندهی خواهد داشت، و اگر او هم به شهادت رسید، «عبدالله بن رواحه» امیر جنگ خواهد بود. سپس ایشان را به «موت» اعزام داشت. لشکریان روم با صد هزار یا دویست هزار جنگجو در برابر سپاه اسلام جمع شده و صف آرایی کردند. جعفر بن ابیطالب رایت جنگ را گرفته و برای جنگ با رومیان پیش تاخت، تا بینی آنها را به خاک مالیده و کارزار سختی نماید. پرچم را با دو بازوی خود نگاه داشت، و همچنان در کارزار استوار بود تا به شهادت رسید. روایت شده که چون جنگ شدت گرفت، از اسب خویش پیاده شد و او را پی کرد، و او در اسلام اولین کسی بود که اسب خود را پی کرد، و همچنان می‌جنگید و این رجز را می‌خواند: یا حبذا الجنه و اقترابها طیبه و باردا شرابهاو الروم روم قددنا عذابها کافره عبیده انسابها علی اذ لاقیتها ضرابها [۳۰]. [صفحه ۵۹] یعنی: مسرورم که بهشت موعود نزدیک شده، بهشت پاکیزه که نوشابه‌های گوارا دارد، و در برابر آن نابودی روم نیز نزدیک است؛ ملتی که به آیین توحید کفر ورزیده و علائق و ارتباط آنان از ما دور گردیده است. من مصمم هستم تا هر موقع با آنان روبرو شدم، ضربت خود را بر آنها وارد سازم. و بعد از این که به شهادت رسید، بر پیکر شریفش نود و چند زخم مشاهده کردند. آری، این است خانه ابوطالب، و ایشان اند فرزندان او. از آن روزی که بدر اسلام در خانه‌ی ابوطالب روید تا آخر و انقراض حکومت عباسیون، این خاندان اسیر گرسنگی و زندان و محاصره بودند، محاصره اقتصادی در شعب ابوطالب، رانده شدن به سرزمین حبشه، شب هجرت در بستر خواب رسول خدا صلی الله علیه و اله به استقبال مرگ رفتن، جهاد در بدر و احد و احزاب و سایر جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و اله، و کشته شدن در شام و عراق و اماکن دیگر، از جمله مصائبی است که به خاطر اسلام و برپایی کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» ابوطالب و خاندانش تحمل کردند و با این وجود می‌گویند: ابوطالب کافر مرده است! اما چرا؟ چون پدر علی بود! نبی اکرم صلی الله علیه و اله درباره‌ی شهدای مته [۳۱] مخصوصا جعفر طیار فرمود: آنها به جوار قریبی شتافتند که از جانهایشان محبوبتر، و در نظرشان از دنیا و هر آنچه و هر آن که در اوست ماندگارتر است. اما [صفحه ۶۱] فرزندان و همسران ایشان در کفالت و سرپرستی خدا هستند، و او بهترین مولا و بهترین یاری کننده است. عبدالله بن جعفر گوید: بعد از شهادت پدرم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به منزل ما آمده و فرمود: دیگر برای برادرم جعفر گریه نکنید، سپس سلمانی را صدا زد و موهای سرمان را اصلاح کرد، بعد حضرت فرمود: اما محمد (بن جعفر) شبیه به عموی ما ابوطالب است، و اما عبدالله، در خلقت و اخلاق شبیه من است، بعد دست مرا گرفته و دعا کرد: پروردگارا! جانشین جعفر در خانه‌اش باش، و به معامله‌ی عبدالله برکت ده. و چون حضرت دید که مادرم (اسماء بنت عمیس) از یتیمی ما بیتابی می‌کند به او فرمود: غم مخور، و بر آینده‌ی فرزندان نگران مباش که من در دنیا و آخرت سرپرست آنان هستم. [۳۲]. تاریخ نویسان در مدت عمر جعفر اختلاف کرده‌اند، عده‌ای گفته‌اند که ۳۸ سال عمر کرد، و عده‌ای گویند: در سن ۴۱ سالگی به شهادت رسیده است. [صفحه ۶۱]

ازدواج و خانواده‌ی زینب

اشاره

جعفر طیار سه پسر داشت به نامهای، عبدالله - و به همین خاطر او مکنی به ابو عبدالله شد - و محمد و عون، که هر سه در سرزمین حبشه متولد شدند. مادر آنها اسماء بنت عمیس بود، (بعد از شهادت جعفر، ابوبکر با اسماء ازدواج کرد و از او محمد بن ابی‌بکر متولد شد) پس محمد بن ابی‌بکر برادر مادری فرزندان جعفر است. عبدالله از صحابه‌ی پیامبر بوده و از منبع فیض آن حضرت حدیث

حفظ می‌کرد، او همیشه ملازم عمویش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و پسر عموهایش حسن و حسین علیهم‌السلام بود و از ایشان کسب علم می‌نمود. عبدالله ثروتمندترین بنی‌هاشم بود و زندگی راحتی داشت، وی املاک زیادی داشته و از تجارب گسترده‌ای برخوردار بود، و در عین حال در اسلام سخی‌ترین مردم بود (تا آن جا که او را بحر الجود یعنی دریای بخشش نامیدند). در رابطه با بخشش و جودش حکایات بسیار و عجیبی نقل کرده‌اند که از جمله آنها این حکایت است که: یکی از خلفا برای عبدالله سیصد درهم فرستاد، او مقداری از مال خود را بر آن [صفحه ۶۲] سیصد درهم افزود و بین فقرا تقسیم نمود. طی نشست‌هایی که عبدالله در بعضی مواقع با معاویه بن ابی سفیان داشت، معاویه به حقیقت و مقام و منزلت وی پی برده بود که، بعضی از این موارد را در کتاب «الشیعه و الحاکمون» نقل کرده‌ایم. «شعبی» نقل می‌کند: روزی عبدالله به مجلس معاویه وارد شد و یزید نیز آن جا بود، یزید در گفتار خود به عبدالله گوشه‌ای زد و او را به اسرافکاری و ولخرجی نسبت داد! عبدالله به یزید گفت: من خودم را بالاتر از آن می‌دانم که به تو جواب بدهم، اما اگر صاحب این تخت و سریر حکومت (معاویه) این حرفت را زده بود جوابش را می‌دادم! معاویه گفت: مثل این که گمان می‌کنی مقام بالاتری از یزید داری؟ گمان نمی‌کنم که کسی در زمان «حرب بن امیه» اشرف از او باشد. عبدالله گفت: بله، به خدا سوگند، با شرافت‌تر و با فضیلت‌تر از او کسی است که ظرف‌های خالی «حرب» برای کمک گرفتن به درب خانه‌اش آمده و عبایش را به «حرب» می‌بخشد. (منظور خود عبدالله است). معاویه گفت: راست گفتی، ای ابو جعفر. [۳۳]. [صفحه ۶۳]

عبدالله بن جعفر (همسر)

ازدواج زینب با عبدالله

گفته‌اند: «اسب عتیق و اصیل آن اسبی است که پدران بی‌عیب، و اصیل داشته باشد». همچنین یک خانواده‌ی پاک و اصیل که ریشه در تقوا و قداست دارد، ترسانند که پسران و دختران خود را به کسانی تزویج نمایند که از (حیث خصوصیات انسانی و سجایای اخلاقی) پایین‌تر از آنها هستند، و در تلاش‌اند تا فرزندان‌شان را به کسانی بدهند که صلاحیت و شایستگی داشته باشند. هنگامی که حضرت زهرا علیها‌السلام به سن ازدواج رسید، خواستگارهای زیادی پیدا کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و اله آنها را به خاطر عدم صلاحیت و شباهت با او نپذیرفت، تا این که وی را به ازدواج علی علیه‌السلام درآورد؛ زیرا زهرا از علی بود و علی از زهرا، و هر دوی آنها از پیامبر صلی الله علیه و اله. همین مسأله برای دختر فاطمه، زینب حورا علیها‌السلام اتفاق افتاد؛ هنگامی که زینب علیها‌السلام به حد بلوغ رسید، خواستگارهایش زیاد شدند، اما حضرت علی علیه‌السلام به هیچ کدام از آنها جواب مثبت نداد، و او را به نکاح برادرزاده‌اش عبدالله بن جعفر درآورد. برآستی چه کسی تواند که برای زینب از عبدالله بهتر باشد در حالی که وی پسر عمومی اوست، و پدرش جعفر طیار برای اسلام آوردن سبقت گرفته و سومین کسی بود که مسلمان شد و همراه مسلمین در راه اسلام هجرت کرد و جهاد نمود و به شهادت رسید. برخی گفته‌اند: شدت علاقه‌ی زینب علیها‌السلام نسبت به برادرش حسین بن علی علیه‌السلام به حدی بود که هنگام ازدواج با عبدالله شرط کرد که هر گاه امام حسین علیه‌السلام خواست [صفحه ۶۴] به سفری برود زینب بتواند به همراه برادر مسافرت کند و عبدالله از او جلوگیری نکند!

شرافت دامادی

از آن جایی که ازدواج با نسل رسول خدا صلی الله علیه و اله و خویشاوندی با خاندان آن حضرت شرافت و کرامت محسوب می‌شود، پس آل رسول به این حق از دیگر مردم سزاوارترند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله برای آنها و از بین ایشان است. روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به اولاد علی علیه‌السلام و جعفر نظر کرده و فرمود: «دخترانمان برای پسرانمان و

پسرانمان برای دخترانمان». هر چند پیامبر خدا صلی الله علیه و اله برای فرزندان جعفر جد محسوب نمی‌شد، لکن برای ایشان به منزله‌ی یک پدر و جد بود؛ زیرا همان طور که حضرت فرموده بود، سرپرست آنها در دنیا و آخرت بوده و هیچ چیز برای یک پدر بزرگ محبوبتر از این نیست که نوه‌هایش با یکدیگر ازدواج نمایند، چه این که با این کار نسل خود را زیاد کرده و به آنها امتداد می‌بخشد.

زندگی زناشویی

مورخین و سیره‌نویسان تنها چیزی که از زندگی مشترک حضرت زینب علیها السلام و عبدالله نوشته‌اند این است که از حضرت چهار فرزند دختر و پسر به دنیا آمد. مورخین در این رابطه چه چیزی می‌توانند بنویسند؟ آیا از نزاع و اختلاف آن حضرت با شوهرش بنویسند؟ یا از آزار همسایگان؟ یا از [صفحه ۶۵] جعل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله در فضیلت خود و پدرش؟ یا از قافله شترها و قاطرهایش؟ یا از مکنت و تعدا خانه‌ها و بندگان و کنیزانش؟ یا از تفریح‌ها و خوشگذرانی‌های او و مجالس انس و طربش؟! حضرت زینب حورا علیها السلام پیوسته مشغول به ذکر خدا بود و توجهی به مردم و قیل و قال ایشان نداشت. او در مقابل خداوند متعال به عبادت می‌ایستاد و از غیر خدا انقطاع حاصل کرده بود. لذا خانه‌ی زینب علیها السلام خانه عبادت و تهجد و تلاوت قرآن بود. منازل کانت للرشاد و للتقی و للصوم و التطهیر و الصلوات (و الحسنات) یعنی: منازلی که مخصوص نماز و پرهیزگاری و روزه بود، و خاص پاک گردانیدن نفس از صفات ناپسند و نیز کسب حسنات بود. بانو دکتر بنت الشاطی (نویسنده مشهور مصری) در کتاب «بطله کربلا» گوید: «زناشویی زینب و عبدالله میان او و پدر و برادرانش هرگز جدایی نیفکند، و این زن و شوهر همچنان با علی علیه السلام بودند؛ چون علی علیه السلام کوفه را مقرر خلافت کرد، آنان هم در آن شهر سکونت جستند و علی علیه السلام ایشان را سخت گرامی می‌داشت. عبدالله در جنگ‌های علی علیه السلام شرکت می‌کرد و در صفین یکی از امیران لشکر او بود. در مدتی که زینب علیها السلام در کوفه همراه پدر و شوهر زندگی می‌کرد، آن بانوی بزرگوار به ارشاد و تعلیم زنان کوفه اشتغال داشت، و نقل شده است که زینب علیها السلام در کوفه مجلس درسی برای زنها تشکیل داد و برای آنها قرآن را تفسیر می‌کرد، و در یکی از روزها به تفسیر سوره‌ی مریم «کهیصص» مشغول بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از [صفحه ۶۶] در وارد شد و از دخترش پرسید: «کهیصص» را تفسیر می‌کنی؟ عرض کرد: آری. علی علیه السلام فرمود: ای نور دیده، این حروف رمزی است در مصیبت واردی بر شما عترت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سپس سخنانی در این باره به زینب فرمود. [۳۴].

باز هم از فضایل زینب بخوانیم

چگونه امام علیه السلام دوری زینب را تحمل کند در حالی که او را مثال خویش و آئینه تمام نمای خود می‌دید؟ روایت شده است که هرگاه زینب علیها السلام سخن می‌گفت، گویا پدرش علی علیه السلام سخن می‌گوید. شیخ نقدی از نیشابوری نقل می‌کند که: زینب علیها السلام در فصاحت و بلاغت کلام، و زهد و عبادت و مرام، همچون پدرش علی مرتضی علیه السلام و مادرش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود. [۳۵]. البته ناگفته نماند که فصاحت و بلاغت در کلام، و نیز زهد و عبادت تمام صفات علی علیه السلام نبود، و نیست، و هرگز عقول ما نمی‌تواند علی و صفات او را درک کند، و فقط پیامبران و جانشینان آنها هستند که توان درک صفات رفیعش، و احاطه به فضایل و مناقب منیعش را دارند، و من نمی‌دانم که آیا عقول بشری در آینده به آن مرتبه و درجه خواهد رسید که همه‌ی ابعاد شخصیت واقعی حضرت علی علیه السلام را [صفحه ۶۷] بشناسد و بفهمد یا نه؟ «عنقا شکار کس نشود، دام بازگیر».

فرزندان زینب

حاصل ازدواج زینب علیهاالسلام با عبدالله بن جعفر، سه پسر به نامهای: محمد، عباس و عون، و نیز یک دختر به نام «ام کلثوم» بود. و این ام کلثوم همان است که معاویه برای فرزند خود «یزید» خواستگاری کرد! اما دایی او یعنی امام حسین علیه‌السلام او را به نکاح پسر عمویش «قاسم» پسر محمد بن جعفر بن ابیطالب در آورد. [۳۶].

محمد و عون دو شهید کربلا

محمد و عون، همراه دایی خویش، حسین بن علی علیه‌السلام در کربلا به شهادت رسیدند. در مقاتل نوشته‌اند، عون در حالی که به میدان جنگ می‌رفت با صدای بلند این رجز را می‌خواند: ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهریطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر جعفر بن ابی‌طالبم، آن شهید صادقی که در بهشت انور با پر و بال سبز پرواز می‌کند، و این شرف در روز محشر برایش کافی است. اینانند کوچکان و بزرگان آل ابی‌طالب، که چون کاری کنند برای آخرت خویش انجام دهند، و چون فخر فروشند به شهدا و صدیقین فخر کنند، و چون انتقام گیرند برای خدا گیرند نه به خاطر اغراض [صفحه ۶۸] شخصی. لذا ایشان بر مسلمین حق مودت و دوستی داشته و در پیشگاه خداوند سبحان کرامت و رضوان دارند. «عون» در کربلا سه سوار و هجده پیاده را به درک واصل کرد و سپس توسط عبدالله بن قطنه‌ی طایی به شهادت رسید؛ وقتی (بعد از ماجرای کربلا) مختار ثقفی به خونخواهی قیام کرد، او را گرفته و به قتل رسانید. محمد بن عبدالله بن جعفر نیز بعد از برادر به میدان جنگ شتافته و چنین می‌سرود: اشکو الی الله من العدوان فعال قوم فی الردی عمیان قد بدلوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التیان از این دشمنان به نزد خدا شکایت و ناله می‌کنم، قومی که گفتند قرآن را تغییر داده و نیز حکم تنزیل و محکم و تیان را. «محمد» ده نفر از دشمنان را به هلاکت رسانید، و ابن‌نهل تمیمی با حمله‌ای او را شهید نمود. وقتی خبر شهادت حسین علیه‌السلام و عون و محمد در مدینه منتشر شد، عبدالله بن جعفر به سوگ نشست و مردم بر او وارد می‌شدند و تسلیت می‌گفتند. او غلامی داشت به نام «ابوسلاس»، آن غلام به عبدالله گفت: این مصیبتی است که از حسین به ما رسید! عبدالله خشمگین شده و نعلین خود را به سر او کوفت و گفت: ای پسر مرد نادان! آیا در مورد حسین علیه‌السلام چنین می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر در رکاب او حاضر بودم دوست داشتم از او جدا نشوم تا کشته شوم؛ و چیزی که مرا تسکین می‌دهد و اندوهشان را آسان می‌کند همین است [صفحه ۶۹] که با برادر و عموزاده و سرورم کشته شده‌اند و یاری او کرده‌اند. سپس گفت: الحمدلله، راستی که قتل حسین علیه‌السلام برای من سنگین است و اگر شخصا حسین را یاری نکردم و با او مواسات نمودم، ولی با فرزندانم با او همراهی کردم و یاریش نمودم.

چرا عبدالله بن جعفر با حسین از مدینه خارج نشد؟

اما در پاسخ به این که چرا عبدالله بن حسین بن علی علیه‌السلام از مدینه خارج نشد، گروهی از حرف‌های بی‌پایه و اساس زده‌اند، و بعضی دیگر گفته‌اند: وی در آن زمان بینایی خود را از دست داده بود. اعتقاد ما این است که عبدالله بعد از عمویش علی علیه‌السلام همیشه مطیع و فرمانبردار امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بود و در هیچ امری در نهان و آشکار از دستور آنها مخالفت نکرد، بلکه وقتی معاویه دخترش «ام کلثوم» را برای یزید خواستگاری نمود، امر ازدواج وی را به دایی‌اش حسین بن علی علیه‌السلام محول کرد، همان طور که خارج شدن همسرش علیهاالسلام را به حسین علیه‌السلام و خواست زینب واگذار کرد. عبدالله کسی است که دو پسر خود - عون و محمد - را امر کرد تا همراه سیدالشهدا علیه‌السلام از مدینه خارج شوند، و امام حسین علیه‌السلام هیچ‌گاه وی را ملزم به خروج از مدینه نفرمود، بلکه او را در تصمیم‌گیری مختار کرد. البته ظاهراً عبدالله به خاطر مصالحی که مقصداری برای ما مجهول است ماندن خود در مدینه را بیشتر صلاح می‌دید. و بدون شک اگر حضرت خارج شدن از مدینه و همراهی با خود را بر او

فرض و واجب [صفحه ۷۰] می نمود در اسرع وقت اجابت می کرد، به هر حال تردیدی نیست که عبدالله در نزد خدا و مردم مأجور و مشکور بود، از آن جهت که به شهادت فرزندانش در رکاب حسین بن علی علیه السلام نه تنها رضایت داشت بلکه غبطه می خورد. رفتار و سیره‌ی عبدالله بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بهترین دلیل بر ایمان و اخلاص وی، و صداقت و پیروی او از عمویش علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندانش است. بیهقی در کتاب «المحاسن و المساوی» گوید: عبدالله بن عباس و عمرو بن عاص در مجلس معاویه حاضر بودند که عمرو متعرض عبدالله بن جعفر شود، و از وی بدگویی کرد، ابن عباس بی درنگ گفت: «آن گونه که تو گفتی نیست (و دروغ گفتی)، او در پیشگاه خدا بسیار ذاکر و در برابر نعمتهای الهی سپاسگزار، و از بدگویی بیزار است، او بخشنده و با سخاوت، و بزرگواری بردبار است، درباره‌ی او ادعای بی جا نمی توان نمود، و مانند کسی نیست که اشرار قریش در ادعای فرزندیش و پیرامون حسب او نزاع کنند - چنانچه درباره‌ی ابن عاص نزاع در گرفت - که بالاخره بی لیاقت ترین و پست ترین آنها منصب پدری را عهده دار شد. کاش می دانستم که با کدام سابقه متعرض مردان بزرگ شده‌ای؟ و با کدام حسب در میدان نبرد با اشراف آمده‌ای؟! آیا با شخصیتی که داری؟! در حالی که تو همان پست و فرومایه و بی شعوری؟! وای کاش می دانستم خود را به چه کسی نسبت می دهی؟ در صورتی که پدرانت بین مردم قریش در خطاکاری و سفاهت و پستی مشهور بودند؟ از شرف و عظمت در دوران جاهلیت [صفحه ۷۱] بی بهره بودند، و در اسلام هم، نه دارای سبقتی و ارزشی هستند و نه نام نیکی...».

جعل و تحریف

اما سخنانی که در بعضی از کتابها راجع به حرص و ولع عبدالله به موسیقی زنان خواننده آمده، یا تهمت و افتزایی است که پایه و اساسی ندارد و یا این که به قصد کاستن از مقام امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کرده‌اند؛ چه این که هر چه باشد عبدالله برادرزاده و داماد آن حضرت بوده است، و این عمل همان روشی است که قبلا بدکاران و فاسدانی چون امویان و مزدورانشان داشتند، به طوری که مزدوران آنها پول می گرفتند و در قبالش به نفع امویان و علیه علی و آل او حدیث و اخبار جعل می کردند. به عنوان مثال، از جمله احادیث جعلی این است که گویند پیامبر اکرم فرموده است: «ان ولدی الحسن سیصلح الله به بین فئتين من المسلمین»؛ بزودی خداوند توسط فرزندم حسن بین دو فرقه‌ی از مسلمین را صلح خواهد داد. این حدیث را معاویه (با داخل کردن لفظ مسلمین) جعل نموده است تا اسلام خود و کسانی که در رکابش در جنگ صفین (مقابل علیه علیه السلام) جنگیدند را ثابت کرده و لکه‌ی طغیان و ستم را از خود و یارانش پاک کند، تا شامل حدیث نبوی نگردد که فرمود: «عمار تقتله الفئه الباغیه»، عمار توسط گروه ستمکار به شهادت می رسد. (چنان که وی در جنگ صفین کشته شد). [صفحه ۷۲] و نیز به امام حسن علیه السلام افترا زده‌اند که چون آن حضرت با عده‌ای از زنان برخورد نمود به ایشان گفت: کدام یک از شما با پسر دختر رسول خدا ازدواج می کند؟!... پس آنها جواب دادند: همه‌ی ما مطلقاً فرزند دختر رسول خدائیم!! کدام عاقل است که چنین عملی را از امام زکی و پاکی که عقل رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام را در سر دارد جایز بدانند؟! و کدام عاقل تصدیق می کند که امام حسن علیه السلام در بلندی راه بایستد و رغبت شدید و تمایلش را به ازدواج اعلان دارد؟! و بعیدتر و عجیب‌تر از همه اینها جواب زنان است که: همه‌ی ما مطلقاً پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و اله هستیم؟! آخر کی و چه وقت آن حضرت به این کثرت و تعداد ازدواج کرده؟! و کی و چه وقت طلاق داده است؟! و چگونه آن زنان از ازدواج با امام وحشت داشتند در حالی که قبلا در خانه‌ی آن حضرت زندگی کرده و همسرش بوده‌اند؟! به راستی که جاعل این لاطائلات و دروغپردازی‌ها در اعلی درجه‌ی حماقت و نادانی به سر می برد و نادان‌تر از او کسی است که این اکاذیب را باور کرده و اخبارش را برای دیگران روایت می کند... و از این قبیل اخبار بی اساس و تهمت‌های ناروا از جانب ستمگران که به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شجره‌ی ملعونه در قرآن می باشند، نسبت به

اهل بیت بسیار است. [صفحه ۷۳]

مادر مصیبت‌ها

مصائب و احزان زینب

اشاره

تقدیر چنین بود که حضرت زینب علیهاالسلام از آغاز طفولیت تا پایان حیاتش در دامان مصائب زندگی کند، از این رو کسی که سیره‌ی آن حضرت را مورد دقت قرار دهد، خواهد دید که مصائب و آلام، زنجیروار از آغاز تا انجام، زندگی وی را احاطه کرده است. و البته هر انسانی در دوران زندگی خویش با مشکلات و تلخی‌ها مواجه است، حتی سلاطین و صاحبان جاه و مال نیز راهی برای گریز از ناملایمات و مشکلات زندگی ندارند؛ لذا گفته شده است که: روزگار دو روز است: روزی به نفع تو است و روز دیگر علیه تو. [۳۷] براستی کیست که همه‌ی امیال و آرزوهایش محقق شده باشد، و کیست که یکی از نزدیکانش از دست نرفته و عزیزی از عزیزانش از دنیا نرفته باشد؟ [صفحه ۷۴] ولی غیر طبیعی است که انسانی در اقیانوسی از مصائب بزرگ، مانند زینب کبری علیهاالسلام زندگی کرده باشد! وی یکی پس از دیگری از آماج شداوند و مصائب سیراب گشت تا جایی که به کنیه‌ی «ام‌المصائب» مخصوص گردید.

مصیبت رسول خدا

زینب علیهاالسلام وفات جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله را شاهد بود، و دیده که مرگ آن حضرت چه تأثیر عمیقی بر مسلمین خصوصاً پدر و مادر و اهل بیتش گذاشته است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رحلت جانسوز پیامبر فرموده است: «بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله چنان مصیبتی بر من وارد شد که گمان نمی‌کنم اگر بر کوهها نازل می‌گردید طاقت حمل آن را می‌داشتند!... و می‌دیدم که اهل بیتم چنان از خود بی خود شده بودند که کسی نمی‌توانست در چنین شرایطی خودش را کنترل کند، و توان تحمل مصیبتی که به او رو آورده بود را نداشت، که بیتابی صبرش را برده و عقلش را مبهوت می‌نمود». و طبیعی است که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله در فراقش این چنین داغدار باشند؛ زیرا تأثیر مصیبت هر فقیدی به قدر و قیمت اوست. و برای عظمت رسول خدا صلی الله علیه و اله همین بس که نام مبارکش مقرون نام خداوند است (رسول خدا)، و ایمان به خدا پذیرفته نمی‌شود مگر این که بعد از آن، اعتراف و ایمان به رسالت رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله باشد. [صفحه ۷۵] پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در بسیاری از مواقع به وقایعی که بعد از خود بر اهل بیت و خاندانش وارد خواهد شد خبر می‌داد و بارها به صراحت و کنایه مصائب ایشان را گوشزد می‌کرد، حتی در لحظه وفات نیز به ایشان نگاه کرد و گریست و چون سبب پرسیدند فرمود: «بر ذریه‌ام گریه می‌کنم به خاطر آنچه بعد از من اتمم با ایشان انجام می‌دهند». آری، زینب علیهاالسلام دختری پنج ساله بود که جد بزرگوارش را از دست داد. او به چشم خود دید که پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله را از خانه می‌بردند و به خاک می‌سپارند. او برای فرار از دهشت و بیمی که از دیدن این منظره‌های دردناک به او دست می‌دهد، به آغوش مادر پناه می‌برد اما می‌بیند مادر، خود گرفتار اندوهی است که خاطر او را سخت آزرده و آرامش را از وی سلب نموده است. لذا به آغوش پدر پناهنده می‌شود ولی او را نیز با کوهی از غصه و اندوه دست به گریبان می‌بیند؛ پس دردها و داغها را به سینه می‌ریزد و برای مصائب دیگر خود را آماده می‌کند. زیرا این اولین مصیبت زینب است اما مسلماً آخرین آنها نیست.

مصیبت مادر

زینب علیهاالسلام غم و محنت مادر، و گریه و ندبه‌ی او را در بیت الاحزان در فراق پدر شاهد بوده است. او هجوم پیمان شکنان و آن کسی که به سراپرده‌ی مادر داخل شد را دید، و شاهد بود که بی‌احترامی به مادر کردند، حقش را غصب، ارثش را منع، پهلویش را شکسته و فرزندش را سقط کردند، و او شنیده که در آن حال مادر درخواست کمک [صفحه ۷۶] می‌کرد ولی اجابت کننده‌ای نبود. و ما می‌دانیم که دختر تا چه حدی به مادر علاقه داشته و چگونه بدون اختیار متأثر رفتار مادرش می‌شود. زینب علیهاالسلام به چشم خود دیده که بعد از وفات مصطفی صلی الله علیه و آله چگونه مادرش را بین در و دیوار آزرده‌اند و برادرش را برپر نمودند، و دیده است که وقتی از امام و ولی خود علی علیه‌السلام دفاع و حمایت می‌کرد، ضربه‌های غلاف شمشیر و تازیانه‌های نامردی و نامردمی بر پیکر نازنین یاس پیامبر خود می‌زدند. برآستی آن لحظه چه کاری از یک دختر پنج ساله برمی‌آید، جز: ایستادن، دیدن، لرزیدن و گریستن! من ایستاده بودم، دیدم که مادرم را قاتل گهی به کوچه، گه بین خانه می‌زد گاهی به پشت و پهلو، گاهی به دست و بازو گاهی به چشم و صورت، گاهی به شانه می‌زد گردیده بود قنفذ، هم دست با مغیره این با غلاف شمشیر، او تازیانه می‌زد حدود سه ماه از ارتحال ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذشت که دیدم، مادر را به خاک سپردند. با چشمی پر از اشک و دلی خسته و پژمرده به خانه برمی‌گردد، اما خانه را خالی می‌بیند؛ حال درمی‌ماند که با جای خالی مادر چه کند! گاهی به در و دیوار خیره می‌شود و قطره‌ی زلال کوثر از چشم می‌ریزد، گاهی به یاد بستر مادر هنگام بیماری می‌افتد، گاهی سجاده نماز مادر می‌گستراند و به یاد نمازهای نشسته‌ی آخر او در دل شب اشک می‌ریزد. به خاطر می‌آورد که بعد از [صفحه ۷۷] ماجرای کوچه، وقتی در را به روی مادر باز کرد، با صورت کبود و چادر خاکی او مواجه شد! او به یاد می‌آورد که پدرش علی علیه‌السلام شب گذشته مخفیانه مادرش را غسل می‌داد و اشک می‌ریخت. هنوز صدای شرشر آب به وقت تغسیل مادر به گوشش می‌رسد، و این خاطرات دل کوچک زینب علیهاالسلام را به درد می‌آورد، و تنهایی غریبی در خود احساس می‌کند؛ اما باز دلخوش است که پدر و حسن و حسین در کنارش هستند.

مصیبت پدر

زینب علیهاالسلام شهادت پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به چشم دیده، و اثر ضربت شمشیر بر فرق پدر و سرایت کردن سم در تمامی بدن شریف آن حضرت را شاهد بوده، و در آن زمان قطرات اشک پاکش بر گونه‌های پدر می‌چکید، و علی علیه‌السلام در آن حال گاهی به زینب نظر می‌کرد و گاه بر حسن و حسین. زینب علیهاالسلام حدودا سی و پنج سال داشت که نوبت داغ پدر فرارسید. دکتر بنت الشاطی در این باره می‌نویسد: «شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم که امام علی علیه‌السلام به نماز بیرون شد، زینب در خانه نشسته و از حوادثی که در مسجد رخ می‌داد خبر نداشت؛ ولی اندکی پس از آن که بانگ اذان را از مأذنه شنید، فریاد دلخراشی از ناحیه‌ی مسجد به گوش وی رسید و ترسی مبهم دلش را فشرده، اما خودداری کرد. سپس به ناله‌ای که از ناحیه‌ی دارالخلافت و هر آن نزدیکتر می‌شد، زینب دانست که این فریادها کشته شدن پدر او را اعلام می‌دارد. در [صفحه ۷۸] این جا زینب یکبار دیگر همه‌ی نیروی خود را که نزدیک بود متلاشی شود، جمع کرد و برای استقبال پدر آماده شد. علی علیه‌السلام بر اثر ضربتی که از شمشیر زهرآلود ابن ملجم خورده بود، از پای درآمد و او را بر روی دوش به خانه می‌آوردند. زینب علیهاالسلام با دیدن پدر، خود را به روی او انداخت و زخم او را با اشک خویش شستشو می‌داد.

مصیبت حسن

او شاهد جانبازی برادرش حسن علیه‌السلام با رویی زرد بوده است، در حالی که قطعه‌ای از جگرش را بر اثر سم بیرون انداخت. [۳۸] او دیده که عایشه در حالی که سوار بر قاطر بود از دفن برادر در جوار بارگاه مقدس جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله جلوگیری می‌کرد و فریاد می‌زد: به خدا سوگند که هرگز نخواهم گذاشت حسن را در این جا دفن کنید! آری بعد از شهادت پدر، نوبت به برادرش حسن علیه‌السلام رسید. او بانویی چهل و پنج ساله بود که دید چگونگی آن نامردمان به امام خود خیانت کردند، و پس از آن که خیمه‌ی او را تاراج کردند و جانماز از زیر پایش کشیدند، یکی ردای وی را برد و دیگری جراحی به ران او رسانید، ناچار شد کار را به معاویه واگذارد. [صفحه ۷۹] زینب علیهاالسلام در هنگام مجروحیت برادر، پرستاری وی را به عهده گرفت تا بهبود یافت. او گمان می‌کرد که چون برادرش کار را به معاویه وا گذاشته است، جانش محفوظ خواهد ماند؛ ولی با توطئه و نیرنگ معاویه و سم «جعده» امام علیه‌السلام را در حالی که آن روز را روزه گرفته بود به هنگام افطار مسموم کردند. زینب علیهاالسلام پرپر زدن برادر را می‌دید تا این که پس از چند ماه به شهادت رسید. خواهر، برادر را تشییع کرد و چون بدن وی را در قبرستان بقیع خوابانند، به خانه‌ی وحشت زایی که گرد اندوه بر در و دیوار او نشسته بود بازگشت.

مصیبت حسین

اما آنچه که زینب علیهاالسلام در کربلا- شاهد بوده و آنچه که در هنگام رفتن به کوفه و شام با کاروان اسرا دید و کشید، فوق وصف است، و آنچنان با سختی‌ها و دردها عجزین شد که هیچ گونه راه نجاتی برای وی یافت نگشت. آری، نوبت به حسین علیه‌السلام رسید. برادری که اینک وارث تمام مظلومیت‌های خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله است. زینب علیهاالسلام می‌دانست که روزگار آستان حوادثی دیگر و خون‌هایی دیگر است که شاید سنگین‌ترین و دلخراش‌ترین مصیبت او باشد. او دیده بود که حسین علیه‌السلام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و اله است و باران بوسه‌های آن حضرت بر چهره حسین علیه‌السلام و بر لب‌های او می‌بارد. لذا برای او سخت است که در گودال قتلگاه بوسه گاه پیامبر را به زیر [صفحه ۸۰] چکمه‌های دشمن ببیند! برای او دردآور است که سر خونین بر نوک نیزه و لب گلگون درون تشت زر در مجلس پسر یزید را مشاهده کند. لذا وقتی پیکر خونین برادر را می‌بیند، با صوتی حزین و دلی غمگین می‌گوید: «ای محمد! بر تو فرشتگان آسمان درود فرستند، این حسین است که به خون آغشته و اعضای بدنش از هم جدا گشته است، و دخترانت اسیر گردیده‌اند، شکوه ما به درگاه خدا است، و به پیشگاه محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه‌ی زهرا و حمزه‌ی سید الشهداء! ای محمد! این حسین است که در این دشت روی زمین افتاده و باد صبا بر پیکر او گرد و غبار می‌افشاند، - کشته‌ی اولاد زنا -! وای افسوس که امروز (به راستی) جدم رسول خدا کشته شد! ای اصحاب و یاران محمد! آخر اینان فرزندان حضرت مصطفی هستند که همچون اسیران آنان را می‌برند!».

مقابله زینب با مصائب

بعد از اشاره به گوشه‌ای از مصائب آن حضرت؛ حال ببینیم که آن بانوی مکرمه با این همه صدمات و مصائب بزرگ چگونه مقابله کرد؟ آیا او نیز بسان زنان دیگر دچار اضطراب و اختلال اعصاب شد؟ آیا عاطفه‌ی کور کننده‌ای که اثری از عقل و دین در انسان باقی نمی‌گذارد، بر او چیره شد و عقل و دین خود را باخت؟! دور باد که دختر نبی و فاطمه و علی و خواهر حسنین در مقابل سختی‌ها و ناملایمات شکست خورده و در برابر ضربات و تازیانه‌های مصائب تسلیم شود، حاشا که روح بزرگ زینب علیهاالسلام اسیر عواطف، و متزلزل در برابر طوفان حوادث گردد... او تمامی دردها و مصائب را با عقل و صبر و اعتماد به [صفحه ۸۱] خدا بر طرف می‌کرد، و هر مصیبتی که بر او نازل می‌شد (بر اثر صبرش) بیشتر، کمال و جلال وی را آشکار می‌ساخت. زینب که شاگرد مکتب نبوی بود، اعتمادش به خدا بود، و ایمانش درست مانند جدش پیغمبر بود. (او ادامه‌ی زهرا علیهاالسلام عصاره‌ی پیامبر صلی

الله علیه و اله، و پیامبر ثمره‌ی خلق است).

نماز شب زینب در شام غریبان

البته در این گفتارم هیچ گونه غلو و تندروری نکردم، چه این که منظورم از ایمان، آن ایمان صحیح و کامل است که صاحب آن در تحت هر شرایطی از اطاعت و فرمانبرداری خدا و رضایت و خشنودی او منصرف و منحرف نگردد. و آنچه کاملاً دلالت بر این حقیقت دارد، قیام زینب علیهاالسلام به پیشگاه خداوند متعال در شب یازدهم برای نماز شب است، و حال آنکه مردانش بدون سر بر روی زمین افتاده و خاک‌ها بر بدن‌های بی‌سر آنان نشسته، و زنان و اطفال نیز از اطراف و اکناف مشغول به گریه و زاری بوده و در دهشت و حیرت بسر می‌بردند؛ و از طرفی لشکر دشمن از تمامی جوانب او و اسیران را احاطه و محاصره کرده بودند. نماز زینب علیهاالسلام در چنین لحظه‌ای مانند نماز جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد الحرام بود که مشرکین از اطراف با سنگ آن حضرت را زده و در حالت سجده شکم‌دانه گوسفند به سر آن جناب پرتاب می‌کردند. نماز زینب علیهاالسلام در چنین شرایطی، مانند نماز پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قلب معرکه‌ی صفین، و مانند نماز برادرش سیدالشهدا علیه‌السلام در ظهر [صفحه ۸۲] عاشورا بود، در حالی که تیرها و نیزه‌ها از هر سو بسان سیل به طرف ایشان گسیل می‌شدند. ای عزیز! بهت زده نشوی اگر بگویم: نماز حضرت زینب علیهاالسلام در شب یازدهم محرم، در حقیقت تشکر از خدا بود به خاطر آن نعماتی که حضرت حق به او ارزانی داشته است. آری، زینب علیهاالسلام همه‌ی این حوادث و مصائب را نه نعمت بلکه نعمتی می‌داند که خداوند متعال خاندان نبوت را از سایرین مخصوص گردانیده است. و اگر به خاطر مصائب و یا نعمات نبود هرگز خاندان پیامبر در پیشگاه الهی در نظر مردم این قدر دارای مقام و منزلت نمی‌شد. و برای مؤمن عارف جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که اگر اهل بیت علیهم‌السلام از خداوند سبحان برای دفع ظلم از خودشان، مسئلت کرده و بر مسئلت و خواست خود در جهت هلاک و نابودی ظالمین، اندک اصراری می‌ورزیدند، هر آینه خداوند خواستشان را اجابت می‌نمود. چنانکه هیچ مسلمانی شک ندارد که اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله علیه مشرکین قریش دعا کرده و بر آنان نفرین می‌فرمود، خداوند سریعاً دعایش را اجابت می‌کرد. اما اگر اهل بیت در موقع خطر دعا می‌کردند و اجابت می‌شد و بر دشمنان پیروز می‌شدند، هرگز به آن کرامتی که به خاطر خشنودی خدا و جهاد و شهادت رسیدند، نائل نمی‌شدند، و در این جا است که تفسیر سخن حسین علیه‌السلام را درمی‌یابیم که فرمود: «رضی الله رضانا اهل البیت؛ نصبر علی بلائه، و یوفینا اجور الصابرين» خوشنودی خدا، خوشنودی ما اهل بیت است؛ هنگام مصیبت صبر می‌کنیم و خداوند [صفحه ۸۳] به ما اجر صابرين عطا می‌فرماید. و نیز معلوم شود معنای بیان علی علیه‌السلام در پاسخ به کسی که سؤال کرد: چگونه صبر می‌کنی وقتی ببینی که محاسنت به خون سرت رنگین می‌شود؟ حضرت فرمود: این جا از جاهایی نیست که صبر کرده شود، بلکه جای بشارت و شکرگزاری است.

پیروزی ایمان زینب بر مصائب

و این زینب دختر امیرالمؤمنین است که هرگز خللی در ایمانش وارد نگشت، و اعتقادش بر این بود که جز این راه، راه دیگری برای جاودانگی و کرامت و عظمت نیست؛ و لذا در شب یازدهم محرم جهت سپاسگزاری از خدا نمازش را ترک نمی‌کند! و همچنین در هنگام طی نمودن راه کوفه تا شام نماز به جا می‌آورد، و در مجلس یزید در حال اسارت حمد الهی می‌کند که خداوند ابتدای زندگی اهل بیت را سعادت و آخر آن را شهادت و رحمت قرار داد. خوب است در این جا سخنی از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به موضوع ما نیز مربوط بوده و کلامی حکیمانه و هدایتگر است نقل کنیم که می‌فرماید: «سخت‌ترین و با استقامت‌ترین مردم در برابر بلایا و مشکلات پیغمبرانند، سپس اوصیای آنها، و سپس هر کسی از مردم که شبیه به آنها هستند، و مؤمن فقط به اندازه‌ی

اعمال نیکش مبتلا می‌شود. پس هر که دینش درست و عملش نیکو باشد بلایش سخت است، و این برای آن است خدای عزوجل دنیا را پاداش مؤمن و کافر قرار نداده است. و هر که دینش نادرست و عملش ضعیف باشد، [صفحه ۸۴] بلایش اندک است. بلا- به مؤمن پرهیزگار از باران به زمین گود زودتر می‌رسد». [۳۹]. باری، مصائب و سختی‌هایی که بر زینب علیهاالسلام وارد شد توجه همگان را به خود جلب نمود. مورخین در زمینه شخصیت بزرگ و ممتاز حضرت، مطالب بسیاری نوشته و بعضی از ایشان پیرامون زندگی وی کتابهای مستقلی نگاشته‌اند، و خطبا و سخنرانان از فراز منبرها او را به فضل و عظمت ستوده‌اند، و شاعران نیز در غم‌ها و اندوه‌ها و صبر و استقامت زینب علیهاالسلام قصائد بسیاری را سروده‌اند.

قصیده شیوای «کعبی» درباره‌ی زینب

۱- و ثواکل فی النوح تسعد مثلها أرأیت ذاکل یكون سعیداً ۲- ناحت فلم تر مثلهن نواحا اذ لیس مثل فقیدهن فقیداً ۳- لا العیس تحکیها اذا حنت و لا الورقاء تحسن عندها تردیداً ۴- ان تنع أعطت کل قلب حسرة او تدع صدعت الجبال المیداً ۵- عبراتها تحیی الثری لو لم تکن زفراتها تدع الریاض هموداً [صفحه ۸۵] ۶- و غدت اسیره خدرها ابنه فاطم لم تلق غیر اسیرها مصفوداً ۷- تخفی الشجا جلددا فان غلب الاسی ضعف فابدت شجوها المکموداً ۸- نادت فقطعت القلوب بشجوها لکنما انتظم البیان فریداً ۱۱- آنان مصیبت دیدگانی‌اند که هر کس مثل آنها باشد خوشبخت و سعادت‌مند می‌باشد؛ برآستی آیا مصیب زده‌ای را دیده‌اید که خوشبخت باشد؟ ۲- چنان گریه و نوحه سرایی کردند که احدی مثل آنها نوحه نکرد؛ زیرا هیچ کس مثل آنها عزیزانی این چنین بزرگوار از دست نداده بود. ۳- نه «عیسی» توان حکایت و بیان این داستان را دارد و نه اوراق ظرفیت و گنجایش آن را دارند. ۴- هر گاه مصائب خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله به یاد می‌آید، قلب‌ها از حسرت پر می‌شود، و اگر این مصائب بر کوهها نازل می‌شد، آنها را به لرزه در می‌آورد. ۵- اشکهای چشم آنها زمین را زنده می‌کرد، و اگر ناله‌های سوزناک آنان نبود، باغ‌ها خشک می‌شدند. ۶- دختر فاطمه به اسارت در کجاوه نشسته بود در حالی که کسی جز اسیر بیماری که به غل و زنجیر بسته شده بود، او را ملاقات نکرد. ۷- مصائب و شدائد را پنهان می‌کرد، اگر چه غصه بر او غلبه [صفحه ۸۶] می‌نمود، ولی طاقت نیاورده و بر چهره‌اش آشکار می‌گشت. ۸- فریادی زد و دلها با فریاد او به لرزه افتاد، لکن در آخر، با سخنان بی‌نظیر خود جنایات امویان را رسوا نمود. برآستی این نغمه‌های حزین و جانسوز را چه بنامیم؟ آیا به اینها شعر گوئیم؟ که شعر محتاج به اعمال فکر و اختیار و انتخاب معانی و الفاظ است، در حالی که «کعبی» این گونه شعر نسروده است، بلکه در وجود او مصائب و دردهای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و اله منعکس شده و از جایی که خود نمی‌داند به او افاضه گشته است. درست مانند مادران جوان مرده و مصیبت زدگانی که اشکشان از دیدگان‌شان جاری می‌گردد. هر شیعه‌ای که در ولایت و دوستی نسبت به خاندان پیامبرش صادق باشد، گاهی ولایت و محبتش را نسبت به آنها با گریه و اشک ابراز می‌کند، گاهی چون وقت عزای آنان فرارسد، به اقامه‌ی عزا می‌پردازد، و یا سختی مسافرت را برای زیارت قبور مقدس ایشان به دوش می‌شکد، و گاهی برای احقاق حق و دفاع از حریمشان با دشمنان آنها احتجاج می‌کند، و یا اینکه در قالب شعر ولایت و علاقه خویش در به اهل بیت آشکار می‌نماید؛ چنانچه سید حیدر حلی [۴۰] چنین کرده است. این اشک‌های نشأت گرفته از محبت حقیقی، نشانه‌ی ولایت و علاقه شدید است، و ما آن را در وجود افراد معدودی چون هاشم کعبی و [صفحه ۸۷] شریف رضی مشاهده می‌کنیم. قصیده‌ی کعبی فقط برای بیان ناله‌های مصیبت دیدگان و به تصویر کشیدن غم‌ها و افسردگی‌ها نبود و نیز فقط برای گزارش کردن مصائبی که بر خاندان محمد وارد شده شعر نگفته است؛ چنانکه بعضی از شعرا گفته‌اند: سبیت نساء محمد و بناته من بعد ما قتل هناک رجاله زنان و دختران اهل بیت پیامبر اسیر شدند، پس از آن که مردان و جوانانش کشته و به شهادت رسیدند. [صفحه ۸۹]

اهداف شوم یزید

درباره‌ی معاویه

چون معاویه مرد، یزید امر خلافت را به عهده گرفت و مصمم بود تا به هر طریق ممکن برای خود از حسین بن علی علیه‌السلام بیعت گیرد، اما امام حسین علیه‌السلام جمله‌ای فرمود که هیچ گاه از آن برنگشت و سخن خود را پس نگرفت هر چند عواقب سختی به دنبال داشته باشد. آن حضرت فرمود: «ان مثلی لا یبایع مثله» مانند من هرگز با همچون یزید بیعت نخواهد کرد. استقامت بحق حسین در برابر یزید، و پافشاری نابحق یزید در مقابل حسین علیه‌السلام محصولی جز ریخته شدن خود و اثبات حق و حقیقت نداشت.

حسین و معاویه

مروان بن حکم عامل و گماشته معاویه در مدینه نامه‌ای خطاب به معاویه بدین شرح نوشت: «اما بعد، چنان که عمرو بن عثمان به من اطلاع داده، گویا عده‌ای از مردان عراق و گروهی از بزرگان حجاز با حسین بن علی در رفت و [صفحه ۹۰] آمد هستند، و من هرگز در این مورد در امان نخواهم بود، با تحقیق و بررسی برای من معلوم گردید که وی در اندیشه است با حکومت مخالفت نماید؛ از نظر خود در این مورد مرا مطلع سازید». چون این نامه به دست معاویه رسید، به امام حسین علیه‌السلام نوشت: «از تو به من خبرهایی رسیده که اگر حقیقت داشته باشد هرگز سزاوار نیست به شما نسبت داده شود، و من تو را از این امر برحذر می‌دارم. به خدا سوگند، آن کسی که پیمانی را امضا می‌کند، و قراری را به میان می‌گزارد شایسته است به پیمان و قرار خود پایدار بماند؛ و در میان مردم از لحاظ شرافت و بزرگواری و وفای به عهد چه کسی را بالاتر از تو می‌توان یافت. مقام و منزلت تو در نزد خداوند، سزاوار آن است که در پیمان‌ها ثابت و به عهد خدا وفادار باشی. پس بدان هر موقع که بر ضد من اقدام کنی من نیز تو را انکار خواهم کرد، و از هر راهی به من حمله آوری، از همان راه تو را هدف حمله قرار خواهم داد. از این رو از ایجاد اختلاف و آشوب در میان امت بپرهیز و زنه‌ار که با دست تو جنگی به وجود آید و خونی ریخته شود. تو که مردم را خوب آزمایش کرده‌ای و شناخته‌ای! بنابراین درباره‌ی خودت و دین محمد صلی الله علیه و اله بیندیش و از فتنه‌ها اجتناب کن، و به گفتار مردم جاهلی که فتنه و آشوب را دوست می‌دارند گوش مدار». عجب! آن کسی که در قرآن به شجره ملعونه (مراد بنی امیه است) خوانده شده به کسی که در شأن او خداوند فرموده: «یطهرکم تطهیرا» می‌گوید که به خود و دین و امت محمد صلی الله علیه و اله بیندیش... دشمن خدا و پیامبر، که به مردم کوفه گفت: من با شما به خاطر نماز و روزه [صفحه ۹۱] جنگ نکردم، بلکه جنگیدم تا حکومت و امارت شما را به عهده گیرم، به تربیت یافته‌ی وحی می‌گوید: درباره‌ی دین بیندیش و آن را حفظ کن؟! ولی امام حسین علیه‌السلام این نیرنگ معاویه را باطل کرد و بینی‌اش را به خاک مالیده و فرمود: «اما بعد، نامه‌ات به دستم رسید، نوشته بودی که درباره‌ی ما گزارشات نامطلوبی دریافت کرده‌ای، و گفته‌ای به نظر تو این گونه اعمال را برای من سزاوار نمی‌دانی، و یادآوری کرده‌ای که تنها خدای تعالی مردم را به نیکی‌ها راهنمایی کرده و پشتیبان نیکی است. اما باید بدانی که این گونه گزارش‌های نامطلوب و ناروا را مردمی چاپلوس و سخن چین و فتنه انگیز برای تو نقل می‌کنند؛ زیرا من (فعلاً) قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم و گمان می‌کنم که حق تعالی از ترک جنگ با تو راضی نباشد و عذر مرا در مورد حکومت در برابر تو و آن گروه قاسطین ملحدی که دار و دسته شیطانند نپذیرد. آیا تو قاتل حجر بن عدی برادر کنده و یاران نماز گزار او که خدای را پرستش می‌کردند نیستی؟ حجر و یارانش گناهی نداشتند جز این که ظلم را زشت و بدعت را ناروا می‌دانستند و در راه خدا از سرزنش شماتت کنندگان هراسی نداشتند، اما تو با شمشیر ستم و کینه ایشان را کشتی بعد از آن که پیمان‌های محکم و استوار با آنان بستنی و امان دادی. تو از خدا نترسیدی و پیمان او را سست شمردی و در کمال جرأت و جسارت آنان را به قتل رسانیدی؟ آیا تو قاتل «عمر و بن حنظل» یار و مصاحب رسول

خدا صلی الله علیه و اله آن بنده‌ی صالح که کثرت عبادت او را فرسوده و پیکرش را نحیف و رنگ [صفحه ۹۲] رخسارش را برده بود نیستی؟ در حالی که امانش دادی و چنان عهد و پیمان‌ها برایش بستی که اگر برای بزهای وحشی بسته می‌شد از قله‌ی کوه‌ها به زیر می‌آمدند؟ آیا تو ادعا نکردی که زیاد پسر سمیه که در فراش عبید از قبیله ثقیف به دنیا آمده فرزند پدر تو است؟ گمان بردی که او پسر ابوسفیان است و او را برادر خود خواندی در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده است که هر طفل نوزادی متعلق به همان خانه و فراش است که به دنیا آمده، و زناکار را جز سنگباران نصیبی نباشد. و تو عملاً سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله را ترک گفتی و از روی گمراهی مطابق هوا و هوس خویش گام برداشتی، و آن گاه زیاد را بر اهل اسلام مسلط ساختی تا مردم را بکشد و دست و پا و گوش آنان را قطع کند و چشم‌ها را از حدقه بیرون آورده و مردم را بر درختان خرما به دار آویزد، چنان که گویی تو از این امت نبوددی و ایشان از تو نبودند؟ مگر تو قاتل حضرمیان آن مردم با ایمان نیستی که همین زیاد درباره‌ی آنها شرحی به تو نوشت و گفت: حضرمیان پیرو علی بن ابیطالب هستند و تو پاسخ دادی هر کسی را که بر دین علی است بکشد. و او نیز فرمان تو را اطاعت کرد و دوستان علی را کشت، و جسد مطهرشان را مثله کرد. مگر دین علی علیه‌السلام همان دین پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و اله نیست که امروزه تو به نام همین دین برجای پیغمبر صلی الله علیه و اله تکیه زده‌ای؟ اگر دین علی و دین پیامبر صلی الله علیه و اله نبود شرافت تو و پدرانت در همان زحمات فرسای بیابان گردی و کوچ‌های زمستانی و [صفحه ۹۳] تابستانی بود؟ به هر حال آنچه باید با تو بگویم گفتم، پس به خود و به دین خود و بر امت محمد صلی الله علیه و اله بنگر و آگاه باش که کشانیدن این مردم به فتنه و فساد بزرگترین گناه و سرپیچی از اوامر الهی است، و من فتنه‌ای را بزرگتر از این که تو بر این مردم حکومت کنی نمی‌بینم؛ و بزرگترین وظیفه‌ای که در برابر دین و امت محمد صلی الله علیه و اله دارم این است که کار تو را آشکار کنم؛ پس اگر چنین کردم نزدیکی به خداست و اگر قصور کنم، از کوتاهی و قصور خود در پیشگاه الهی استغفار و استمداد می‌کنم که مرا ارشاد و رهبری فرماید تا در کار و مهم خود موفق گردم. و در نامه‌ات نوشته بودی که اگر من برخیزم تو هم برخواهی خواست و هر نقشه‌ای به کار بندی من نیز با تو همان کنم، پس هر کار و نقشه‌ای داری به کار بند، و بدان که ضربات تو بر وجود من کارگر نیست، و مکر و حيله‌های تو بر من زبانی نرساند و بر هیچ کس هم جز بر خودت ضرر نخواهی زد؛ زیرا تو بر مرکب جهل و نادانی سوار شده‌ای. از عهد بستن و عهد شکستن یاد کرده‌ای، بدان که خصلت پیمان شکنی و نقض عهد، شیوه‌ی خاص تو است، آن عهده‌ها و پیمان‌ها که با ما بستی به کدامین عهدت پایبند ماندی؟ تو امان‌ها دادی و هم خویشتن امان نامه‌ی خود را به زیر پای افکندی، و با کشتن این پاک مردان پیمان خود را شکستی و سوگندها و عهدها را زیر پا گذاشتی، و بدون این که به روی تو شمشیر بکشند، به رویشان شمشیر کشیدی و به قتل رساندی، و حال آن که جرم و گناهی به غیر از ذکر فضایل ما [صفحه ۹۴] و تعظیم و بزرگ شمردن حق ما نداشتند. آنها را کشتی از ترس این که مبادا خودت زودتر بمیری و آنها زنده بمانند، و یا این که به مرگ طبیعی قبل از ضربه‌ی شمشیر تو بمیرند! ای معاویه! روز حساب فرارسیده، آماده‌ی قصاص الهی باش، و بدان که خداوند کتابی دارد که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نمی‌کند، و خداوند عادل از تو صرف نظر نمی‌کند که عده‌ای را به گمان و اولیا خدا را به تهمت و افترا گرفتی و به قتل رساندی، عده‌ای از ایشان را به دوردست تبعید کردی. و به همین مقدار جنایت بسنده نکردی و بعد از ستم هایت، برای پسر جوانت از مردم بیعت گرفتی، آن پسری که شرابخواری و میگساری کرده و با سنگ‌ها بازی می‌کرد، تو با اعمال زیان و ضرر بزرگی به خود زدی، و دینت را نابود کردی، و ملت را پریشان ساختی، و امانتی که به تو سپرده شده بود را نابود کردی، و سخنان ابلهان و جاهلان را شنیدی و اطاعت نمودی؛ و در مقابل از نصیحت متقین و پاکان بهره نگرفته و نسبت به ایشان بی‌توجه بودی. والسلام». [۴۱]. وقتی معاویه نامه‌ی آتشین حسین علیه‌السلام را خواند آن را به دست یزید داد، یزید نیز پس از خواندن نامه به پدرش رو کرد و گفت: برای [صفحه ۹۵] حسین علیه‌السلام جوابی بنویس و در آن او را به کوچکی و حقارت یاد کرده و نسبت به پدرش علی علیه‌السلام به زشتی یاد کن! معاویه گفت: درباره‌ی علی چه بگویم؟ کسی چون

من شایسته نیست که به ناحق زبان به عیب دیگری بگشاید! و من چگونه عیب مردی را بگویم در حالی که مردم عیبی از او سراغ نداشته و با گفتن من، می‌دانند دروغ می‌گویم؟ و چگونه از حسین نقصی بگیرم در صورتی که به خدا سوگند هیچ عیبی را در وجودش نمی‌بینم؟! آیا حسین با یزید بیعت می‌کند و حال آن که پدرش معاویه را مورد چنین خطاب حقارت آمیزی قرار می‌داد و می‌فرمود: «تو بر مرکب جهل و نادانی سوار شده‌ای، و عهدشکنی کردی، دینت را تباه ساختی، ملت اسلام را پریشان نمودی، و دوستان خدا را به قتل رساندی، و برای پسر شراب خوار و سگ بازت، بیعت گرفتی؟! یزید این شناسنامه‌ی جاودانه را که دربارهی معایب و رسوایی‌های خودش که در آستانه‌ی خلافت بود، نوشته شده بود، خواند؛ از این رو پدرش را تحریک کرد که دربارهی علی و حسین علیهم‌السلام ناسزا بنویسد، اما معاویه در وجود کسی که، دربارهی خاندانش گفته شده: «خدا از ایشان آلودگی را برد، و آنها را پاک و پاکیزه گردانید»، عیبی نمی‌یافت. لذا، کینه و بغض حسین علیه‌السلام را در دل گرفت، و پیوسته بغض او را در دل می‌پروراند تا در یک فرصت مناسب انتقام بگیرد. [صفحه ۹۶]

فوران بغض و کینه‌ی یزید

بعد از آن که معاویه مرد و یزید، پست خلافت را به عهده گرفت، مصمم شد به هر طریق ممکن و به هر قیمتی که شده، حسین علیه‌السلام را به شهادت برساند! - خواه صحیح باشد که معاویه او را به نیک رفتاری با حسین سفارش کرده باشد، یا صحیح نبوده باشد - زیرا طغیان کینه و پستی و بغض شدید یزید نسبت به حسین علیه‌السلام در دل و جان او به نهایت رسیده بود، و طوری او را به جنون و حماقت کشیده بود که نصیحت هیچ کس را گوش نمی‌کرد، و دچار بیماری و مرضی شده بود که هیچ چیز جز انتقام نمی‌توانست دل بیمارش را شفا دهد، اگر چه این انتقام به قیمت از بین رفتن خود و خلافتش تمام شود. چنانکه پیشتر نیز «عبدالله بن زبیر» (وقتی در چنگال مرگ قرار گرفت و مرگ خود را توسط مالک اشتر نخعی حتمی دید به یارانش) گفت: «من و مالک را بکشید!» حسین علیه‌السلام مصمم بود - چه کشته شود و چه زنده بماند - به این علت که: «ان مثلای لا یباع مثل یزید» شخصی مثل من با مثل یزید بیعت نمی‌کند. یزید نیز تصمیم داشت حسین علیه‌السلام را به شهادت برساند چه بیعت کند و یا از بیعت سرباز زند، و آن هم به چند دلیل: ۱- دشمنی ریشه‌ای و اختلاف اعتقادی که بین امام و یزید وجود داشت، چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «ما اهل بیت و خاندان ابوسفیان دربارهی خدا با هم دشمنی داریم، ما می‌گوییم: صدق الله، آنها می‌گویند: کذب الله». ۲- دشمنی شخصی: یزید کاملاً می‌دانست که حسین علیه‌السلام او و [صفحه ۹۷] پدرش معاویه را رسوا و بی‌ارزش خواهد کرد، و نیز می‌دانست که حسین علیه‌السلام به او و پدرش به چشم منافق و افتراگر نگاه می‌کند، و پیداست که هیچ چیز برای کسی چون یزید سخت‌تر و دردناک‌تر از تحقیر و تمسخر نیست. ۳- دلیل سوم، خون‌خواهی و انتقام کشته شدگان جنگ بدر بود. لذا وقتی سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را در جشنی که ترتیب داده بود مقابل خود گذاشته بود، اشعاری را با این بیت آغاز کرد: «لیت اشیاخی بیدر شهدوا!»؛ ای کاش پدران و بزرگانم که در جنگ بدر شرکت داشتند حاضر بودند. اما گاهی دشمنان علی و فرزندان او این حقیقت مسلم را نادیده گرفته و می‌گویند: حسین با دست خودش جان خود را به هلاکت انداخت، زیرا مادامی که از مقاومت و مبارزه با یزید عاجز و ناتوان بود می‌بایست با او بیعت کرده و تسلیم وی می‌شد! اینان چنین می‌گویند در حالی که می‌دانند امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد و خلافت را تسلیم کرد؛ اما بعد از آن معاویه با مکر و حیل رفتار کرد. در صورتی که معاویه با پاکان و اولیای الهی مانند: «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق» عهد و پیمان بسته بود که امانشان دهد ولی پیمان را شکست و ایشان را بدون این که با وی سر جنگ داشته باشند، به شهادت رسانید؟ و نیز با «مسلم بن عقیل» بعد از آن که پیمان بستند، بدون سلاح او را دستگیر کردند، و به شهادت رساندند، و پس از شهادت نیز او را مثله کردند! [صفحه ۹۸]

دستور ترور امام حسین توسط یزید

یزید «عمرو بن سعید» را جهت فرمانروایی همراه با لشگری عظیم از مدینه به سوی مکه روانه ساخت و امور حج و سرپرستی کلیه حجاج را به وی واگذار کرد، و به او سفارش نمود که امام حسین علیه‌السلام را به هر شکلی که بتواند به شهادت برساند، او به این اندازه اکتفا نکرد، و (از شام) سی نفر را مأمور ساخت با لباس احرام داخل حایان پخش شوند و شمشیر در زیر لباس حمایل کنند و هر کجا حسین را یافتند بکشند. وقتی امام حسین علیه‌السلام از این توطئه با خبر شد از مکه خارج و به سوی عراق حرکت کرد. و قبل از خروج به برادرش محمد بن حنیفه فرمود: ای برادر! به خدا سوگند، اگر من در خانه‌ی «جغد» هم مخفی شوم، مرا بیرون می‌آورند تا بکشند. از این سخن پیداست که حسین علیه‌السلام حتی اگر تسلیم شده و بیعت نماید، کشته خواهد شد؛ زیرا آنها می‌دانستند که او اگر چه به ظاهر بیعت کند اما در واقع هرگز دست بیعت به آنان نخواهد داد. آیا ندیدی چگونه «مروان بن حکم» با والی مدینه نسبت به قتل حسین علیه‌السلام صحبت می‌کرد، و چگونه ابن زیاد به ابن سعد نوشت: به حسین دستور بده بر امر ما گردن نهد، سپس تصمیم دیگری می‌گیریم؟! هر کس که به حقیقت یزید پی برده باشد و از روایات نامناسب و تربیت ناصحیح او خبر داشته باشد، در این ستم‌هایش شک نمی‌کند؛ زیرا سرشت و ساختمان وجودی او برای خون‌ریزی و انتقام بود و روح گرسنه‌اش را بیعت یا غیر بیعت سیر نمی‌کرد. او فقط با خون [صفحه ۹۹] سیراب می‌شد، هر چند خون‌ریزی عقده دل هند (مادربزرگش) را باز نکرد، تا این که سرانجام جگر «حمزه» را بیرون کشید و آن را به گردن آویخت و برای جد یزید ابوسفیان، زینت قرار داد!

چرا امام با خانواده و زنان از مکه خارج شد؟

گفته می‌شود: وقتی حسین علیه‌السلام می‌دانست که حتما کشته خواهد شد - چنان که به برادرش محمد بن حنیفه تصریح نمود - و نیز وقتی به کشته شدن پسر عمویش «مسلم» آگاه بود، پس چرا زنان و کودکان را همراه خود برد، تا این که اسیر شده و مورد آزار قرار گرفتند؟ در جواب باید گفت: بله، حسین علیه‌السلام و یاران و پیروانش به شهادت - قبل از وقوع - آگاه بودند. به این دلیل که در کتب روایی تسنن و تشیع مشهور و متواتر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بارها از این واقعه خبر داده است. چنان چه در «عقد الفرید» آمده است: «ام سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و اله در خانه من بود، و حسین علیه‌السلام نیز حضور داشت؛ پس او به پیامبر نزدیک شد و من وی را در آغوش گرفتم، اما گریه کرد، و رهایش کردم، دوباره نزدیک آن حضرت رفت و من او را گرفتم اما باز گریه کرد و رهایش کردم. در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و اله آیا دوستش داری؟ فرمود: بله، گفت: اما بزودی امتت او را خواهند کشت. اگر می‌خواهی خاک آن زمین را که حسین در آن شهید می‌شود را به شما نشان بدهم، [صفحه ۱۰۰] این را گفت و بال خود را گشود. پیامبر آن خاک را دید و گریه کرد. [۴۲]. و نیز روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «این فرزندم (حسین) در سرزمینی از عراق کشته خواهد شد، پس هر کس او را دید باید یاریش کند». [۴۳] سپس «طبری» ناقل این روایت، اضافه می‌کند: این حدیث در «معجم بغوی»، «صحیح ابوحاتم» و «مسند احمد بن حنبل» نیز آمده است. بنابراین، برای ما روشن می‌شود آن یاران و پیروانی که حسین علیه‌السلام را از خروج منع می‌کردند، می‌دانستند که او کشته خواهد شد و به احادیث پیامبر اعتماد داشتند؛ اما درباره‌ی این سخن که «هر کس او را دید باید یاریش کند» تهاول نمودند و آخرت را به دنیا فروختند! وقتی «عبدالله بن عمر» شنید امام حسین علیه‌السلام از مکه خارج می‌شود به سرعت خود را به حضرت رسانید و گفت: ای پسر پیامبر! به کجا می‌روی؟ فرمود: به عراق. گفت: جایی را که پیامبر بوسه زد به من نشان بده! امام علیه‌السلام سینه‌اش را نشان داد، و عبدالله سه بار آن جا را بوسید و گریه کرد و گفت: یابن رسول الله! با تو خداحافظی می‌کنم؛ زیرا تو در این

سفر کشته می‌شوی. آری، اگر چه حسین علیه‌السلام کشته شود، اما ثمره و نتیجه‌ی شهادتش، ناپودی باطل و آزادی و آگاهی مسلمانان از چنگال ظلم و جور بنی‌امیه است، و هیچ راهی برای رهایی از این ظلم و ستم نیست مگر [صفحه ۱۰۱] انقلابی پرشور علیه اموی‌ها و سلطان ایشان. و کشته شدن کودکان و به اسارت رفتن زنان، و گرداندن آنان در شهرها از بهترین وسایل برای انفجار و انقلابی بود که پایه‌های حکومت ظالمانه بنی‌امیه را سست و ویران ساخت. پس اگر امام حسین علیه‌السلام زنان و کودکان را همراه خود می‌برد قصد و هدف مقدسی دارد. وقتی امویان آنها را در شهرها بگردانند، و هر انسانی ایشان را ببیند، به مردم با زبان حال و مقال بگویند که ای مسلمانان، ببینید «بنی‌امیه» که ادعای مسلمانی دارد با اهل بیت پیغمبرتان چه می‌کند؟ و از آن پس مسلمین، هر جا با سپاه یزید مواجه می‌شدند به طرف آنها سنگ پرتاب کرده و به آنها و بنی‌امیه ناسزا می‌گفتند، و فریاد می‌زدند: ای فاجران، ای ستمگران، و ای قاتلان فرزندان پیامبران! او اگر ما فرض کنیم که حضرت زینب علیهاالسلام در مدینه می‌ماند و برادرش حسین در کربلا- به شهادت می‌رسید، چه کاری غیر از گریه و برپایی مجلس عزا از دست او ساخته بود؟ و من در کتاب «مجالس الحسینیه» گفته‌ام که «آیا زینب علیهاالسلام راضی بود تا در مدینه بماند؟ آیا برآستی زینب راه دیگری جز اسارت برای ورود به دارالاماره‌ی ابن‌زیاد و مجلس بزم یزید داشت تا بدان وسیله ابن‌زیاد و پدرش را نفرین کرده و با خطبه آتشین خود کفر و نامسلمانی یزید را به گوش اجتماع برساند؟ هرگز». آری، بنی‌امیه با اسیر نمودن اهل بیت و بردن آنها به شهرها و مجالس، زمینه را برای سقوط حکومت خویش فراهم کردند. هر [صفحه ۱۰۲] جنایتی که امویان در کربلا انجام دادند، وبال و خسراش گریبان خود آنها را گرفت. «مسیو ماریین آلمانی» در کتاب «سیاسة الحسینیه» می‌نویسد: «بعد از واقعه‌ی کربلا، اسرار و حقیقت پلید بنی‌امیه فاش شد، و زشت کاری‌های آنها آشکار گشت و ناسزاگویی بر یزید و بنی‌امیه آغاز شد! و با این که ممکن نبود نام حسین و خاندان علی علیهم‌السلام در اطراف و جوانب یزید به نیکویی برده شود، پس از این واقعه در پایتخت و مجلس یزید همه جا صحبت از مظلومیت حسین و یارانش بود و حسین و خاندان علی علیهم‌السلام را به تقدیس و عظمت یاد می‌کردند». [صفحه ۱۰۳]

روش تبلیغی و مبارزاتی اهل بیت

احتجاج اهل بیت

اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله لحظه‌ای در اعلان و بیان حقشان نسبت به خلافت و جانشینی جد گرامیشان رسول خدا صلی الله علیه و اله و هر آنچه خداوند برای او بر مردم واجب کرده از قبیل سلطنت اطاعت و ولایت، کوتاهی نکردند. بلکه این حق را همیشه برای مردم می‌گفتند که خداوند حق حکومت و خلافت و ولایت و مانند آنها را به ایشان اختصاص داده، چه مردم بخواهند و چه نخواهند؛ درست همانند اختصاص دادن حضرت محمد صلی الله علیه و اله به نبوت. بله، اهل بیت حق مسلم خویش را بیان کرده و به وسایل مختلف مردم را جهت ایمان آوردن بدان دعوت می‌کردند، و برای اثبات آن به وسیله عقل و نص قرآن و سنت پیامبر احتجاج می‌کردند. (از جمله) آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و اله وفات کرد، و ابوبکر (غاصبانه) متولی خلافت شد، حضرت زهرا علیهاالسلام به مسجد جامع رفت و (با ایراد خطبه‌ی فدکیه) این حق را علنی بیان کرده و در انظار مردم و [صفحه ۱۰۴] در حضور خلیفه و اصحاب چنان احتجاج نمود که همه‌ی زنان و مردان حاضر را به گریه درآورد، و در افکار و آرای مردم اختلاف ایجاد کرد، انصار به عذرخواهی برآمدند، و دور خلافت خلیفه اول را هاله‌ای از شبهه فراگرفت.

روش مبارزاتی امام علی و حسنین

من نمی‌دانم که بعضی به چه چیزی اعتماد کرده و می‌گویند: علی علیه‌السلام هرگز بر ابوبکر به خاطر خلافت که حق مسلم او بود

احتجاج نکرد! آیا این اشخاص نمی‌دانند یا خود را به نادانی می‌زنند که احتجاج زهرا علیهاالسلام همان احتجاج علی علیه‌السلام است، و زهرا علیهاالسلام سخن نمی‌گفت مگر به زبان علی و هیچ گاه احتجاج نمی‌کرد مگر به راهنمایی و برهان او. علاوه بر این، امام علی علیه‌السلام هر وقت مناسبی را که به دست می‌آورد بر کسانی که دشمنی و حق‌کشی می‌کردند حجتی بالغه اقامه می‌نمود. از جمله احتجاجات علی علیه‌السلام خطبه‌ای است که در فراز منبر ایراد فرمود: «سوگند به خدا که پسر ابی‌قحافه (ابوبکر) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا هستم...» [۴۴]. و نیز در نامه‌ای که به معاویه نوشت، فرمود: «ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته‌ی ما هستند - یعنی، [صفحه ۱۰۵] ما اسیران فضل و احسان خداوندیم و مردم اسیران فضل و احسان ما و کتاب خدا (قرآن کریم) برای ما گرد آورد آنچه را که از ما پراکنده گشت، و آن گفتار خداوند سبحان است که: «در کتاب خدا بعضی از خویشان به بعضی دیگر سزاوارترند». (انفال: ۷۵)، و نیز فرموده است: «نزدیکترین مردم به ابراهیم پیروانش و این پیامبر و مؤمنان هستند، و خداوند یاور مؤمنان است». (آل عمران: ۶۸) پس ما یک بار به سبب خویشی و نزدیکی (به پیغمبر اکرم به خلافت و امامت) سزاوارتریم، و بار دیگر به سبب طاعت و پیروی نمودن (از آن حضرت)، و چون مهاجرین بر انصار در روز سقیفه بنی ساعده خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله را (برای خلافت خود) حجت و دلیل آوردند، بر ایشان فیروزی یافتند، پس اگر فیروزی یافتن به قرابت و خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله متحقق گردد، حق (خلافت) برای ما است نه شما، و اگر فیروزی به غیر از خویشاوندی است پس انصار بر دعوی خویش باقی‌اند». [۴۵]. و امام حسن علیه‌السلام بر معاویه، و امام حسین علیه‌السلام با اهل کوفه، توسط [صفحه ۱۰۶] حدیث مشهور: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة... و هما امامان قاما او قعدا» احتجاج کردند. و حضرت زینب علیهاالسلام نیز در مجلس یزید به او گفت: «کسی جز تو حسین را نکشت، و اگر تو نبودی، پسر مرجانه کوچکتر و پست‌تر از آن بود که خون حسین را بریزد. آیا از خدا نترسیدی که او را کشتی؟! و حال آن که رسول خدا علیه‌السلام درباره‌ی او و برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة» حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان بهشت هستند. اگر بگویی از خدا نمی‌ترسم، دروغ می‌گویی و اگر بگویی، آری می‌ترسم، همانا با خود دشمنی و خصومت کرده‌ای! یزید گفت: «ذریه بعضها من بعض» یعنی فرزندان هستند برخی از برخی دیگر.

روش مبارزاتی امام سجاد

زمانی که مؤذن درباری در مسجد دمشق (برای قطع نمودن خطبه آتشین و رسوا کننده حضرت سجاد علیه‌السلام صدا زد: اشهد ان محمد رسول الله. امام زین العابدین علیه‌السلام به یزید فرمود: آیا این رسول الله جد تو است یا من؟ (اگر بگویی جد تو است دروغ می‌گویی و اگر بگویی جد من است، پس چرا با اهل بیتش این گونه عمل کردی؟). امام سجاد علیه‌السلام در رابطه‌ی دعوت مردم به سوی اهل بیت، روشها و اسلوب خاصی داشت. شیوه‌ی تحضرت به این صورت بود که این دعوت را ابراز نکرد و بدون سر و صدا، مطالب خود را در قالب مناجات و تضرع و خضوع در برابر خدای سبحان بیان می‌داشت، بدین خاطر که در زمان «بنی امیه» بدون این که آنها را به کارشکنی و مبارزه تحریک [صفحه ۱۰۸] کند، با آرامش، رسالت خود را به انجام رساند. و هر کسی که در مناجات و دعا‌های امام در «صحیفه‌ی سجاده» تأمل و دقت نماید این حقیقت را به طور روشن درمی‌یابد که امام تمجید و شکر خداوند نمی‌کند و طلب عفو و رحمت و چیزهای دیگر نمی‌نماید مگر این که آنها را با صلوات بر محمد و آلش بیان می‌دارد. به طوری که خواننده به محض خواندن متوجه عظمت و احترام اهل بیت می‌گردد، و می‌بیند که همه جا اسم ایشان با اسم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرون است، و این چنین روش و اسلوبی خواسته یا ناخواسته اثراتی را بر روی انسان می‌گذارد. این صلوات‌ها در دعای روز عرفه (ترجیع بند گونه) زیاد مشاهده می‌شود. حضرت در فرازی از آن دعا عرض می‌کند: «پروردگارا! بر

محمد و آل او درود فرست، آنچنان درودی که همیشگی و جاودانه بوده و همچنان که کلمات تو فانی نمی‌شود درود تو نیز فانی نگردد. پروردگارا! بر محمد و آل او درود فرست، آنچنان درودی که دروهای فرشتگان و پیغمبران و رسولان و پیروان تو را جمع نماید، و بر دروهای بندگان مؤمن از جن و انس و اجابت کنندگان دعوت تو احاطه داشته باشد، و سلام و درود هر که را از انواع آفریدگانت که پدید آورده‌ای گرد آورد. پروردگارا! بر او و خاندانش درود فرست، درودی که هر درود گذشته و تازه‌ای را احاطه کرده و در بر داشته باشد. بر او و خاندانش درود فرست درودی که نزد تو و نزد غیر تو پسندیده باشد، درودی که با آنچه گفته شد دروهای بیافرینی که هنگام آفریدنشان با آنها آن دروهای پیش از آن را چندین برابر سازی، و بر گردش [صفحه ۱۰۸] روزگار آنها را بیافزایی، افزودن با چندین برابری که جز تو نتواند آنها را بشمارد». [۴۶] امام علیه‌السلام از خداوند متعال درخواست می‌کند که به عدد صلوات ملائکه و پیامبران و جنیان و انسان‌ها، و به عدد تسبیح تمامی آفریدگانش (چه حیوان، و چه نبات و چه جماد) [۴۷] بر رسول و خاندانش درود بفرستد. مسئلت می‌کند که خداوند به این صلوات تداوم بخشیده و درودش را بر ایشان باقی کند به طوری که لحظه لحظه بر تعداد آنها افزوده گردد، به قدری که هیچ کس جز خدا نتواند حساب کند. و بدیهی است این دروهای که غیر از خداوند شمارشش نتوان کنند، اشاره است به عظمت رسول خدا و خاندانش علیهم‌السلام، و جایگاه رفیع ایشان در نزد خدا و فرشتگان و پیغمبر صلی الله علیه و اله. امام سجاد علیه‌السلام سپس روش و شیوهی مؤثرتری را برای دعوت به سوی اهل بیت به کار می‌گیرد و ادامه می‌دهد: «بار خدایا! درود و سلام فرست بر پاکیزگان و برگزیدگان خاندان آن حضرت، که آنان را برای امر و فرمان خود (رهبری دین و راهنمایی مردم) برگزیدی، و خزانه داران علمت، و نگهداران دینت، و جانشینان خود در زمینت، و حجت‌های خویش بر بندگان قرار دادی، و آنها را به خواست خود از پلیدی و ناپاکی، پاک و منزّه ساختی». پاکان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله کسانی هستند که «آیهی تطهیر»، [صفحه ۱۰۹] «آیهی مباحله»، و «آیهی مودت» برای آنها نازل شد، و نیز «حدیث ثقلین»، «حدیث ولایت» و «حدیث منزلت» از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله در شأن ایشان وارد شده است. و آنان معدن‌های علم خدا، نگهبانان دین حق، و خلیفه‌های خدا در روی زمین هستند، و آنان غیر از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری نخواهد بود. امام علیه‌السلام در همان دعای شریف از خداوند برای شیعیان اهل بیت طلب سلام و رحمت می‌نماید و عرضه می‌دارد: «پروردگارا! بر دوستداران ایشان، کسانی که به مقام و مرتبه‌ی آنان اقرار دارند، و از راه و روش آنها پیروی می‌نمایند، و به دنبال آثار و نشانه‌هایشان می‌روند، و به دستاویزشان چنگ می‌زنند، و به دوستی و ولایتشان تمسک می‌جویند، و به امامت و پیشوائی آنان اقتدا می‌کنند، برای امر و فرمانشان تسلیم و فرمانبردارند، در طاعت و پیرویشان می‌کوشند، ایام روزگار (دولت کریمه‌ی ایشان) را انتظار دارند، و چشمهایشان را به سوی آنان دوخته‌اند، دروهای بابرکت و نیک و پاکیزه و فزاینده‌ی هنگام بامدادان و شبانگاهان خود را قرار بده. و بر آنها و جانهایشان درود فرست، و کارشان را بر تقوا و پرهیزگاری فراهم نما، و احوالشان را اصلاح فرما، و توبه‌ی آنان را بپذیر؛ زیرا تو بسیار توبه پذیر و مهربان و بهترین آمرزندگانی، و ما را به رحمت و مهربانیت در دارالسلام همنشین آنان بگردان». شکی نیست که دعا کردن برای شیعیان به منظور اصلاح کارهایشان، و توبه برای ایشان، و نیز مغفرت و آمرزش برای آنها؛ در حقیقت دعای صریح بر اهل بیت، و تمسک به ولایت آنها، و نشر و [صفحه ۱۱۰] تبلیغ مبادی و اعتقادات ایشان بود، و مبادی آنها هم غیر از مبادی اسلام و تعالیم قرآن نیست. با کمی دقت و تأمل در این جمله‌ی امام علیه‌السلام: «ما را در دارالسلام همنشین آنان بگردان» این سؤال را از خود می‌کنیم که امام چگونه از خداوند درخواست می‌نماید، تا او را در ردیف شیعیان اهل بیت قرار دهد؟ در حالی که شیعیان دعا می‌کنند که در اثر شفاعت امام و پدران بزرگوارش به نجات و رستگاری برسند، و از خداوند مسئلت می‌کنند که ایشان را در زمره‌ی اهل بیت محشور نماید، و آن بزرگواران را برای جلب رضایت و رحمت حقتعالی وسیله قرار می‌دهند؛ پس هدف امام چیست؟ در جواب می‌گوییم: امام علیه‌السلام با این کلام می‌خواهد فقط در برابر خدا تواضع و فروتنی نماید، و این روش معروفی است که خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله به هنگام

مناجات با پروردگارش همواره خضوع و تذلل کرده و خودشان را متهم و کوچک می‌نمایند و هیچ ارزشی برای خود در نظر نمی‌گیرند. و شواهد و نظایر آن در ادعیه و مناجات‌ها به شمارش درنیاید، و ما در این جا یک نمونه‌ی کوچکی از بیانات و سخنان امام زین العابدین علیه‌السلام را می‌آوریم: «خدای من! هرگز طاقت عقوبت و عذاب تو را ندارم، و نیز خود را از این که رفتار و کردارم موجبات عذابت را فراهم کرده تبرئه نمی‌کنم.» [۴۸]. علاوه بر آن امام علیه‌السلام می‌خواهد شیعه را معرفی کند و بفهماند که [صفحه ۱۱۱] ایشان کانون خوبی‌ها و تقوا هستند، و در پیشگاه الهی دارای مقامی شایسته و درجاتی بلند می‌باشند. خلاصه، اهل بیت علیهم‌السلام از آن زمانی که حقشان را غصب کردند، می‌دانستند که دین جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در معرض اضطراب و خطر است؛ زیرا اهل بیت به کسانی که مسند حکومت را غصب می‌کردند و یا دیگران به آنها می‌دادند هیچ گونه ایمان و اعتمادی نداشتند. اهل بیت علیهم‌السلام کاملاً خطرهای آینده را حس کرده و می‌دانستند؛ از این رو به هر طریق ممکن مردم را به حق و اهل حق و حقیقت راهنمایی و ارشاد می‌نمودند، و بدانها می‌فهماندند کسانی که حکومت و پیشوایی دین را با خود یدک می‌کشند، گواهان خدا روی زمین، و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و اله در امر و نهی کردن نیستند؛ بلکه گواهان الهی و جانشینان حقیقی و راستین رسول خدا صلی الله علیه و اله کسانی هستند که خدا و پیامبرش به ولایت و تمسک به ریسمان محکم ایشان امر فرموده‌اند. ایشانند که هرگز از حق جدا نشده و حق نیز از رفتار و کردار آنان جدا نمی‌گردد، و حق همیشه دور ایشان می‌چرخد. و بدیهی است که این صفات به گواه حدیث شریف «ثقلین»، جز بر اهل بیت علیهم‌السلام منطبق نمی‌باشد. [۴۹]. آری، اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواستند مردم ولو عده‌ای از ایشان به [صفحه ۱۱۲] ولایتشان ایمان آورده و به هدفشان که رستگاری مردم بود برسند، و دیگر برایشان مهم نبود که خلافت و حکومت را به دست آورند یا نه، و به همین خاطر نیز حادثه کربلا و حوادث دیگر را به جان و دل خریدند تا این که پیروان و شیعیانشان در شرق و غرب عالم، به آثار و نشانه‌های آنان عشق ورزیده، شعائرشان را بیا می‌دارند، و به تبلیغ و نشر فضایل و مناقب آنها می‌پردازند. [صفحه ۱۱۳]

صحنه‌هایی از کربلا

استغاثه‌ی حسین

در آن هنگام که امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات زندگی به تنهایی در وسط میدان جنگ قرار گرفته بود، و هزاران نفر از هر سو او را محاصره کرده بودند، با صدای بلند فرمود: «آیا کسی هست که از حرم و ناموس رسول خدا صلی الله علیه و اله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد؟ آیا گرفتار و دادخواهی هست که به خداوند امیدوار باشد؟». پاسخ استغاثه و فریادهای امام را با تیر و نیزه و شمشیر دادند، اما حسین علیه‌السلام همچنان ثابت و استوار صبر کرد، به طوری که (حمید بن مسلم) وقتی امام را در آخرین لحظات دید گفت: هرگز شکست خورده‌ای را که فرزندان و خاندان و یارانش را کشته باشند شجاعت و قوی‌تر از حسین علیه‌السلام - پیش از او و بعد از او - ندیدم و امام علیه‌السلام پیوسته این کلمات را تکرار می‌فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله. [صفحه ۱۱۴] خدایا! تو خود شاهدی که من در چه وضعیت و موقعیتی هستم. خدایا! اگر نصر و پیروزی را برای ما مقدر فرموده‌ای، پس آنچه بهتر از پیروزی است برای ما قرار بده (یعنی شهادت). به خدا سوگند، هرگز مانند انسان‌های ذلیل و پست به شما دست بیعت نمی‌دهم، و نیز مانند بندگان از شما فرار نمی‌کنم. من امیدوارم که خداوند مرا با شهادت مورد کرامت قرار دهد. خدایا! در برابر قضای تو صبر کرده و راضی هستم، هیچ معبودی غیر تو نیست؛ ای فریادرس بیچارگان و پناه بی‌پناهان. [صفحه ۱۱۵]

گریه‌ی عمر سعد

چون خون بسیاری از پیکر شریف حضرت خارج شد، ضعف بر او چیره شد، و به روی زمین افتاد. عمر سعد که در میان جمعی از یارانش قرار داشت کنار حسین آمد و با دیدن چگونگی جان دادن امام، گریه کرد و اشکش بر محاسن جاری شد؛ پس ناله‌ای زد و گفت: اطرافش را بگیرید و راحتش کنید! ابن‌سعد ملعون در حالی که برای حسین اشک می‌ریخت دستور داد که سر از بدن حضرت جدا کنند! این حالت ابن‌سعد، دلیلی است بر این که انسان گاهی تحت تأثیر اموری قرار گرفته و بدون توجه و اختیار، همان طور که تنفس می‌کند، اشک هم می‌ریزد. از این رو می‌توانیم علت گریه‌ی ستمگران سنگدل در وقتی که برای فاجعه کربلا گریه می‌کنند را بفهمیم.

زینب از غارت خیمه‌ها می‌گوید

حضرت زینب علیهاالسلام می‌گوید: وقتی برادرم حسین علیه‌السلام شهید شد، دشمن به خیمه‌های ما برای غارت و چپاول حمله‌ور گردید، و من در این هنگام در خیمه بودم، به ناگاه مردی با چشمان کبود داخل خیمه شد و هر چه بود غارت کرد، بعد متوجه امام زین العابدین علیه‌السلام که مریض بود و روی پوستی نشسته بود، شد و پوست را از زیر پایش کشید و آن حضرت را روی زمین پرتاب کرد! سپس به جانب من آمد و مقنعه و روسری مرا از سرم برداشت! و گوشواره‌ام را با شدت کشید و گوشم را مجروح کرد! و این در حالی بود که خودش به سختی گریه می‌کرد!! گفتم: ما را غارت می‌کنی و اشک می‌ریزی؟! گفت: برای [صفحه ۱۱۶] مصائب شما اهل بیت گریه می‌کنم!!! او ما نمی‌دانیم که آیا بعضی انسان‌ها هم که برای مصائب اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله گریه می‌کنند، مانند همین مجرم و ستمگر هستند؟ و اگر به آنها بگویند اموال زینب کبری علیهاالسلام را غارت کن، اطاعت می‌کنند یا نه؟ برآستی چه فرقی بین آن مرد کبود چشم و کسی که جز به خاطر منفعت و مصلحت خود کاری را عمل و یا ترک نمی‌کند، و به وجدان و دین توجهی ندارد، وجود دارد؟ من گریه‌ی این مرد کبود چشم و مولایش ابن‌سعد را در برابر کسانی قرار می‌دهم که فکر می‌کنند به مجرد گریه کردن یا تظاهر به گریه نمودن، می‌توانند وارد بهشت شوند، اگر چه نفاق و حيله و گناه داشته باشند!! او نیز در برابر کسانی قرار می‌دهم که زندگیشان را در شرابخانه‌ها گذرانده و به لهو و لعب و قمار مشغولند، و هر چه می‌گویند کفر است و فسق و دشنام به ادیان و مذاهب؛ نه نماز می‌شناسند چیست و نه روزه‌ای، و همین که روز عاشورا فرامی‌رسد کفن پوشیده و باقمه و شمشیر به فرق سرشان می‌زنند، و به این طریق تشیع و شیعه را به زشت‌ترین صورت ظاهر می‌کنند، و این نام مبارک و مقدس را لکه‌دار نموده، و به دست تهمت زندگان و مخالفان مکتب تشیع بهانه می‌دهند که بگویند ما صلاحیت و لیاقت زندگی را نداشته و عقیده‌ی ما بدعت و گمراهی است و لذا قویترین سلاح را به دشمن می‌دهند! باری، ذکر حسین علیه‌السلام فراموش شدنی نیست، و هیچ‌گاه یادش از [صفحه ۱۱۷] دلها نمی‌رود. بنابراین بر ما است که حسین علیه‌السلام را وسیله‌ای برای جلب خشنودی خدا و رسول و مصالح اسلام و مسلمین قرار دهیم و به وسیله آن حضرت علم را گسترش و جهل و تفرقه و استفاده از دین برای آبادانی و تجارت دنیا را ریشه کن سازیم.

تبسم حسین

روایت شده که وقتی شمر لعین بر سینه‌ی مبارک و شریف امام حسین علیه‌السلام نشست، و کمر همت به ذبح امام بست، حضرت لبخندی زد و به شمر فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ شمر گفت: آری، خیلی هم خوب می‌شناسم؛ جدت محمد مصطفی، و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه‌ی زهرا، و دشمن من هم خدای بلند مرتبه است! حسین علیه‌السلام از روی تعجب لبخند نمی‌زد، همان طور که هیچ‌کس حتی تصور آن را هم نمی‌کند، بلکه خندید، چون به او مژده شهادت و ملاقات جد و پدر و مادر و برادر، و سفر از دار بلا و فنا به دار نعمت و بقا بود. درست مثل لبخند پدرش علی علیه‌السلام هنگام حمله و ضربت «ابن ملجم مرادی» که فرمود: «به

خدای کعبه سوگند که رستگار شدم». و روایت شده که حسین علیه‌السلام در سرزمین «طف» هر چه مصائب بیشتر و کار سخت‌تر می‌شد، چهره‌اش برافروخته‌تر و نورانی‌تر، نیرویش آماده‌تر و قلبش آرام‌تر می‌گشت، تا آن جا که عده‌ای به عده دیگر می‌گفتند: نگاه کنید که اصلاً از مرگ باکی ندارد! این که حضرت فرمود: «آیا مرا می‌شناسی» بدین خاطر نبود که [صفحه ۱۱۸] حجت بر او اقامه کند، زیرا حجت از قبل برای او اقامه شده بود؛ و نیز نمی‌خواست بدینوسیله او را موعظه و نصیحت کند، زیرا پذیرش نصیحت و موعظه از ناحیه شمر از محالات بود. بلکه امام علیه‌السلام این سؤال را کرد تا شمر بداند که چقدر پست و فرومایه است؛ و نسبت به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و اله تا چه اندازه‌ای گستاخ و کینه توز است! آن وقت شمر هم با کمال خیره‌سری به خدا و پیامبر پشت می‌کند و تمامی فضایل اخلاقی و معنویات انسانی را کوچک بلکه نادیده می‌گیرد!!

شمر چگونه انسانی بود؟

گاهی سؤال می‌کنند: شمر چگونه جرأت کرد و این جنایت بزرگ را مرتکب شد؟! چگونه می‌شود که قساوت قلب در آن ملعون تا این حد برسد؟! آیا او انسان بود یا طبیعت دیگری پیدا کرده بود؟! در جواب این پرسش می‌گوییم: شمر هم یکی از افراد بشر بود که با ایشان در گوشت و خون و طبیعت و فطرت خداداد، هیچ تفاوتی نداشت. جز این که او بر اثر تکرار گناه، عادت به معصیت و کوچک و بی‌اهمیت شمردن نافرمانی خدا، کارش به جایی رسید که گناه کردن مانند آب خوردن برایش آسان شد! و هر کس که حالش این گونه باشد، قلبش سخت شده و کوردل می‌شود، به طوری که درست نمی‌فهمد چه می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «دلها سخت نمی‌شود مگر به خاطر [صفحه ۱۱۹] کثرت و زیادی گناه!» [۵۰]. قرآن نیز می‌فرماید: «دلهای آنها به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند، زنگ زده است»! [۵۱]. و همچنین، هر کسی که در گناه اصرار ورزد و به دستورات دین اهمیت ندهد، و از حساب و عقاب الهی هم باکی نداشته باشد، می‌تواند همان کاری انجام دهد که شمر مرتکب شد! امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «چون کسی گناهی مرتکب شود، بر قلبش یک نقطه سیاه نقش می‌بندد؛ پس اگر توبه کرد، پاک می‌شود، و اگر باز گناه کرد آن سیاهی زیاد می‌شود تا این که بر اثر گناه قلب را سیاهی فرامی‌گیرد. در این صورت چنین شخصی هرگز به فلاح و رستگاری نمی‌رسد». [۵۲].

جیره خواران

امام حسین علیه‌السلام در مقابل لشکر عمر سعد دوبار خطبه خواند: در مرتبه‌ی اول فرمود: «ای مردم، بگویید من چه کسی هستم، سپس به خود آید و خویشان را ملامت کنید و ببینید آیا قتل و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من [صفحه ۱۲۰] فرزند کسی نیستم که پیش از همه‌ی مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه، رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ به خدا سوگند، در همه‌ی دنیا و در میان شما و دیگران، پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد، وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته‌ام که در مقابل خون وی مرا به قتل رسانید؟ یا مال کسی را گرفته‌ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته‌ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟ پس یکی از لشکریان ابن سعد (قیس بن اشعث) گفت: ای حسین! با یزید بیعت کن تا راحت شوی. حضرت فرمود: «لا، والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل، و لا افر منهم فرار العبید»؛ نه، به خدا سوگند که نه دست ذلت در دست آنان می‌گزارم، و نه مانند بردگان از صحنه‌ی جنگ و از برابر دشمن می‌گریزم. [۵۳]. در خطبه دوم نیز امام علیه‌السلام پس از این که اشاره‌ای به سرگذشت جدش پیغمبر صلی الله علیه و اله و پدرش علی علیه‌السلام، و داستان شهادت عمویش حمزه و فداکاری‌های آنها در راه دین نمود، سپاه دشمن را مورد خطاب قرار داد که چرا بر قتل و ریختن خون او، پیش قدم شده‌اند؟ آنها در جواب گفتند: ما به خاطر اطاعت امیر عبید الله بن زیاد تو را می‌کشیم!! این سخن جیره‌خواران و مزدوران

است، آنهایی که فقط به دنبال پول و پاداش می‌گردند، اما از عقیده و ایمان و اخلاق و دین اثری در زندگی آنها وجود ندارد. [صفحه ۱۲۱] امام حسین علیه‌السلام از مقام و منزلت خویش در بین آنها می‌پرسد که آیا به یکی از ایشان بدی کرده است؟ آنها نیز اقرار و اعتراف دارند که او مقدسترین افراد، و پدر و مادرش بهترین مردم هستند. ولی چون «امیر» چنین دستور داده آنها نیز مطیع اراده و خواست او می‌باشند! امام به ایشان فرمود: شما چگونه دشمنان خدا را برای کشتن دوستان خدا یاری می‌کنید؟ اما آنها انگشت خود را در گوش می‌گذاشتند تا به غیر از اطاعت فرومایگان چیز دیگری نفهمند؛ و این نه به خاطر دشمنی با پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بود، و نه به خاطر دوستی ابوسفیان و خاندانش، هرگز و هزاران هرگز، بلکه آنها جیره‌خوارانند؛ و اگر دنیا با حسین بود، او را برای نابودی بنی‌امیه و حتی غارت و اسارت خاندان آنها یاری می‌کردند. این شیوه‌ی جیره‌خواران در هر عصر و زمان است، هر کاری که برای آنها سود و نفع داشته باشد انجام می‌دهند، و لا غیر. پس مطیع اوامر «امیر» هستند، اگر چه یزید و ابن‌زیاد باشد؛ و می‌کشند صادق‌امین را، اگر چه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم باشد! [صفحه ۱۲۳]

آغاز اسارت یا شروع مرحله دوم نهضت عاشورا

قربانی زینب

بعد از آن که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، بانوی طف، کنار پیکر شریف برادر ایستاد و به آسمان نگاه کرد و گفت: «اللهم تقبل هذا القلیل من القربان»؛ پرودگارا! این قربانی اندک را از ما بپذیر! [۵۴]. براستی، روح بلند زینب علیها‌السلام از کدام معدن سرچشمه گرفته است. او حقیقت حسین علیه‌السلام و عظمت او نزد پیامبر و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن علیه‌السلام را می‌داند؛ و نیز عظمت دین خدا و اطاعت از او و جلب رضایت حق را می‌داند و لذا قربانی خود را قلیل معرفی [صفحه ۱۲۴] می‌کند. آری، زینب علیها‌السلام عظمت حسین علیه‌السلام را می‌شناخت، بلکه در وجود او جدش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را جلوه‌گر می‌دید. اما، بنی‌امیه می‌خواستند اسلام را نابود کنند، لذا از اهل بیت، حسین علیه‌السلام قربانی اسلام شد تا دین اسلام زنده بماند. بانوی کربلا، به درگاه خدا می‌نالد و عرض می‌کند که این قربانی اندک را قبول فرماید؛ زیرا او چیزی را در راه اطاعت خدا بزرگ و زیاد نمی‌بیند، حتی اگر آن چیز، شهادت برادرش و کشته شدن فرزندانش و نیز به اسیری از این شهر به آن شهر رفتن، باشد، باز هم در نظرش کم است. آری، همان طور که ابراهیم علیه‌السلام برای امثال امر خدا اقدام به ذبح فرزندش نمود، و اسماعیل علیه‌السلام برای اطاعت از امر الهی تن به کشته شدن داد؛ زینب علیها‌السلام نیز تسلیم قضای الهی شده و به آن رضایت داد. و آنچه که در این راه قربانی کرد به نظرش زیاد و بزرگ جلوه نکرد.

مقام اهل بیت

اشاره

ابن‌سعد همراه سپاهیان، ظهر روز یازدهم محرم، در حالی که زنان، دختران و کنیزان امام حسین علیه‌السلام و بعضی از زنان اصحاب که مردان آنها در رکاب حسین علیه‌السلام شهید شده بودند، حرکت کرد. تعداد اسیران این گونه بود: ده نفر زن، امام زین العابدین علیه‌السلام و پسرش امام باقر علیه‌السلام که در آن زمان چهار سال و چند ماه داشت، و سه نفر از فرزندان امام حسن علیه‌السلام به نامهای: حسن مثنی، زید و، و عمرو. [صفحه ۱۲۵] بانوان اسیر از سپاه عمر سعد خواستند که آنها را از قتلگاه عبور دهند؛ وقتی چشم آنها به بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام افتاد، ناله و گریه شدیدی سر دادند، به صورتشان لطمه زدند، و حال امام سجاد علیه‌السلام منقلب شد به طوری که نزدیک بود مرغ روح از تن او پرواز کند. لذا حضرت زینب علیها‌السلام رو به آن حضرت

کرد و گفت: «ای برادر زاده! تو را چه شده که با جان خود بازی می‌کنی! ای یادگار جد و پدر و برادرم... به زودی زمین کربلا به واسطه‌ی قبر پدرت سید الشهدا علیه السلام صاحب علامت و آثاری خواهد شد که هزاران سال از مرور روزها و شبها محو و نابود نخواهد شد، و هر قدر هم که حکام جور و ستمگران روزگار و اهل بیداد و ضلالت درصدد اضمحلال آن برآیند، عظمت صاحب قبر، و جلالت و علو مقام و منزلت آن بیشتر، و شوکت و بزرگواری و مجد و رفعت و تأثیر روح قوی و عظمت شخصیت آن زیاد خواهد شد». زمانی که امام علیه‌السلام برای پدرش رقت قلب پیدا کرد، شبیه حالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله بود هنگامی که بر مرگ پسرش ابراهیم گریه کرد، به طوری که یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: این مهربانی را خدا در قلب فرزندان آدم قرار داده است. همانا خدا به بندگانی که رحمت می‌ورزند و مهربانند، مهربان است. پس چشم اشک می‌ریزد و دل محزون است، اما جز به آنچه خدا خشنود است لب نمی‌گشاید. خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و اله خاندان نبوت و رحمت هستند، و از روی رحمت محزون و از باب مهربانی و رقت، می‌گریند؛ اما آنچه که باعث [صفحه ۱۲۶] خشم و سخط خداست نمی‌گویند، بلکه به قضای الهی راضی و نسبت به مشیت و اراده‌ی او تسلیم می‌باشند. در یکی از مناجات‌های امام سجاد علیه‌السلام آمده است: «پروردگارا! آنچه را از حکم تو دشوار می‌پنداریم بر ما آسان کن، و گردن نهادن به آنچه از مشیت تو بر ما وارد آوردی را به ما ملهم ساز، تا تأخیر آنچه را تعجیل فرمودی و تعجیل آنچه را به تأخیر افکندی دوست نداریم، و آنچه محبوب تو است، ناپسند ندانیم، و آنچه تو نمی‌پسندی برنگزینیم. و کار ما را به آنچه فرجامش پسندیده‌تر و مآلش بهتر است پایان بخش». [۵۵]. بنابراین، زینب علیها‌السلام به این حسن عاقبت و راه با عظمت خوشحال بود، و در نتیجه، مشکلات اسارت را فراموش کرد. و نیز می‌دانیم که قریش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را تکذیب کرده و آن بزرگوار را مورد آزار و اذیب قرار می‌دادند. به هر وسیله‌ی ممکن جلوی تبلیغ او را می‌گرفتند، گاهی به عنوان استهزا، سنگریزه به طرف آن حضرت می‌ریختند، گاه خار و هیزم بر سر راهش قرار می‌دادند تا پای مبارکش آزار ببیند، به وقت نماز خواندن، او را آزار می‌دادند؛ یارانش را تا سر حد مرگ شکنجه می‌دادند، و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و اله نمی‌توانست از خود و یارانش دفاع کند. با این همه، به یاران دین خدا می‌فرمود: «به زودی شما سرزمین اشراف و گردنکشان را صاحب خواهید شد و مال و ثروت آنها به دست شما می‌افتند و...» [صفحه ۱۲۷] بانوی قهرمان کربلا، در حالی که اسیر بود، و مردانش با بدن‌های بی سر روی زمین افتاده بودند، گفت: آینده و عظمت، از آن ما و مردان ما است، آثار ما جاوید و زنده خواهد بود، آرامگاه‌های ما شکوه و جلالت پیدا می‌کند، و دوستی‌ها و دلها مخصوص ما خواهد بود. او یزید را در حالی که بر تخت خود نشسته بود و خود نیز به عنوان یک اسیر در مقابلش ایستاده بود، به این حقیقت متوجه نمود که: «مکر خود را به کار گیر، و کوشش خود را انجام ده، ولی به خدا سوگند، نمی‌توانی یاد ما را از میان مردم محو و نابود کنی، و نور وحی را نمی‌توانی از بین ببری». پیش‌گویی زینب علیها‌السلام درست درآمد: پیروان و دوستدارانشان میلیون‌ها نفر شدند، تعالیم آنها، صدها سال در مجامع علمی - فرهنگی و مدارس و دانشگاه‌ها تدریس شده و می‌شود، و فضایل و مناقب آنها، شب و روز در بالای منبرها گفته می‌شود، و قبرهای آنها مانند پرچم‌های بالای کوهها است، از دوردست‌ترین نقاط جهان مردم برای زیارت آنها می‌شتابند. آری، اگر همه‌ی انس و جن با بنی‌امیه و بنی‌عباس همدست شوند، نمی‌توانند یاد و ذکر اهل بیت علیهم‌السلام، را از صفحه‌ی زندگی مسلمانان محو کنند؛ مگر زمانی که نور الهی و اسم شریف محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله را محو کنند! و مسلم است که خداوند هم نور خود را به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و اله و اهل بیتش به کمال و تمام می‌رساند و هیچ‌گاه این نور خاموش نمی‌شود، اگر چه مشرکان نخواهند. [صفحه ۱۲۸]

برخی از شهرهای کوفه تا دمشق

کاروان اسرا، از شهرهای بسیاری عبور کردند که در این جا اشاره‌ای به آن شهرها می‌کنیم:

تکریت

در کتاب «منتخب» آمده است که عیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و شیبث بن ربیع و عمرو بن حجاج را خواند و هزار سوار در اختیارشان گذاشت، و دستور داد تا اسرا و سرهای شهیدان را به شام برسانند. ابومخنف گوید: در بین راه به شهر «تکریت» رسیدند. در آن جا چند تن از یهودیان زندگی می‌کردند، وقتی اسیران را به آن شهر وارد کردند، کشیشان در کلیساها جمع شدند، و ناقوس‌ها را به نشانه‌ی عزای حسین علیه السلام به صدا درآوردند، و گفتند: ما از مردمی که پسر دختر پیامبرشان را بکشند؛ بیزاریم. این حرکت، چنان اثری داشت که سپاه بنی‌امیه جرأت نکردند وارد شهر شوند و شب را در بیابان سپری کردند. به همین ترتیب، لشگر ابن‌زیاد از هر دیری و کلیسایی که می‌گذشتند و یا به هر شهری از شهرهای یهودیان که وارد می‌شدند، با تنفر و اعلام انزجار مردم مواجه می‌شدند!

لینا

وقتی به شهر «لینا» وارد شدند، آن شهر آباد و پرجمعیت بود، مرد و زن، پیر و جوان آن شهر بیرون آمده و بر سرها نگاه کردند، و بر حسین و جد و پدرش درود فرستادند، و امویان و پیروانشان را لعن و نفرین کردند و گفتند: ای قاتلان فرزندان پیامبران! از شهر ما خارج شوید. [صفحه ۱۲۹]

جهینه

خواستند داخل شهر «جهینه» شوند، که خبر رسید مردم شهر (که از دو طایفه‌ی اوس و خزرج بودند) اجتماع کرده و هم پیمان شده‌اند با لشگر ابن‌زیاد بجنگند، لذا از ترس وارد شهر نشدند و از همان جا باز گشتند.

معره النعمان

آمدند تا رسیدند به «معره النعمان». مردم آن جا از ایشان استقبال کردند و درهای خانه خود را به روی آنها گشودند، و خوردنی و آشامیدنی برایشان آوردند! «معره» همان شهر شاعر مشهور «ابوالعلاء» است، آن شاعری که سروده است: آلیس قریشکم قتلت حسینا و صار علی خلافتکم یزید آیا شما قریشیان نبودید که حسین را کشتید و یزید را برای خلافت خود برگزیدید! و نیز گفته است: و علی الافق من دماء الشهیدی ن علی و نجله شاهدان و هنوز بر پیشانی افق، نشانه‌ی خون دو شهید یعنی علی و حسین علیه السلام باقی است و شاهد و گواه جنایت شما است! [۵۶].

کفر طاب

سپس به طرف شهر «کفر طاب» که یک قلعه‌ی کوچک بود، رفتند. اما اهل آن شهر درها به روی آنها بستند. لشگر از مردم [صفحه ۱۳۰] شهر آب طلب کردند، ولی اهالی آن جا گفتند: به خدا سوگند، یک قطره‌ی آب هم به شما نمی‌دهیم، چون شما آب را از حسین علیه السلام و یارانش دریغ کردید!

حمص

چون به شهر «حمص» وارد شدند، مردم بیرون آمدند و جلوی آنها را گرفتند و گفتند: آیا بعد از ایمان، کافر و بعد از هدایت، گمراه شده‌اید؟ بعد به آنها حمله کردند و به وسیله سنگ بیست و شش سواره از سپاه کفر را به درک واصل کردند!

بعلبک

در کتاب «الدمعة الساکبه» آمده است: چون سپاه شرک داخل «بعلبک» شد، و زنان و کودکان اسیر نیز همراهشان بود، پرچمهای شادی برافراشتند، دف زدند و بوقها نواختند، و برای لشگر کفر و شرک، غذا و آشامیدنی و حلوا آوردند!! [صفحه ۱۳۱]

خطبه‌های زینب در کوفه و شام

ظلم به اهل بیت

به امام حسین علیه‌السلام گفتند: یابن رسول الله! چگونه صبح کردی؟ فرمود: «ما اهل بیت در بین قوم خویش، شب را به صبح آوردیم در حالی که مثل قوم بنی اسرائیل در میان آل فرعون، فرزندانمان را می‌کشند و زنانمان را زنده رها می‌کنند. صبح کردم در حالی که بهترین افراد بشر بعد از محمد صلی الله علیه و اله بالای منابر لعن و نفرین می‌شوند و به دشمنان ما، مال و شرف (دنیوی) بخشیده و دوستان ما را تحقیر می‌کنند و حقتان را ضایع می‌نمایند؛ و البته مؤمنان همیشه در رنج و سختی هستند! شب را به صبح رساندم در حالی که عجم (حکومت و سلطنت) را حق عرب می‌داند چه این که محمد صلی الله علیه و اله از عرب بوده است، و نیز عرب هم حقی را برای قریش قائلند؛ زیرا محمد صلی الله علیه و اله از این قبیله مبعوث شده بود، اما هیچ کس حق ما را نشناخته و خلافت را حق ما اهل بیت نمی‌داند». در زمانی که غیر عرب، با بودن عرب از آن جهت که آنها به پیامبر صلی الله علیه و اله نزدیکترند، برای حکومت و خلافت سبقت و پیشی [صفحه ۱۳۲] نمی‌گرفتند، و نیز عرب با بودن قریش از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و اله از آن قبیله بود، طرف خلافت نمی‌رفتند؛ پس به طور حتم، این منطق حکم می‌کند که قریش هم با بودن اهل بیت که نزدیکترین افراد قریش به رسول خدا صلی الله علیه و اله و مستحق‌ترین آنها به خلافت بودند، نزدیک خلافت نمی‌رفتند! و امرشان را شنیده و اطاعت می‌کردند. این است عقیده‌ی شیعه درباره‌ی اهل بیت عصمت و طهارت. این عقیده - چنانکه ملاحظه می‌کنید - نتیجه‌ی طبیعی منطق کسانی است که منکر حق اهل بیت هستند! و نیز مدلول قهری دلیل کسانی است که برای استدلال خود بر آن تکیه زده‌اند. به همین خاطر است که بارها به ثبوت این حق برای اهل بیت ناخودآگاه اعتراف کرده‌اند.

عذر بدتر از گناه

راغب اصفهانی می‌نویسد: «عمر» و «ابن عباس» در مسیری می‌رفتند. ابن عباس آیه‌ای از قرآن درباره‌ی علی علیه‌السلام قرائت کرد، عمر گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! البته، علی برای خلافت از من و ابوبکر شایسته‌تر بود! ابن عباس گفت: ای خلیفه! چگونه این سخن را می‌گویی در حالی که تو و رفیق (ابوبکر) برای خلافت خیز برداشته و بر ما سبقت گرفتید؟! عمر گفت: به خدا سوگند، این کار را ما از روی عداوت و دشمنی انجام ندادیم! ولی او را برای امر خلافت کوچک دیدیم!! و بیم آن داشتیم که عرب و قریش تن به خلافت او نداده و وی را تنها گزارند! ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله علی را به جانشینی خود منصوب کرد و او را کوچک نشمرد، تو و رفیق چگونه او را [صفحه ۱۳۳] کوچک شمردید؟! پس عمر گفت: از روی ناچاری! به خدا سوگند، ما دو نفر بر هیچ امری بدون علی تصمیم نمی‌گیریم، و نیز هیچ کاری را بدون اجازه او انجام نمی‌دهیم. [۵۷]. این امر طبیعی است که عمر در صدد عذرخواهی و توجیه برآید، او پس از آن که تصریح می‌کند: «علی از من و ابوبکر به خلافت و رهبری

شایسته‌تر است!» به توجیه متوسل می‌شود. ولی این خلافت چه مصیبت‌هایی را برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که تا روز قیامت هم ادامه دارد، مخصوصاً به خاطر این خلافت چه مصیبتی که بر اهل بیت وارد آمد. اگر این وسوسه و شهوت خلافت نبود، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در بین قوم خود مانند بنی اسرائیل در بین فرعونیان نبودند، و همچنین داستان عثمان و ماجرای جمل و صفین و نهروان و واقعه‌ی حری و مانند آن به وجود نمی‌آمد. گاهی ممکن است این مصیبت‌هایی که به سر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرازیر شد را به حساب شیخین نیاورند، و بگویند هدف آنها هنگامی که بر ضد علی علیه‌السلام حکومت را به دست گرفتند، به وجود آمدن این مصایب نبوده است، بلکه این همه مصایب، نتیجه‌ی طبیعی خلافت آن دو است، و آنها این تدبیر را از ترس فتنه و آشوب و عدم اجتماع مردم عرب و قریش برای پذیرش حکومت علی انجام دادند! چنانچه عمر هم چنین سخنی گفت. [صفحه ۱۳۴]

فاطمه، مدافع حریم ولایت

اما حضرت زهرا علیهاالسلام این پندار را با خطبه‌ی مشهور خود در حضور خلیفه اول و اصحاب، در «مسجد النبی» باطل کرد و فرمود: «به گمان خود، خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما بدانید که در فتنه افتادید و آنچه کشتید بر باد دادید، همانا دوزخ جای کافران است». فاطمه علیهاالسلام با این بیان به ایشان فهماند که فتنه و شکاف بین امت مسلمان از آن روزی شروع شد که آنها به خلافت علی پشت کرده و خودشان رهبری را عهده‌دار شدند! چنانکه حضرت زهرا علیهاالسلام آنان را متوجه دوران جاهلیت خودشان کرد و یادآور شد که در سایه‌ی فضل و عنایت پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و جهاد همسرش علی علیه‌السلام از جاهلیت نجات یافتند. سپس به مقایسه و موازنه‌ی بین همسرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آنان پرداخت و فرمود: «علی علیه‌السلام راه خدا و بیان احکام دین خدا، تلاشی پی‌گیر کرد، او از مقربان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید اولیای الهی بود، همیشه برای نصیحت و ارشاد امت، کمر همت بسته بود، در صورتی که شما سرگرم عیش و نوش و راحت طلبی بودید و انتظار داشتید مشکلات به وسیله‌ی ما حل و فصل شود، و اخبار توسط ما آشکار شود؛ مهمان را نمی‌پذیرفتید، و هنگام نبرد فرار می‌کردید. آن زمانی نیز که خداوند پیامبرش را برگزید، شما دشمنی منافقانه‌ی خود را آشکار کردید... شیطان شما را به سوی خود خواند، و شما هم اجابتش کردید. شما عزت شیطان را ملاحظه نمودید، اما او شما را سبک و بی‌ارزش کرد». از این رو، زهرای مرضیه علیهاالسلام اولین کسی بود که موازنه و مقایسه [صفحه ۱۳۵] بین اهل بیت و دیگران را پایه‌گذاری کرد، و اولین کسی بود که آشکارا مردم را به ولایت و وجوب اطاعت و متابعت از اهل بیت، دعوت نمود. همچنین او کسی بود که نفاق و دورویی کسانی که خلافت علی علیه‌السلام بعد از پدرش را غصب کردند آشکارا اعلان نمود. [۵۸]. فاطمه علیهاالسلام بعد از ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده، دو خطبه خواند: یکی در مسجد جامع، در حضور مهاجرین و انصار، که در آن جمع ابوبکر و عمر نیز حاضر بودند؛ و خطبه دوم را در خانه‌اش، هنگامی که زنان مدینه در بالین و بستر بیماری که منجر به مرگ زهرا علیهاالسلام گشت، جمع شده بودند ایراد فرمود. سخنان زهرا علیهاالسلام در هر دو خطبه بر پایه‌ی احقاق حق علی علیه‌السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استوار بود، و این که، کسانی که باعث شدند بین علی و خلافت جدایی بیفتد به عهد و میثاق خود خیانت کرده و با آن کسانی که خداوند امر به وصل ایشان داده است جدایی ایجاد کردند.

فدک، وسیله‌ای برای احقاق حق

مطالبه کردن فدک، وسیله‌ای بود برای رسیدن به این هدف (و آن اثبات و تقویت ولایت و خلافت علی علیه‌السلام بود). و گرنه فاطمه علیهاالسلام به فدک و مانند آن نیازی نداشت؛ زیرا دنیا و هر آنچه در اوست در نظر [صفحه ۱۳۶] آل محمد صلی الله علیه و آله

اله ناچیز و بی‌ارزش بوده است. فاطمه علیهاالسلام قبل از مخاصمت و به محاکمه کشیدن خلیفه، شخصیت او را کاملاً می‌شناسد، چون پدرش آنچه را بعد از خود، به فاطمه و شوهرش و فرزندان‌ش واقع می‌شد از پیش خبر داده بود! و خود زهرا علیهاالسلام نیز در آخر خطبه فدکیه‌اش به این علم و آگاهی تصریح فرموده است: «من آنچه را باید بگویم گفتم، با این که به خوبی می‌دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته و عهدشکنی قلب و دل شما را فرا گرفته است». پس فاطمه، فدک را برای فدک نمی‌خواست، بلکه فدک را برای ولایت و محکم کردن پایه حق علی علیه‌السلام در رابطه با خلافت و جانشینی مطالبه می‌کرد. او می‌خواست به تمام مردم بفهماند که این حق، رکنی از ارکان اسلام است، ولی این مسأله خیلی برایش مهم نبود که شوهرش در آینده به خلافت برسد یا نه، بلکه مهم این است که این حق شناخته شده و هر کس که به خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و اله ایمان دارد به ولایت و حق علی نیز باید ایمان داشته باشد». خطبه‌ی دوم زهرا علیهاالسلام در حضور زنان مهاجر و انصار بود، آن حضرت فرمودند: «بخدا سوگند، شب را به صبح رساندم در حالی که دنیای شما را دوست ندارم و از مردان شما بیزارم، چه بد و زشت است عذاب و سخط خداوند، که آنان به خاطر غضب خلافت برای خویش پیش فرستادند و به عذاب همیشگی گرفتار شدند. نفرین بر این مکاران و دور باشند از رحمت خدا این ستمکاران. به خدا علی را نپسندیدند، چون سوزش تیغ و تیزی شمشیر او را چشیدند، و [صفحه ۱۳۷] بی‌اعتنایی او به مرگ در بستر و پایداری او را دیدند، و مشاهده کردند که با دشمنان خدا نمی‌سازد. و به خدا سوگند، اگر خلافت را به دست با کفایت علی سپرده بودند، هر کس که از راه راست منحرف می‌شد، علی او را برگردانده و هدایتش می‌نمود».

خطبه زینب در کوفه

دختر فاطمه علیهاالسلام حضرت زینب علیهاالسلام نیز بعد از ماجرای کربلا در سه جا سخنرانی کرد: اول، هنگامی بود که اهل بیت وارد شهر کوفه شدند، و زنان و مردان کوفی (بعد از مدتی) با گریه و شیون از ایشان استقبال کردند؛ ناگاه بدون مقدمه خطبه‌ای غرا خواند و چنین فرمود: «سپاس و ستایش خاص خداست، و درود بر پدرم محمد و بر خاندان پاک و برگزیده‌اش باد». ای مردم کوفه! ای مردمان دغل‌پیشه و فریب‌کار و بی‌حمیت و حيله‌گر! آیا می‌گریید؟ اشکتان خشک نشود، و ناله‌هایتان پایان نپذیرد! براستی که حکایت شما حکایت آن زنی است که رشته‌ی خود را پس از این که محکم بافته بود (پنبه می‌کرد و) باز می‌نمود، شما سوگندهاتان را دستاویز فساد قرار داده‌اید! شما چه دارید جز لاف زدن و فریب دادن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن‌چین! یا همانند سبزه و گیاهی که بر فراز سرگین روید، و یا همچون نقره‌ای که روی قبر را بدان اندود کرده باشند (ظاهری زیبا و فریبنده و باطنی بدبو و گندیده)! براستی که بدتوشته‌ای برای خود پیش فرستادید که خشم خدا بر شما است و در عذاب [صفحه ۱۳۸] جاویدان هستید! ای مردم! آیا بر مصیبت‌ها گریه و زاری می‌کنید؟! به خدا سوگند که به گریه کردن سزاوارترید، فراوان گریه کنید و اندک بخندید؛ زیرا که شما دامن خود را به ننگی عجیب آلوده کردید که هیچ‌گاه پاک‌شدنی نیست، و عیبی را مرتکب شدید که چاره و علاجی نداشته و به هیچ‌آبی شستشو نمی‌شود، و چگونه پاک و شستشو شود در حالی که شما ریشه‌ی جان خاتم پیغمبران و نوباوه‌ی عزیز او را کشتید. شما کسی را کشتید که دلیل و چراغ راه هدایت شما، پناهگاه نیکوکارانتان، مرهم زخم‌هایتان و سید جوانان بهشت بود، ای مردم! بدانید که چه گناه بزرگی را مرتکب شدید و چه وزر و وبالی گریبان‌گیرتان شده است. پس بدا به حال شما، سرنگون گردید و زیر و رو شوید و از رحمت خدا دور باشید و مأیوس و محروم گردید، و دستهای شما قطع شود، و در پیش آمده‌های خود زیان کار شوید، و به غضب خدا و رسولش گرفتار گردید، و به خواری و درماندگی و بیچارگی و دست‌تنگی دچار شوید. ای مردم کوفه! وای بر شما، آیا می‌دانید چه دلی از پیغمبر خراشیدید؟ و چه جگری را از او شکافتید؟ و چه خونی از او ریختید و چه حرمتی از او بردید؟ در حقیقت کار بسیار عجیبی مرتکب شدید، چنان

کاری که نزدیک بود آسمان‌ها به واسطه‌ی آن از هم بشکافد، و [صفحه ۱۳۹] زمین از هم پاره پاره گردد، و کوه‌ها از هم بپاشند! [۵۹]. مصیبتی بس دشوار و بزرگ و بد و کج و پیچیده و شوم که راه چاره در آن بسته، و در عظمت به پری آسمان و زمین است. آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون ببارد! و برآستی که عذاب آخرت خوار کننده‌تر خواهد بود و یاری نخواهید شد. و این مهلت و تأخیر در کیفر الهی شما را خیره نکند، که خدای عز و جل در انتقام عجله نمی‌کند و ترسی از فوت و از دست رفتن انتقام خون ندارد! و حتما پروردگار در کمینگاه شما است! اگر کسی در دو خطبه مادر و دختر تأمل و دقت کند، در همان ابتدا متوجه می‌شود که بین این دو خطبه وجه تشابهی وجود دارد؛ هر دو خطبه از یک معدن و گنجینه‌ی واحد صادر شده‌اند، و نیز به سوی یک هدف در حرکتند، و آن دعوت به اهل بیت و نشر فضایل و محاسن آنها، و گفتن معایب و کارهای ننگین دشمنان ایشان می‌باشد؛ و این که بفهمانند اسلام در حقیقت، فقط گفتن شهادت و انجام دادن واجبات از قبیل نماز و روزه و مانند آن نمی‌باشد، بلکه یک مسلمان اول و قبل از هر چیزی باید هر آنچه را که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله آورده است تصدیق نماید؛ و از جمله اموری که حضرت واجب نموده است و تصدیق و ایمان به آن ضروری است بنابر حدیث شریف «ثقلین» [صفحه ۱۴۰] قرآن و عترت است. اما اکثر مسلمین بعد از پیامبرشان قرآن را رها کرده و عترتش را ضایع نمودند. علامه شیخ محمد رضا مظفر در جزء سوم کتاب «دلایل الصدق» می‌نویسد: «من نمی‌دانم که امت پیغمبر صلی الله علیه و اله کی به عترتش تمسک کردند؟ آیا در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمسک کردند؟ یا در زمان سایر امامان پاک و مطهر علیه‌السلام؟ (آن نامردمان،) دشمنی و بغض و کینه عترت را به دل گرفته و آن داعیان دین را به نسبت‌های ناروا بلکه بی‌دینی متهم کردند، و در بصره و شام و کوفه با آنها جنگ کردند و زناشان را دشنام دادند.» ناگفته پیداست که حضرت زینب علیهاالسلام در آن هنگام که به کوفیان فرمود: «آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید» موقعیت کسانی که به اهل بیت ظلم کردند، و به ظلم و ظالم رضایت داشتند و آنها را یاری نمودند، را مشخص کرد. سرنی در کربلا می‌ماند، اگر زینب نبود کربلا در کربلا می‌ماند، اگر زینب نبود چهره‌ی سرخ حقیقت بود از آن طوفان رنگ پست ابری از ریا می‌ماند، اگر زینب نبود

خطبه زینب در مجلس ابن زیاد

دومین جایی که حضرت زینب علیهاالسلام خطبه خواند، زمانی بود که به مجلس ابن‌زیاد داخل شد، و آن ملعون به حضرت گفت: خدا را شکر [صفحه ۱۴۱] که شما را رسوا کرد! حضرت فرمود: «حمد خدای را که ما را به واسطه‌ی محمد صلی الله علیه و اله گرامی و بزرگ داشت، و ما را پاک و مطهر ساخت، جز این نیست که فاسق رسوا می‌شود، و فاجر دروغ می‌گوید، و آنها غیر از ما باشند». آری، ای دختر امیرالمؤمنین، شما نوری هستید که از ذات الهی متجلی شده است، و شما محل نگهداری اسرار و امانت الهی هستید، و طهارت و پاکی شما از رسول خدا منبعث و سرچشمه گرفته است، و وارثان علم و اخلاق و مجد و شرف و حکمت و سلطنت او هستید. سپس ابن‌زیاد گفت: آنچه را که خداوند با اهل بیت انجام داد چگونه دیدی؟ حضرت فرمود: «ما رأیت الا جمیلا؛ به غیر از زیبایی ندیدم». و در ادامه فرمود: «اینان (آل پیغمبر) قومی هستند که خداوند بر ایشان شهادت را مقرر فرموده است و آنها به سوی جایگاه و خوابگاه ابدی خود شتافتند. ولی به همین زودی خداوند تو و ایشان را به هم برای حساب جمع می‌کند، در آن هنگام بنگر که رستگاری از آن کیست؟ ای پسر مرجانه، مادرت به عزایت بنشیند». آری، او دختر علی است، زن اسیری که حاکم غالب و ستمگر را تحقیر می‌کند و هیچ ترسی از او ندارد، و از مرگ نمی‌هراسد، و کسی که از مرگ ترسد پیش احدی خاضع و تسلیم نشده و از هیچ کس جز خدا نمی‌هراسد. [صفحه ۱۴۲]

خطبه زینب در شام و مجلس یزید

سومین جایی که زینب علیهاالسلام خطبه خواند زمانی بود که به مجلس یزید وارد شد، و شنید که او این ابیات را می‌خواند: لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لأهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا: یا یزید! لا تشل یعنی: ای کاش پدران و اجداد من که در جنگ بدر شرکت داشتند، می‌بودند و می‌دیدند که «قبیله‌ی خزرج» چگونه از شمشیرها و نیزه‌های ما به ناله و فریاد آمدند؟ آن وقت از خوشحالی و سرور، هلله می‌کردند و می‌درخشیدند و می‌گفتند: ای یزید، دستت درد نکند! حضرت زینب علیهاالسلام در آن هنگام فرمود: «حمد و سپاس خدایی را سزااست که پروردگار و آفریدگار عالمیان است، و سلام و صلوات بر رسول او و آل پاکش. خدای متعال راست فرمود: «سرانجام و عاقبت آنان که بدی کردند نتیجه‌ی بدتری است که دوزخ و عذاب است، همان طور که تکذیب کردند آیات خدا را و به آن استهزا می‌نمودند». [۶۰]. ای یزید! تو گمان می‌کنی که اقطار زمین و اطراف آسمان را بر ما تنگ گرفته‌ای و ما را مانند اسیران از شهری به شهر دیگر می‌کشانی و به این حالت، ذلت ما را تصور می‌کنی و از خواری ما نزد خدا برای خود قرب و منزلتی فراهم خواهی کرد، و می‌پنداری به تو از خدای [صفحه ۱۴۳] متعال به خاطر این عمل کرامتی خواهد رسید، و این رفتار تو باعث بزرگی مقامت نزد خدا خواهد شد که از این کردار شوم باد به دماغ انداخته و بر تکبر خود می‌افزایی، و بر خودبینی خود می‌بالی، و به پشت سر خود نگاه می‌کنی که از آن به این مقام رسیدی و اکنون خود را شادمان و مسرور می‌داری، که دنیا را برای خودت استوار می‌بینی و امور را جهت خودت پشت سر هم و منظم می‌انگاری؛ در صورتی که ملک و سلطنت ما را برای خود مصفا می‌شماری! ای یزید، آرام باش و آهسته برو، مگر فراموش کردی خدای را که به پیغمبر صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «باید گمان نکنند کسانی که کافر شدند، و ما به آنها مهلت می‌دهیم و زود به حسابشان نمی‌رسیم، به نفع آنهاست، بلکه مهلت برای آن است که آنان بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب ذلیل کننده و سوزنده در پیش است و گرفتار خواهند شد!». [۶۱]. ای پسر آزاده شده از قتل، آیا این عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پرده‌نشین سازی و دختران رسول خدا صلی الله علیه و اله را اسیر نموده و شهر به شهر بگردانی و پرده‌ی حرمت آنها را بدرانی، و آنها را در چنگ دشمنان گذاشته از سرزمینی به سرزمین دیگر، چهره‌های آنها را به دور و نزدیک، آشنا و بیگانه بنمایی، در صورتی که برای ایشان از مردان آنها یار و یاور و مددکاری نباشد؟! و چگونه می‌توان چشم امید داشت از کسی که جگر نیکان را خورده و گوشت او از خون شهدا [صفحه ۱۴۴] رویده است، و چگونه کسی که همیشه از روی عداوت و دشمنی و کینه ورزی به ما نگاه کرده در دشمنی ما اهل بیت، خوداری کند؟ سپس بی آن که خود را گناهکار بشماری و این جرم را بزرگ انگاری، می‌گویی: «آن وقت از خوشحالی هلله می‌کردند و می‌گفتند که ای یزید دستت درد نکند؟». و این در حالی است که با چوب خیزران بر دندانهای ابی‌عبدالله سید جوانان اهل بهشت می‌زنی. و چگونه این سخن را نگویی که ریشه‌ی ما را به واسطه ریختن خون ذریه‌ی محمد صلی الله علیه و اله زدی، و ستارگان زمین را که از آل عبدالمطلب بودند به خاک تیره نشانیدی، و اکنون شیوخ و سران خود را ندا می‌زنی و آنها را به شادباش خود می‌خوانی، و گمان می‌کنی که آنان ندای تو را می‌شنوند؛ بدان که به زودی تو بر ایشان وارد شودی و دوست داری که کاش شل و گنگ بودی و نمی‌گفتی آنچه را که گفתי و نمی‌کردی آنچه را کردی، در صورتی که تو را سودی ندهد. بار خدایا، داد ما را بگیر و حق ما را بستان، و از کسانی که در حق ما ستم کردند انتقام بکش و خشم و غضب خودت را شامل کسانی گردان که خونهای ما را ریختند، و نگاهداران و یاران ما را کشتند. ای یزید! به خدا قسم ندریدی مگر پوست تن خودت را، و نبریدی مگر گوشت بدنت را، و به زودی بر رسول خدا وارد خواهی شد در حالی که ریختن خون ذریه‌ی او را به گردن گرفته‌ای، و هتک حرمت او را دربارهی عترت و پاره‌های تن او نموده‌ای در آن جا که خدای متعال پراکندگی ایشان را گردآورده و تفرقه‌ی آنها را جمع کند و حق ایشان را [صفحه ۱۴۵] بستاند، «و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه آنها زندگانند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». [۶۲]. ای یزید! تو را بس است که خدای دادگر تو را داوری کند، و محمد صلی الله علیه و اله دشمن تو باشد و جبرئیل پشتیبان اوست. و زود باشد آنان که با تو دستیار شدند و در این باب برای تو حيله به کار بردند و تو را

بر گردن مسلمانان سوار کردند، بدانند از میان ظالمان بد بدلی را اختیار کردند، و روز رستاخیر، تو و آنها بدانید که چه سرنوشت دردناکی داشته و یکی پس از دیگری بدبخت و بیچاره‌تر و ناتوان و شکست خورده‌تر خواهید بود! و اگر چه من با این مصیبت‌ها که واقع شده گفت و گوی با تو را گران می‌شمارم و تو را کوچکتر از آن می‌دانم که سخنی بگویم، و سرزنش و ملامت تو را بزرگ می‌دارم، و توبیخ تو را بزرگتر می‌شمارم؛ و لیکن چشمهای ما گریان و اشکبار و سینه‌های ما سوزان و غمگسار است. هم اینک بدان و آگاه باش که این سرگذشت‌ها چقدر شگفت‌انگیز و عجیب است! که مردان خدا به دست گروهی شیطان صفت کشته شوند، و دست نحس آنان به خون پاک ما آلوده شود، و دهان‌های پلید ایشان از شیرهای گوشت‌های ما بدوشند و بنوشند. و آن بدنهای پاک و اجساد مطهر را گرگان بیابان دندان بزنند و آن تنهای لطیف را توله‌های کفتار و بچه‌های این درندگان به خاک بیالایند. [صفحه ۱۴۶] ای یزید! اگر تو امروز ما را از روی غلبه و قهر برای خود غنیمت گرفتی، بزودی خواهی دید که زیان و غرامت سنگین آن را پردازی، در حالی که هیچ ذخیره‌ای نمی‌یابی مگر آنچه انجام داده‌ای، و خداوند به بندگان ظلم نمی‌کند؛ و حق آنها را از ستمگران می‌گیرد. پس ما به او شکایت می‌بریم و فقط به او اعتماد می‌کنیم. پس تو هر حيله و مکاری که داری به کار بر، و هر سعی و کوششی که درای به خرج ده؛ ولی بدان به خدای متعال سوگند که تو نام ما را محو نخواهی کرد، وحی ما از بین رفتنی نیست، و این لکه ننگ و عار را از خود نتوان شست و شو داد؛ زیرا که عقل تو بسیار ضعیف و رأی تو فاسد است. روزگار تو جز چند روزی نخواهد بود، و به زودی این جمع تو پراکنده خواهد شد، در همان روزی که منادی حق ندا می‌کند: آگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمان و ستمگران است. آری، سپاس و ستایش خدایی را سزااست که پروردگار عالمیان است. آن خدایی که اول ما را به خوشبختی و سعادت و آموزش خاتمه داد و آخر ما را به شهادت و رحمت به پایان رسانید. از خدا خواستاریم که مزد و پاداش شهدای ما را به حد کمال رساند و بر درجات آنها بیفزاید، و خلافت را برای ما خوب و نیکو گرداند؛ زیرا او خداوند آمرزنده و دوستدار بندگان است. و خدا ما را کافی است، و خوب و کیل و عهده‌دار کار ما است.»

بررسی خطبه

خوب است که بعضی از این کلمات پر مغز حضرت زینب علیهاالسلام را [صفحه ۱۴۷] تحلیل کرده و به بیان اسراری که در آنها وجود دارد، پردازیم؛ زیرا خوف آن دارم که ارزش حقیقی و معنای صحیح این خطبه معلوم نگردد. من دقت بسیاری کردم تا آنچه را که زینب علیهاالسلام بیان کرده و شعار خود قرار می‌داد را ترسیم نمایم، و نیز در معنی و مفهوم این سخنان فصیح و قاطع که برنده‌تر از شمشیر و تیزتر از نوک نیزه‌هاست، تأمل و تفکر تمام کردم. سوگند می‌خورم که گاهی صحنه ترسناک شهادت و اسارت، و قرار گرفتن زنان و اطفال اسیر در مقابل یزید ملعون، و نیز تمامی این دردها و محنت‌ها را فراموش کرده‌ام. و فقط صدای آتشین و کوبنده‌ی زینب علیهاالسلام را می‌شنوم که با کمال شجاعت، یزید طغیانگر را لعن و نفرین، و خوار و ذلیل می‌سازد و با این کار خویش سینه‌های سوزان و تفتیده‌ی مؤمنین را شفا و شادی می‌بخشد؛ آری، گاهی شده همه‌ی اینها را فراموش کرده و متوجه نبوده‌ام. اما این جملات زینب علیهاالسلام همیشه در نظرم هست و هیچ گاه فراموش نمی‌کنم که فرمود: «ای پسر آزادشدگان، وای پسر زنی که جگر مردان برگریده و پاک را بلعید و گوشت و پوستش از خون شهیدان روید...» و نیز فرمود: «ای یزید! ندریدی مگر پوست تن خودت را، و نبریدی مگر گوشت بدنت را». و آن جا که فرمود: «من تو را کوچکتر از آن می‌دانم که با تو هم سخن شوم، اما چه کنم که ملامت و رسوا کردن تو را وظیفه خود می‌دانم.» [صفحه ۱۴۸] و نیز فرمود: «رأی و عقل تو فاسد است، روزگار تو چند روزی بیش نخواهد بود، و بزودی این جمع تو پراکنده خواهد شد... آگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمان و ستمگران است». یعنی لعنت خدا، بر یزید و پدران او، و به کسی که برای او و اجدادش وسیله‌ی حکومت و تسلط بر مردم را فراهم کرد! توجه کن که این سخنان و خطبه‌های حضرت زینب علیهاالسلام سخنان برخاسته از درد و حزن سینه‌ی مجروح نبوده

است، و این روحی که در چنان جو فاسدی در برابر یزید، خطبه می‌خواند به ارواح ما انسان‌ها که فرزندان و ساکنان زمین هستیم، شباهتی ندارد! روح زینب علیهاالسلام روح الهی است که غیر از خداوند زمین و آسمان را نمی‌بیند. اگر زینب علیهاالسلام مانند سایر زنان اهل زمین بود، و دارای روح بلند و الهی نبود، هرگز جز گریه و زاری توان دیگری نداشت؛ ولی زینب علیهاالسلام در خانه‌ای رشد و نمو کرد که ریشه و اساسش را محمد صلی الله علیه و اله بنایش را علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام تشکیل داده‌اند و بانی این بنای مقدس، خداوند واحد و احد است. آری، هر عمل از اعمال اهل بیت و هر کلمه از کلمات ایشان، بهترین شاهد است بر این که آنها چون سخنی بگویند به زبان وحی گویند و چون کاری انجام دهند برای خداوند و با عنایات او انجام می‌دهند.

چرا یزید در مقابل خطبه زینب سکوت کرد؟

گاهی سؤال می‌شود: چرا یزید بر مذمت و توبیخ و تهدید و وعده‌ی عذاب و لعن بر خود و پدران‌ش سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت؟ و [صفحه ۱۴۹] چرا با وجودی که حاکم بود و حکومتش سیطره داشت حضرت را ساکت نکرد و دستور به قتل و یا خارج نمودن او از مجلس را صادر نکرد؟ در جواب می‌گوییم: یزید از این بابت که زینب علیهاالسلام یک زن است و نسبت به زن باید با رفق و مدارا و لطف عمل نمود، سکوت نکرد، هرگز؛ هرگز چیزی یزید را از انجام نیات شوم و پلیدش باز نمی‌داشت. چگونه باز می‌داشت در حالی که با جسارت و گستاخی، ریحانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و اله را کشت و اطفالش را ذبح و زنان خاندانش را به اسارت گرفت. جز این نیست که یزید از ضرب و هول سیلی سخنان زینب علیهاالسلام مبهوت و وحشت زده مانده بود، و می‌دید که چگونه با سخنان آن بانو، تمامی مجلس به اضطراب افتاده است، و می‌شنید که چگونه از گوشه و کنار، حتی از میان زنان اهل حرم خویش به لعن و نفرین او صدا بلند کرده‌اند! پس آن بانوی شجاع، چنان با خطبه‌ی آتشین خود، آن ملعون را در معرض خطر و در منگنه قرار داد که دیگر چاره‌ای ندید جز این که اظهار بی‌خبری و براءت کرده و به بزرگی گناه اعتراف نماید، و طوق این جنایت را به گردن ابن‌زیاد اندازد!

هدف از خطبه زینب و اهل بیت

خطبه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از ماجرای سقیفه، و سخنان دخترش زینب علیهاالسلام در کربلا و بعد از آن، و کلمات امام زین‌العابدین علیه‌السلام و ام‌کلثوم و فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام جملگی یک هدف معین و واحد [صفحه ۱۵۰] را دنبال می‌کرد، و آن اقامه کردن حجت و برهان است بر این که اهل بیت علیهم‌السلام، جانشین حقیقی و به حق رسول خدا در امر خلافت هستند، و اطاعت و فرمانبرداری از ایشان واجب است، و هر کس با ایشان به معارضه و دشمنی برخیزد در حقیقت با خداوند و رسولش دشمنی و عداوت نموده است. بنابراین، اهل بیت علیهم‌السلام اولین کسانی هستند که برای حقانیت خود، اساس احتجاج را با دلیل و منطق پایه‌گذاری کردند، و اول کسانی می‌باشند که در فضایل و محاسن خود و معایب و زشتی‌های دشمنان خود سخن گفتند. و نیز ایشان اولین کسانی هستند که بر اهمیت قاطع مبنی بر وجوب تمسک به ریسمان الهی - که همانا محبت و ولایت اهل بیت است - و براءت و بیزاری از دشمنانشان را اقامه نمودند، و سپس هر کسی که دوستدار و محب خدا و رسول و اهل بیت بود به همین روش پیش رفته و از حقوق مسلم آنها به دفاع برخاسته است. [صفحه ۱۵۱]

عروج زینب

وفات زینب

حضرت زینب علیهاالسلام در نیمه‌ی رجب سال ۶۵ هجری قمری به جوار حق شتافت. وی بعد از برادرش حسین علیه‌السلام چهار سال و شش ماه و پنج روز زندگی کرد و گفته شده که آن حضرت اول کس از اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بود که به او پیوست. (به قولی حضرت بعد از یک سال و نیم از دنیا رفت).

آرامگاه زینب

درباره‌ی مرقد شریف زینب علیهاالسلام سه نظریه وجود دارد: قول اول: زینب علیهاالسلام در مدینه (قبرستان بقیع) دفن شده، و علامه‌ی فقید سید محسن امین در جلد ۳۳ اعیان الشیعه طرفدار این نظریه است، و استدلال کرده به این که: بازگشت حضرت زینب علیهاالسلام پس از فاجعه کربلا به مدینه قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است. بنا بر این باید گفت که در مدینه وفات یافته و در همان جا دفن شده است. گویا مرحوم امین رحمه‌الله برای اثبات دفن شدن حضرت [صفحه ۱۵۲] در مدینه به استصحاب متمسک شده است، و بدیهی است که تمسک به استصحاب در این جا بر هیچ پایه و اساسی استوار نیست. زیرا موضوع استصحاب این است که به وجود چیزی علم داشته باشیم سپس در برطرف شدنش شک و تردید کنیم، به گونه‌ای که شک بر آنچه می‌دانیم وارد شود. مثلاً اگر به فرض ما مطمئن باشیم که زینب علیهاالسلام در مدینه دفن شده سپس شک کنیم که آیا بدن مطهرش را به شهر دیگر منتقل کرده‌اند یا در همان جا باقی مانده است؟ استصحاب جاری کرده و می‌گوییم در همان جا باقی است؛ چون در این استصحاب؛ رعایت اتحاد موضوع نیز شده است. اما اگر بدانیم که حضرت به مدینه وارد شده، سپس در مرقد شریفش شک کنیم، در چنین موردی استصحاب صحیح نیست؛ زیرا داخل شدن در مدینه یک چیز بوده و مرقد، چیز دیگری است، و چنانکه در علم اصول ثابت شده، اثبات لازم به استصحاب ملزوم باطل است. در ضمن اگر قبر زینب علیهاالسلام در مدینه بود معروف و مشهور بود، و مانند قبور دیگر مردان و زنان صالح، مزارش محل زیارت مسلمانان و مؤمنان واقع می‌گردید. بانو دکتر عایشه بنت الشاطی، نویسنده‌ی معروف مصری در کتاب «بطلة کربلا» می‌نویسد: «زینب علیهاالسلام قصد داشت چند روزی که از عمرش باقیمانده بود، در کنار قبر جدش بسر برد، اما «بنی‌امیه» به این کار مایل نبودند؛ زیرا زینب و کسانی که با او از کربلا برگشته بودند، آنچه را از طرف [صفحه ۱۵۳] لشگریان «یزید» بر سر اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم وارد شده بود، برای مؤمنین شرح می‌دادند، بدین جهت وجود بانو زینب علیهاالسلام کافی بود که در مدینه شعله‌ی حزن و اندوه زبانه بکشد و مردم را به شورش و طغیان برانگیزد، به طوری که نزدیک بود، جریان کارها بر ضد «بنی‌امیه» دگرگون گردد. به همین جهت فرماندار مدینه به یزید نوشت: وجود زینب علیهاالسلام در مدینه باعث تحریک احساسات مردم است؛ زیرا زینب که بانویی دانشمند و بلیغ و عاقل است، با مردانش تصمیم گرفت که برای خونخواهی حسین قیام نمایند. [۶۳]. فرماندار مدینه، کسی را نزد بانو زینب علیهاالسلام فرستاد، و از او درخواست نمود که از مدینه خارج شود و در هر کجا که می‌خواهد ساکن گردد! زینب علیهاالسلام خشمگین و خروشان گفت: خدا از آنچه بر سر ما آمده آگاه است، بهترین افراد ما کشته شده، و بازماندگان آنها را هم [صفحه ۱۵۴] به اسارت کشاندند، اکنون اگر خون ما را هم بریزد از مدینه بیرون نخواهیم رفت! اما بانوان بنی‌هاشم که از خشم ستمگران نسبت به زینب علیهاالسلام نگران بودند، دور او را گرفتند و به او مهربانی کردند و دل‌داری دادند و برای خروج از مدینه آماده‌اش نمودند. زینب علیهاالسلام از مدینه‌ی جدش پیغمبر خارج گردید و بعد از آن دیگر مدینه را به چشم خود ندید. قول دوم: مرقد حضرت زینب علیهاالسلام در قریه‌ای در اطراف و کنار دمشق قرار دارد، یعنی در جایی که اکنون به «قبرهای شش گانه» معروف است، که البته این نظریه از هیچ کدام از مورخین مورد اعتماد نقل نشده است. قول سوم: آن حضرت در مصر دفن شده است. و این نظریه را اشخاصی چون «عبیدلی»، «ابن عساکر دمشقی»، «ابن طولون» و غیر از اینها نقل کرده‌اند. و باید توجه داشت که علما و دانشمندان مورد اعتماد شیعه،

مانند کلینی و صدوق و مفید و شیخ طوسی و علامه حلی، قبر حضرت را معین نکرده‌اند تا بتوانیم با قول ایشان یکی از نظریه‌های سه‌گانه را انتخاب کنیم. ولی مشهور این است که مرقد آن حضرت شام و مصر است که این دو نظریه نیز با هم تعارض دارند. در این صورت نسبت به هیچ یک از این نظریات جزم و اطمینان حاصل نمی‌شود. اما شکی نیست که زیارت مرقد حضرت در شام و یا در مسجد جامع مصر، اگر به منظور تقرب و نزدیکی به خداوند سبحان و تعظیم [صفحه ۱۵۵] اهل بیتی که مقربان درگاه ربوبی‌اند؛ پسندیده و راجح است، زیرا غرض از زیارت اهل بیت اعلان فضایل آنها و تعظیم شعائر می‌باشد، و مکان وسیله است نه هدف. و در حدیث آمده است: «نیت انسان (مؤمن) از عمل او بالاتر و بهتر است». «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

پاورقی

- [۱] این حدیث در نهج البلاغه به این الفاظ آمده: «لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و اله من هذه الامة احد» - خطبه‌ی ۲، ص ۴۵. (مترجم).
- [۲] مراد از «ذوالشهادتین» صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و اله «خزیمه بن ثابت» است، زیرا پیامبر شهادت او را مانند شهادت دو نفر محسوب کرد.
- [۳] الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۴، ص ۸۶.
- [۴] قرطبی در استیعاب / جلد ۴ / ص ۸۷ نقل کرده که: «ابوسفیان در هنگامی که عثمان به خلافت رسید نزد او آمد و گفت: خلافت را مانند گوی در میان بنی امیه دست به دست کنید، این خلافت هم مانند سلطنت است، و من عقیده ندارم جهنم و بهشتی وجود داشته باشد». و نیز در کتاب «الاصابة» ج ۲ / ص ۱۷۲ آمده که: «روزی ابوسفیان با خود گفت: نمی‌دانم این محمد صلی الله علیه و اله با چه چیز و چگونه بر ما غلبه کرد؟ حضرت به پشت او زد و فرمود: به مدد و استعانت خداوند بر تو غلبه نمودم».
- [۵] طبقات ج ۱، ص ۱۲۰.
- [۶] در اینکه آن مرد مومن آل فرعون که از روی تقیه و برای حفظ جاننش ایمان جود به موسی را پنهان می‌نمود چه کسی بوده، اختلاف است. بنا بر قولی، وی ولیعهد فرعون «حزقیل» بوده، و به قول دیگر «حیب» یا «شمعون» از مردان بنی اسرائیل بوده است. ظاهراً قول اول با آیه سازگارتر است. «حزقیل» وقتی دید فرعون قصد کرده موسی علیه‌السلام را اعدام کند، در مقام موعظه و صلاح بینی برآمده و با تدبیر خود جان حضرت موسی را نجات داد. (مترجم).
- [۷] سوره‌ی غافر: آیه ۲۸.
- [۸] اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵.
- [۹] سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۷.
- [۱۰] السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۷.
- [۱۱] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۳- و سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۷.
- [۱۲] طالب، پسر بزرگ ابوطالب بود که ذریه‌ای نداشت، و نام ابوطالب «عمران» یا «عبد مناف» بود که بخاطر طالب او را مکنی به «ابوطالب» نمودند. (مترجم).
- [۱۳] استیعاب قرطبی، ج ۴، ص ۳۶۸.
- [۱۴] گفته شده: اگر واسطه‌ها زیاد باشد انتساب لغتا صحیح است نه عرفاً، زیرا در صورت بعد زمان و طولانی شدن سلسله انتساب، انتساب به جد اول مانند انتساب مردم این سرزمین و آن کسانی که در آینده می‌آیند به ابوالبشر حضرت آدم علیه‌السلام می‌باشد.
- [۱۵] شیعه می‌گوید: در اموال اغنیا برای خداوند حقوقی است که به فقیران انفاق شده و در راههای نیک و مصالح عامه‌ی مسلمین

مصرف می‌شود، این حقوق به دو قسم تقسیم می‌شود: یک قسم آن زکات نامیده شده، و قسم دیگر آن خمس می‌باشد. فقیری که از طریق پدر به هاشم منسوب است، خمس دریافت می‌کند، چه آن کسی که خمس می‌دهد از منتسبین و سادات باشد و چه نباشد. اما فقیر منسوب به هاشم و رسول خدا صلی الله علیه و اله (یعنی فقیر سید) نمی‌تواند زکات دریافت کند، مگر این که معطی مثل آخذ از منتسبین و آل رسول باشد.

[۱۶] اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۶۱.

[۱۷] زندگانی چهارده معصوم، عمادزاده، ج ۱، ص ۳۳۷.

[۱۸] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶.

[۱۹] چنانچه معروف است: العلم فی الصغر کالتنقش فی الحجر. و به قول استاد مطهری: التریبۃ فی الصغر کالتنقش فی الحجر. (مترجم).

[۲۰] استیعاب، ج ۴. با این همه پدر عایشه، ابوبکر، از فاطمه علیها السلام برای اثبات تملک فدک، بینه و شاهد خواست و قولش را قبول نکرد.

[۲۱] فاضل قاینی بیرجندی از برخی مقاتل معتبر، از حضرت سجاد علیه السلام روایت می‌کند: عمه‌ام علیها السلام با این همه مصیبت و محن وارده از کربلا تا شام هیچ‌گاه نوافل را ترک نکرد. و نیز او روایت می‌کند: چون حضرت حسین علیه السلام برای وداع زینب علیها السلام آمد، فرمود: یا اختاه! لا تنسینی فی نافله اللیل: «مرا در نماز شب فراموش مکن». به نقل از کتاب حضرت زینب کبری - حسین عمادزاده - ص ۹۳. (مترجم).

[۲۲] سوره‌ی هود، آیه ۹۱.

[۲۳] مراد از دو قبله بیت المقدس و کعبه، و دو هجرت: هجرت به حبشه و مدینه است، و دو بال اشاره به این حدیث است که خداوند به جای دو دست قطع شده‌ی جعفر در جنگ موته دو بال عطا کرد تا به وسیله‌ی آن دو بال در بهشت پرواز کند.

[۲۴] محدث قمی رحمه الله نیز این حدیث را در منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۹، طبع خطی اسلامی نقل کرده است. (مترجم).

[۲۵] نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۲۸، ص ۸۹۳.

[۲۶] استیعاب، ج ۲، شرح حال جعفر بن ابیطالب.

[۲۷] السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۲۱.

[۲۸] تاریخ نویسان، قصه عماره و همسر عمرو را بدین نحو نیز ذکر کرده‌اند که نجاشی دو فرستاده‌ی قریش و مسلمین را جمع کرد، سپس جعفر از دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و محاسن اسلام سخن گفت، و نتیجه آن شد که نجاشی فرستادگان قریش را طرد کرده و به اکرام مسلمین افزود.

[۲۹] ذخائر العقبی، محب طبری، ص ۲۱۵، چاپ بیروت.

[۳۰] سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۸.

[۳۱] موته، قریه‌ای است در اردن، و در آن جا مقام و زیارتگاه مشهور جعفر طیار است.

[۳۲] فقه السیره، محمد غزالی، ص ۲۸۱.

[۳۳] زینب الکبری، جعفر نقدی، ص ۸۹، چاپ نجف.

[۳۴] خصائص زینبیه، جزائری، ص ۲۷.

[۳۵] امام سجاد علیه السلام پس از خطبه‌ی کوفه به زینب علیها السلام فرمود: «یا عمه! اسکنتی، انت بحمدالله عالمه غیر معلمه، و فهیمه غیر مفهمه؛ عمه جان! آرام باش و سکوت اختیار کن که تو بحمد الله دانشمندی هستی که معلم ندیده و فهمیده‌ای هستی که کسی

- تو را فهم نیاموخته است». (مترجم).
- [۳۶] اعیان الشیعه، ج ۳۳، ص ۱۹۱، طبع بیروت، ۱۹۵۰.
- [۳۷] علی علیه‌السلام فرماید: «الدهر یومان: یوم لک و یوم علیک، فان کان لک فلا تبطر و ان کان علیک فلا تضجر». یک روز جهان رو کند و روزی پشت گه نرم نماید بتو رخ، گاه درشت روزی که کند روی، نباید شد مست چون پشت کند، زغم نباید خود کشت (مترجم).
- [۳۸] روایت شده که چون تشت را مقابل امام حسن علیه‌السلام گذاشتند قطعه‌ای از جگرش را قی کرد، و در این هنگام شنید که زینب علیها‌السلام می‌خواهد وارد خانه شود، لذا دستور داد تشت را برای رعایت حال خواهر برده و مخفی کنند.
- [۳۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۹، کتاب ایمان و کفر.
- [۴۰] شاعر توانایی که در رثای حسین علیه‌السلام شعرهای حماسی و انقلابی بسیاری را سروده است.
- [۴۱] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۲، به نقل از کتاب «الامامه و السیاسة» ابن قتیبه. و نیز بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۹.
- [۴۲] عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲۴، چاپ ۱۹۵۳.
- [۴۳] ذخائر العقبی، ص ۱۴۶، چاپ ۱۳۵۶.
- [۴۴] نهج البلاغه، خطبه سوم معروف به شقشقیه.
- [۴۵] نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸، ص ۸۹۴. شیخ مفید در کتاب «العیون و المحاسن» گوید: جاحظ گمان کرده که کمیت بن زید اسدی (شاعر معروف پیامبر و شیعه‌ی وارسته) چگونگی احتجاج در مقدم دانستن آل محمد بر سایر مردمان را به شیعه تعلیم داده است. بدرستی که این سخن بیانگر حماقت و سخافت و سستی عقل اوست. در صورتی که امیرالمؤمنین و فرزندان‌ش علیهم‌السلام برای اثبات حقیقتشان بارها احتجاج نموده‌اند و به شیعه نیز تعلیم داده‌اند، و کمیت نیز به نظم نیاورد، مگر کلام آن حضرت را در احتجاج بر معاویه. و همچنین متکلمین شیعه پیش از کمیت به همین گونه بر مخالفان احتجاج و استدلال می‌نمودند.
- [۴۶] صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.
- [۴۷] در آیه ۴۶، سوره‌ی اسراء آمده: و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم، انه کان حلیمًا غفورًا.
- [۴۸] صحیفه سجادیه، دعای ۹.
- [۴۹] قال رسول الله صلی الله علیه و اله: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. (مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۴) و نیز فرموده است: علی مع الحق و الحق مع علی. (غایه المرام، باب ۳۶۰) (مترجم).
- [۵۰] بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۴.
- [۵۱] سوره‌ی مطففین، آیه ۱۵.
- [۵۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۱. این روایت با الفاظ نزدیک، از امام باقر علیه‌السلام نیز در بحار الانوار مجلسی نقل شده است. (مترجم).
- [۵۳] بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶.
- [۵۴] فؤاد کرمانی می‌گوید: تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول در مقتل کشتگان چو فرمود نزول شکرانه سرود: کی خداوند جلیل قربانی ما به پیشگاه تو قبول (مترجم).
- [۵۵] دعای سی و سوم صحیفه‌ی سجادیه.
- [۵۶] البته از کتب تاریخی دیگر، این گونه استنباط می‌شود که قبل از شهر «معره» به شهرهای دیگری چون «موصل»، «سیبور» و «حماه» نیز رفته بودند. و نیز بعضی تعداد این شهرها و منازل را دوازده، و برخی بیست و پنج و بعضی دیگر چهل منزل نقل کرده‌اند،

که مؤلف محترم در این جا به ذکر چند شهر اکتفا کرده است. (مترجم).

[۵۷] محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ج ۴، ص ۴۷۸، سال ۱۹۶۱ ه.ق.

[۵۸] البته اول کسی که ولایت را برای علی اثبات نمود، خدا و رسولش می‌باشند. مفسران، کلام خداوند را که فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰه، و یؤتون الزکوٰه و هم راکعون»، (مائده: ۵۶) را به علی تفسیر کرده‌اند. و اما احادیث ولایت، از طریق سنت بسیار زیاد است. از جمله آن روایات، حدیث متواتری است که همه‌ی مسلمانان به صحت آن اتفاق دارند، که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

[۵۹] از آیه‌الله امامی خوانساری قدس سره نقل شده است: «مرحوم حجة الاسلام حاج سید اسدالله اصفهانی، پسر مرحوم حاج سید محمد باقر رشتی - شفقی - در خواب، حضرت حجت (عج) را دید، حضرت فرمودند: از آن روزی که زینب کبری علیها السلام از دنیا رفته است، همه روزه، فرشتگان آسمان خطبه او را که در کوفه خوانده بود، می‌خوانند و شورش و شیون می‌کنند».

[۶۰] سوره‌ی روم، آیه ۱۰.

[۶۱] سوره‌ی آل عمران، آیه ۸۷.

[۶۲] سوره آل عمران، آیه ۱۳۶.

[۶۳] «عبیدلی» در «اخبار الزینبات» نوشته است: زینب کبری علیها السلام صریحا مردم را به قیام علیه یزید فرا می‌خواند و می‌گفت: باید حکومت یزید، تاوان و تقاص عاشورا را بردارد. آیه‌الله شهید قاضی طباطبایی در کتاب «اولین اربعین حضرت سیدالشهدا» علیه السلام، ص ۹۵، می‌نویسد: بعضی اشکالاتی بر آنچه «عبیدلی» در اخبار زینبات آورده، به گمان خویش وارد ساخته‌اند. این که در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری علیها السلام مردم را علیه یزید پلید جمع کرده و بر می‌انگیخت و این کار با مقام شامخ آن بانوی عصمت مناسب نبوده است، معلوم می‌شود صاحب این کلام از اشخاصی است که تحت نفوذ استعمار نشود نما یافته، تصور کرده که انسان باید انزوا را در امور اجتماعی اختیار کرده و در خانه نشسته و در کنج عزلت به سر برد، نه امر به معروفی انجام دهد و نه در راه نهی از منکر قدمی بردارد و اگر بتواند، روزها مانند خفاش در گوشه‌ای خزیده و شبها بیرون آمده، پرواز کند که عین خواسته دشمنان دین و ستمکاران روزگار است. (مترجم).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

